

عبدالہماد فیاضی



درائتظنار امام^(ع)

حیات و عیبت

ولایت فقیہ و تشکیل حکومت اسلامی

ترجمہ
دکتر حبیب روحانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالهادی فضلی

در انتظار امام (ع)

حیات و غیبت

ولایت فقیه و تشکیل حکومت اسلامی

ترجمه

حبیب روحانی

الفضلی ، عبدالهادی

در انتظار امام (ع) : حیات و غیبت ، ولایت فقیه و حکومت اسلامی / عبدالهادی فضلی ،

ترجمه حبیب روحانی . - مشهد : آستان قدس رضوی ، بنیاد پژوهشهای اسلامی ، ۱۳۷۲ .

۱۵۰ ص .

عنوان اصلی : فی انتظار الامام : يعالج قضية الامام المنتظر (ع) و . . .

کتابنامه .

۱ : ولایت فقیه . ۲ : اسلام و دولت . ۳ : محمد بن حسن ، امام دوازدهم ، ۲۵۶ - ق .

الف : روحانی ، حبیب ، مترجم . ب : عنوان .

۲۹۷/۴۵

BP ۲۲۲/۸

فهرست نویسی پیش از انتشار : کتابخانه بنیاد پژوهشهای اسلامی



در انتظار امام (ع)

حیات و غیبت

ولایت فقیه و تشکیل حکومت اسلامی

عبدالهادی فضلی

ترجمه حبیب روحانی

ویراسته جعفر شریعتمداری

حروفچینی : مؤسسه حروفچینی و خدمات نشر نگاره

چاپ اول ، ۱۳۷۲

۳۰۰۰ نسخه - رقعی

امور فنی و چاپ : مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است

مشهد ، صندوق پستی ۳۶۶ - ۹۱۷۳۵ - ۵ - ۸۲۱۰۳۳ - ۵

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۷	مقدمه
۱۹-۲۸	حقیقت
	مذهبی بودن مسأله امام منتظر (عج) □ این مسأله یک مسأله همگانی و اسلامی است □ متواتر بودن احادیث ... □ دسته بندی روایات در این مسأله □ کوشش به منظور برگشت دادن مسأله انتظار مهدی (عج) به واقعیت عام آن □ عوامل مذهبی شدن این مسأله
۲۹-۵۲	سخن امام درباره امام
	سلسله نسب آن حضرت □ امامت امام منتظر □ غیبت آن حضرت □ غیبت صغرا □ غیبت کبرا
۵۳-۶۵	وجود امام
	روش پژوهش درباره طول عمر امام □ ۱ - امکان طول عمر امام □ ۲ - طول عمر، براساس اصل وقوع
۶۷-۷۶	دولت امام

چرا باید در این باره سخن گفت؟ □ دولت امام همان دولت اسلام است. □ فرق میان دولت پیامبر و دولت امام منتظر (عج) □ نفوذ سیاسی جهان شمول امام منتظر (عج) □ یگانگی روش امام و پیامبر

۷۷-۹۱

انتظار امام

مقدمه بحث (و معنای انتظار) □ در این صورت انتظار چیست □ لزوم تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت □ مسأله جدایی دین از سیاست

۹۳-۱۱۹

رئیس دولت

نماینده امام (رئیس حکومت در زمان غیبت) □ ۱- بالاترین حاکم کسی است که منتخب مسلمانان باشد □ ۲- بالاترین حاکم فقیه عادل است □ بالاترین حاکم باید داناترین فرد باشد

۱۲۱-۱۳۲

تشکیل دولت

تشکیلات دولت در قانونگذاری □ طرح هنگامی برای برقراری حکومت □ استنهاها □ نیروهای سه گانه □ ساختار حکومت □ مبدأ حق الهی □ نقش ملت در نظارت بر امر حکومت □ گستردگی حکومت دولت اسلامی

۱۳۳-۱۴۴

فراخوانی برای برقراری دولت

دعوت به تشکیل دولت اسلامی □ روش دعوت □ شرط فراخوانی به اقامه حکومت اسلامی □ شبهه دیگر □ چند حدیث درباره برپایی دولتی پیش از ظهور امام (عج) □ رفع اشکال

۱۴۵

آخرین سخن

۱۴۷

مانند

پیشگفتار

فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ^۱. انسان مترقی به آینده خود امیدوار است؛ امیدواری موجب ادامه حیات و فعالیت پیگیرانه است. پیامبران نمونه کامل کسانی هستند که جامعه انسانی را به سوی رشد و پیشرفت سوق داده و نیروی امید به آینده در خشان را در انسان تقویت کرده اند، و همانها خدمتگزاران واقعی بشریت اند. گوستاو لوبون فرانسوی می گوید: «بزرگترین خدمتگزاران عالم بشریت، کسانی هستند که توانسته اند بشر را امیدوار نگهدارند»^۲.

اسلام یأس و ناامیدی را نکوهش کرده و آن را از صفات مردم

۱- اعراف / ۷۰.

۲- فجر ساحل، محمد حکیمی، ص ۷۳.

زیانکار و کافر و از گناهان بزرگ شمرده است؛ چنان که حضرت یعقوب به فرزندانش فرمود: «از رحمت خدا نومید نباشید، چرا که جز مردم بی دین کسی از رحمت خدا نومید نمی شود»^۳.

و در مقابل، امیدواری را نشانهٔ مردم با ایمان و مایهٔ سعادت می داند: «... شما (مؤمنان) از خداوند، چیزی را امید دارید که کافران ندارند...»^۴

از نظر اسلام، رشد و بالندگی و پرواز مؤمن با دو بال خوف و رجا میسر می شود: «... به رحمت او امیدوار و از عذاب او بیمناکند...»^۵

در کتب روایی نقل شده است که لقمان به پسرش سفارش می کند: «پسرم! آن چنان از (کیفر) الهی بیم داشته باش که اگر کارهای نیک تمام جن و انس را داشته باشی از آن بررسی که خداوند، تو را عذاب کند، و آن چنان به (رحمت) او امیدوار باش، که اگر با گناهان جن و انس در پیشگاه وی حضور یابی او تو را خواهد بخشید»^۶.

باید توجه کرد امیدی که در دین اسلام از آن یاد شده، تنها یک آرزو، و اعتقاد قلبی نیست، بلکه آن امیدی است که با عمل و تلاش و فعالیت توأم باشد؛ چنان که در روایتی نقل شده است: «مردی خدمت امام صادق (ع) مشرف شد و عرض کرد: عده ای از شیعیان شما هستند که

۳- یوسف / ۸۱.

۴- نساء / ۱۰۵.

۵- اسرا / ۵۹.

۶- ارشاد القلوب فیلمی، باب خوف.

گناه و معصیت انجام می دهند و می گویند: امید به رحمت حق تعالی داریم، امام فرمود: اینها دروغ می گویند، و از شیعیان ما نیستند؛ زیرا هر کس به چیزی امید داشته باشد، کاری در خور آن انجام می دهد.^۷»

قرآن بزرگترین آرزو و امید را که آرزوی لقای پروردگار است، در صورتی تأثیر پذیر می داند که با عمل صالح و خلوص و پاکی همراه باشد: «... هر کس امیدوار است که به لقای پروردگارش نایل شود، باید کارهای نیک انجام دهد، و در عبادت خود برای پروردگارش شریکی قایل نشود».^۸

در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «مؤمن، مؤمن نخواهد بود، مگر این که دارای خوف و رجا باشد؛ و دارای خوف و رجا نخواهد بود مگر این که مطابق آنچه از آن بیم دارد و آنچه بدان امیدوار است، عمل کند».^۹

از آرزوهایی که تمام خداپرستان جهان با رهبری پیامبران الهی آن را ترویج و تحکیم کرده اند، آرزوی پیروزی حق بر باطل در جامعه بشری و امید به آمدن عدالت گستر جهان و نجات بخش انسانها از تمام ذلتها، و قید و اسارتها در دنیا است.

۷- همان مأخذ، باب رجاء.

۸- کتف / ۱۱۰.

۹- سفینه البحار، محدث قمی، ماده خوف.

انتظار فرج

اصولاً از بدو آفرینش جهان و پیدایش مسأله تکلیف، جنگ میان حق و باطل آغاز شده و همچنان ادامه دارد. در این راستا برای هر کدام از پیروان این دو مکتب دورانهای اوج و حضيض وجود داشته است. روزی پیروزی نسبی نصیب اهل حق شده و خداپرستان در دنیا حکومت داشته اند و روزگاری اهل حق ضعیف شده و دنیا یا بخشی از آن، جولانگاه ظلم و ستم اهل باطل بوده است. در تمام دورانها خداوند حکیم از هدایت کردن مردم به وسیله پیامبران و جانشینان آنها خودداری نفرموده است. اما در این جریان عقیده ای که در میان غالب ملت‌ها ثابت مانده آن است که سرانجام این نبردها و شکست و پیروزیها، با نابودی کامل باطل و پیروزی نهایی حق پایان می‌یابد و همین اعتقاد، برای حق پرستان سبب انتظار آن روز و آرزوی آمدن کسی شده است که بیاید و به شکست کامل باطل و پیروزی نهایی حکومت حق، تحقق بخشد.

آری پیروان همه ادیان در این عقیده سهیم اند که در یک عصر بحرانی و تاریک که فساد و بیدادگری همه جا را فرا گرفته باشد، نجات دهنده بزرگ جهانی طلوع کند و با نیروی فوق العاده غیبی، اوضاع آشفته جهان را اصلاح سازد. این نوید در تمام کتابهای مقدس ملل جهان، کم و بیش بیان شده است؛ از قبیل کتاب زند و پازند و کتاب جاماسنامه که از کتابهای زردشتیان است، و تورات و ملحقات آن و اناجیل. این عقیده حتی در کتابهای مقدس براهمه و بودائیان نیز دیده می‌شود.

نکته قابل توجه آن است که هر چند در هریک از این کتابهای مقدس و میان این ملت‌ها نام این مصلح منتظر به اختلاف ذکر شده اما علایم و مشخصاتی که برای او ذکر کرده‌اند بر مهدی موعود اسلام یعنی فرزند بلا فصل امام حسن عسکری (ع) قابل انطباق است.

در اسلام نیز در رأس تمام آرزوها، انتظار آمدن امام دوازدهم حضرت مهدی منتظر (عج) و حکومت جهانی اسلام در سایه ولایت وی، به چشم می‌خورد.

این روایت از سخنان پیامبر اکرم (ص) معروف است که امام هشتم از طریق پدرانش از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: «بهترین اعمال امت من انتظار فرج است»^{۱۰}.

محمد بن فضیل از حضرت رضا (ع) درباره فرج سوال کرد، حضرت فرمود: «آیا انتظار فرج خود فرج نیست؟ خداوند فرموده است: منتظر باشید که من با شما از منتظرانم، یعنی فرج مرا انتظار برید، و من انتظار می‌برم وقتی را که برای این امر مصلحت بدانم.» و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود: «چه نیکوست صبر و انتظار فرج، آیا شنیده‌ای که خداوند فرمود: مراقب باشید که من مراقب شما هستم و منتظر باشید که من با شما از انتظار برندگانم، پس بر شما باد به صبر، زیرا فرج بعد از ناامیدی می‌آید. کسانی پیش از شما، صبرکننده‌تر از شما بودند»^{۱۱}.

۱۰ - دادگستر جهان، ص ۳۵۷.

۱۱ - منتهی الآمال، محدث قمی، ج ۲، ص ۴۸۷.

این آرزو در طول تاریخ اسلام از طرف تمام ائمه اطهار و اولیای دین پیوسته تقویت شده و تمام مسلمانان از زمان پیامبر اکرم (ص) در انتظار آمدن آن مصلح جهان و منتقم الهی بودند و فرج آل محمد (ص) را آرزو می کردند.

این آینده در خشان در میان مسلمانان تا آن جا قطعیت داشت که دشمنان هم به آن اعتقاد داشتند و در راه رسیدن بشریت، به آن هدف مقدس، مانعها ایجاد می کردند و سنگها می انداختند.

بعضی از نام آن حضرت سوء استفاده می کردند. به عنوان مثال، منصور عباسی به منظور انحراف مردم پسر خود را مهدی نامید تا چنین وانمود کند که مهدی موعود، عباسی است، نه علوی^{۱۲}.

نکته قابل ذکر این است که موضوع ظهور مهدی موعود و تسلط وی بر سراسر گیتی با آن مشخصات، از روز نخست مورد سوء استفاده یا اشتباه بسیاری واقع شده، و همین خود دلیل بر واقعیت آن است. اما آنچه مسلم است مشخصات بارز او بر هیچ یک از مدعیان مهدویت جز حجة بن الحسن العسکری که هنوز ظهور نکرده و از خدا می خواهیم که در ظهورش تعجیل فرماید، قابل تطبیق نیست.

خلاصه هر چه زمان به عصر امام دوازدهم نزدیکتر می شد، وحشت سلاطین جور بیشتر می گردید. از این رو نگران وضع شیعه و حالت انتظار آنها بودند، به طوری که متوکل عباسی، امام دهم (ع) و

فرزندش را به سامرا خواند و در محله ارتشی تحت نظر قرار داد و به این جهت امام دهم و امام یازدهم را به لقب عسکری می خوانند. اما وقتی متوکل مُرد، موقتاً فرجی حاصل شد، و نور مقدس حضرت مهدی (عج) از صلب امام حسن عسکری در رحم پاك و مطهر نرجس خاتون تشکیل یافت.

باتوجه به آیات قرآن و روایات در این باب بدون تردید بزرگترین وظیفه مسلمانان، در زمان غیبت انتظار فرج است. حال باید دید که جامعه چگونه باید باشد تا از منتظران ظهور به حساب آید:

انتظار، مذهب اعتراض یا حالت دینامیک جامعه است، نه خاموش نشستن و دست روی دست گذاشتن تا کس دیگری بیاید و کارها را اصلاح کند؛ بلکه چون مردم سرزمینهای اسلام از زمان ظهور مهدی منتظر خبری ندارند باید همانند ارتشی باشند که فرمانده آن چند روزی سفر کرده و گفته است: همین که برسم فرمان پیشروی می دهم، یعنی باید همیشه در حالت آماده باش باشند و لازمه این حالت این است که هیچ وقت از انجام دادن وظایف دینی فردی و اجتماعی خود غفلت نکنند و خانه دل را از تمام پلیدیها پاك دارند و از طریق مبارزه با تمام فسادهای درونی و برونی از حریم دیانت و انسانیت در برابر هجوم دشمنان حق پاسداری کنند تا هنگامی که فرمانده کل قوا مراجعت کند و با جلوداری او، بر تمام تباهیها حمله برند و درخت تنومند شرك و ستمگری را از پا در آورند؛ به امید آن که همه ما از منتظران واقعی آن حضرت باشیم.

کتاب حاضر که با قلم شیوای مردی عالم و وارسته و مبارزی روشن بین به نام سید عبدالهادی فضلی نوشته شده و این مرد سالهاست که در کشورهای عربی با جهل و استعمار و فساد مبارزه می کند در موضوع خود از کتابهای کم نظیر می باشد.

در این کتاب که تحت عنوان **فی انتظار الامام منتشر شده**، موضوعاتی از قبیل رهبری ولایت فقیه در زمان غیبت، حکومت جهانی اسلام و انتظار آن مصلح کل و دیگر مسائل متعلق به آن، با روشهای فنی ویژه ای مطرح و روشن شده است.

مؤلف محترم در مطالب گوناگون این کتاب، از دلائل عقلی و آیات قرآنی و روایات معتبر، و اندیشه های استدلالی و اجتهادی بسیاری از دانشمندان اسلامی و مراجع بزرگ شیعه، استفاده کرده، به نوعی که به بیشتر شبهات پیرامون این مباحث به نحو احسن پاسخ داده است.

بنده حقییر این ترجمه نارسا را که با ناشایستگی و بضاعتی اندک از این کتاب گرانبمایه تهیه کرده ام، به عنوان خدمتی ناچیز به پیشگاه حجت بالغه الهی، یادگار و منتظر تمام انبیا و اولیای خدا، دوازدهمین و درخشنده ترین خورشید آسمان ولایت، قطب عالم وجود حضرت مهدی موعود و آخرین راهنمای جامعه بشری، تقدیم می دارم، و از ساحت قدس او که مظهر جود، و بنده کریم خداست تقاضای عاجزانه دارم که با عنایت سلیمانی خود، این هدیه ناقابل و ناچیزتر از ران ملخ را از این کوچکتر از مور، بپذیرد.

از بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی که همواره در صدد

نشر فرهنگ اسلام و روشنگری افکار بوده و اقدام به چاپ این کتاب کرده و نیز از برادر و همکار گرامی جناب آقای جعفر شریعتمداری که در ویرایش و تنظیم آن کوشیده اند تشکر کرده، از درگاه خداوند، برای خود و تمام دست اندرکاران تهیۀ این اثر، درخواست اجر و ثواب دارم، والسلام.

حبیب روحانی

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ
أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ*

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش ویژه خداست، و درود بر بندگان گزیده او.

در این کتاب که از نظر خواننده گرامی می گذرد دو گونه بحث به

قرار زیر مطرح می شود:

۱- بحثهای تاریخی

۲- بحثهای فقهی.

در مورد بحثهای نخستین، سعی کرده ام از تحقیقات دانشمندان

گذشته تاریخ استفاده و از روشناییهایی که آنها در این راه افروخته اند کسب

نور کنم.

جز این که در روش بحث و قالب ریزی آن، و نیز در چگونگی بیان

* ما در زبور، پس از ذکر (تورات) نوشتیم که: بندگان نیکوکار من وارث

(حکومت) زمین خواهند شد. (انبیا / ۱۰۵ ترجمه از تفسیر نمونه)

اندیشه، و روشن ساختن موضوع، اندک تغییری داده ام. در مورد بحثهای بخش دوم نیز کوشش داشته ام که از پیشگامان باشم و به این منظور از میان اندیشه های گوناگون که در این سو و آن سو پراکنده است به بیان مسائل متنوع پرداخته ام که مهمترین آنها عبارت است از: حکومت در عصر غیبت، بالاترین حاکم برای مسلمانان بعد از امام، و مسأله دعوت برای برپا داشتن حکومت اسلامی در دوران پیش از ظهور امام زمان (عج).

از آنجا که مسأله حکومت اسلامی، مسأله ای عمیق و پیچیده است، نمی دانم تا چه حد در این زمینه موفق خواهم شد. تنها چیزی که می دانم این است که با این بحثها سررشته مطالب و خطوط کلی را در اختیار خواننده محترم قرار داده ام که می تواند مقدمه بحثهای عمیقتر و گسترده تری باشد.

با اجازه خواننده بزرگوار، به اصل موضوع برمی گردم و در مسائل مهمتر آن به نقد و بررسی می پردازم، خدای تعالی توفیق دهنده است.

عبدالهادی فضلی

نجف اشرف، ۱/۵/۱۳۸۴ هـ. ق.

حقیقت

ما وقتی به ساختار اساسی و بنیادی آیین پاک اسلام بدقت می‌نگریم در تمام زمینه‌ها آن را منظم و مرتب می‌یابیم، و در کلیه نظریاتی که در کتابهای مهم شیعه و سنی ذکر شده، هیچ‌گونه تعارضی که مایه اختلاف باشد نمی‌یابیم. (صدرالدین - شرف‌الدین).

مذهبی بودن مسأله امام متظر (عج)

بسیاری از مباحث اعتقادی ما رنگ مذهبی یا قومی به خود گرفته، و علت آن هم، عوامل ویژه‌ای است که بر آن عارض شده و این مباحث را در چهارچوب مذهب خاص، و یا محدوده معینی قرار داده، و صفت اصلی آن را که عقیده عام اسلامی بوده، از آن گرفته است. مذهبی شدن این مسائل نتیجه بسیاری از بحثهای غیر تطبیقی یا غیر واقعی است که در اطراف مسأله‌ای مطرح می‌شود، آن هم به اعتبار این که از عقاید مذهب مشخص یا طایفه خاصی به شمار می‌رود.

داستان حضرت مهدی منتظر (عج)، یکی از همان مسائلی است که امور عَرَضی، انگیزهٔ قالب ریزی آن، در چهارچوب مذهب شیعه و در محدودهٔ اعتقادات این گروه از مسلمانان شده است و حال آن که:

این مسأله یک مسأله همگانی و اسلامی است.

بررسی و تحقیق در این مطلب، به صورتی بی طرفانه و آگاهانه ما را به این نتیجه می‌رساند که این مسأله، پیش از آن که مربوط به مذهب شیعه یا غیر آن باشد یک مسألهٔ همگانی و اسلامی است.

من در حدّ خود، با مطالعهٔ کتابهایی پیرامون این موضوع، دریافته‌ام که پژوهشگران، خواه سنی یا شیعه در مسألهٔ مهدی منتظر (عج) ریشهٔ این مسأله را، به روایات صادر شده از سوی پیامبر اکرم (ص) ارتباط می‌دهند؛ روایاتی، که یا اطمینان به صدور آنها دارند، و یا این که متواتراند. چنان که بزودی خواهد آمد. یا خبرهای واحدی هستند که شرایط صحت در آنها جمع است.

باتوجه به این که همهٔ مسلمانان، سنت پیامبر را در راستای ارشاد و هدایت به سوی عقیدهٔ حق و برقراری احکام الهی همدوش قرآن می‌دانند، اگر مسأله‌ای به آن حضرت نسبت یابد، آن مسأله، جز این که مسألهٔ اسلامی باشد چه خواهد بود؟

[پاسخ]: حقیقت امر این است که اگر ما خود را از تعصبات بی جا دور بداریم و اختلافات فرقه‌ای را که عمال منحرف حاکمان اسلامی و کافران استعمارگر در تحکیم آن کوشش می‌کنند، کنار بزنیم و مسأله انتظار

مهدی (عج) را از دیدگاه یک دانشمندی طرف که در جستجوی شناخت حقیقت است، مورد دقت قرار دهیم، و برای حل آن از منابع اصلی اسلامی کمک بگیریم، به طور حتم آن را یک مسأله اسلامی و اعتقادی خواهیم یافت.

اکنون برای روشن شدن مطلب، به تحقیق در منابع اسلامی می پردازیم:

متواتر بودن احادیثی که از پیامبر اکرم (ص) در مسأله انتظار بیان شده است

بسیاری از دانشمندان اسلامی، روایاتی را که در این مورد از پیامبر (ص) ذکر شده متواتر دانسته اند، تا جایی که بنده از آن آگاهی دارم، این دانشمندان سه گروه بوده اند:

- ۱- بعضی بر آنند که این احادیث، نزد تمام مسلمانان متواتر است؛
 - ۲- برخی گفته اند: نزد اهل سنت متواتر است؛
 - ۳- عده ای معتقداند که قول به تواتر مخصوص فرقه شیعه است.^۱
- وقتی نزد دو گروه از مسلمانان تواتر در امری ثابت شد، آن امر، نزد

۱- تفصیل این اقوال، از منابع زیر به دست می آید:

الف: اسماعیل صدر، محاضرات فی تفسیر القرآن الکریم، ص ۱۳۱.

ب: محمدامین زین الدین به اتفاق دکتر احمدامین، درباره حدیث مهدی و

مهدویت، ص ۱۶.

ج: سیدمحسن الامین، اعیان الشیعه، ج ۴، ق ۳، سیره الامام المتظر (عج).

همه مسلمانان متواتر خواهد بود.

عده‌ای از دانشمندان اسلامی هستند که هر چند قایل به تواتر نشده‌اند ولی آن را صحیح الصدور می‌دانند. یکی از آنها ابوالاعلی مودودی است که می‌گوید: «به هر حال اگر کسی بگوید که این روایات به هیچ وجه، اصلی ندارد، گفتاری نادرست است، زیرا اگر ما، از چیزهایی که عده‌ای از مردم از پیش خود در این احادیث وارد کرده‌اند، صرف نظر کنیم یک مطلب اساسی که قدر مشترک در تمام آنها است می‌بینیم و آن گفتار پیامبر است که: در آخر الزمان، پیشوایی ظاهر خواهد شد که به سنت، عمل، و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، و از روی زمین اموری را که باعث ستم و تجاوز می‌شود، محو می‌سازد و پرچم اسلام را به اهتزاز درمی‌آورد و آسایش عمومی را در میان خلق برقرار می‌کند».

دسته بندی روایات در این مسأله

اگر بخواهیم در این بحث به نتیجه مطلوبی برسیم باید احادیثی را که به آن اشاره شد، بی طرفانه با یکدیگر مقایسه کنیم و به اختصار مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم. احادیثی که درباره مهدی (عج) وارد شده به دو گروه زیر تقسیم می‌شود:

۱- احادیثی که در آنها نامی از مهدی برده نشده است؛

۲- احادیثی که در آنها به نام مهدی تصریح شده است.

دانشمندان اسلامی احادیث نوع اول را که نامی از مهدی نبرده‌اند

به دلیل اطلاقی که در آنهاست حمل بر نوع دوم کرده‌اند.

مودودی در این زمینه می گوید: «ما در این باب دو نوع حدیث داریم: احادیثی که نام مهدی را آشکارا ذکر کرده اند، و گروهی دیگر که بدون ذکر نام آن حضرت تنها از ظهور خلیفه ای عادل خبر داده اند. احادیث نوع دوم، از لحاظ موضوع، همانند احادیث نوع اول است، از این رو اهل حدیث بر این عقیده اند که منظور از خلیفه عادل در روایات نوع دوم، مهدی (عج) است.^۲»

دسته دوم که نام مهدی در آنها آمده، خود به چند گروه تقسیم می شود:

- ۱- در بعضی تصریح شده است که مهدی از میان امت اسلامی خواهد بود؛
- ۲- در بعضی تصریح شده است که مهدی از نژاد عرب است؛
- ۳- در بعضی تصریح شده است که مهدی از کنانه است؛
- ۴- در بعضی تصریح شده است که مهدی از قریش است؛
- ۵- در بعضی تصریح شده است که مهدی از بنی هاشم است؛
- ۶- در بعضی تصریح شده است که مهدی از اولاد عبدالمطلب است.

تمام این گروهها که ذکر شد، آن که مطلق است بر مقید حمل می شود، زیرا هیچ مانعی برای این حمل وجود ندارد و نتیجه این می شود که: مهدی از اولاد عبدالمطلب است.

گروه اخیر باز به دو قسم تقسیم می شود:

۱- در بعضی تصریح شده است که مهدی از اولاد ابوطالب است؛

۲- در بعضی دیگر تصریح شده است که مهدی از اولاد عباس

است.

باتوجه به این دو نوع در جمع میان احادیث دو احتمال به نظر

می رسد:

الف: حمل مطلق: (گروهی که می گویند: مهدی از اولاد

عبدالمطلب است) بر نوع اول که می گویند: مهدی از اولاد ابوطالب

است.

ب: حمل آن، بر نوع دوم، که می گویند مهدی از اولاد عباس

است، و هیچ یک از این دو احتمال را نمی شود ترجیح داد مگر این که

مرجّحی برایش ذکر شود، و از آن جا که ثابت شده است احادیث مبتنی بر

این که مهدی از اولاد عباس است، ساختگی است. که در بحث از

عوامل غیبت صغرا خواهد آمد. بنابراین، قسم اول که می گویند: مهدی

از اولاد، ابوطالب است بی معارض خواهد بود و اطلاق روایات قبل،

حمل بر این قسمت، نتیجه، این می شود که مهدی از اولاد ابوطالب

است.

احادیثی که می گویند: مهدی از اولاد ابوطالب است نیز به

گروههای ذیل تقسیم می شوند:

۱- مهدی از آل محمد (ص) است؛

۲- مهدی از عترت (ع) است؛

۳- مهدی از اهل بیت (ع) است؛

۴- مهدی از ذوی القرباست؛

۵- مهدی از ذریه است؛

۶- از اولاد علی (ع) است؛

۷- از اولاد فاطمه (ع) است.

در این تقسیم بندی تمام گروهها بر گروه اخیر حمل می شوند، و این گروه نیز به دو نوع تقسیم می شود:

۱- مهدی از اولاد امام حسن (ع) است؛

۲- مهدی از اولاد امام حسین (ع) است.

در این جا نیز، چون دو احتمال (حمل روایات مطلق بر قسم اول و حمل آن، بر نوع دوم) با یکدیگر، مساوی است، نمی توان بدون مرجح روایات مطلق را بر یکی از آن دو حمل کرد. اما مرجحی که در میان است این است که احادیث حاکی از این که مهدی از اولاد امام حسن (ع) است ساختگی است، زیرا عواملی که موجب جعل آن شده، به همان عوامل سیاسی شباهت دارد که بنی عباس را به جعل احادیثی مبنی بر این که مهدی از اولاد عباس است وادار ساخته بود.

بنابراین، احادیث مطلق قبلی (مهدی از اولاد فاطمه است)، بر نوع دوم حمل می شود که:

مهدی از اولاد امام حسین (ع) است.

اگر از این دلیل صرف نظر کنیم، باز هم روایات دسته اول نمی تواند با روایات دسته دوم معارضه کند، زیرا دسته اول، هم اندک و هم ضعیف

است و دسته دوم، هم زیاد و هم صحیح است.
گروه اخیر (که می گویند مهدی از اولاد امام حسین (ع) است) نیز
به چند گروه زیر، تقسیم می شود:

۱ - مهدی از فرزندان امام صادق (ع) است؛

۲ - مهدی از فرزندان امام رضا (ع) است؛

۳ - مهدی از اولاد امام حسن عسکری (ع) است.

موقعیت این گروهها نیز از حیث حمل مطلق بر مقید، مانند
گروههای پیشین است و آخرین نتیجه این می شود که مهدی (عج) فرزند
امام حسن عسکری (ع) است.

کوشش به منظور برگشت دادن مسأله انتظار مهدی (عج) به واقعیت عام آن

در این بحث سعی شده نشان داده شود که انتظار مهدی یک اصل
اعتقادی و عمومی اسلامی است، نه این که به یک مذهب خاص، مثل
مذهب شیعه - چنان که برخی برآند - محدود باشد، یا، ویژه مذهب اهل
سنت باشد، چنان که برخی دیگر از کتاب *غایة المأمول* شیخ ناصف این
نظریه را نقل کرده اند.^۴

لازمه اقدام برای چنین اصلی مهمی مراجعه کردن به قواعد اصلی و
همگانی در علم حدیث است، تا برای دانشمندان، زمینه های کافی در

۳ - این مطلب از کتاب *سید اسماعیل صدر*، ص ۱۳۳ نقل شده است.

بررسیهای تطبیقی و بحثهای واقعی فراهم شود.

به عنوان مثال: شرط اساسی برای اعتماد به گفتار یک راوی، آن است که او مسلمان و راستگو باشد، و اگر از کسی بدون واسطه نقل می‌کند، با او همزمان بوده و امکان هم سخن شدن با وی را داشته باشد، و اگر از روی نوشته‌ای نقل می‌کند شرایط امانتداری در نوشتن و نقل احادیث را رعایت کند.

عوامل مذهبی شدن این مسأله

در زمینه این بحث گاهی سؤال می‌شود که چه عواملی باعث محدود شدن این عقیده به گروهی خاص و مذهبی معین شده است؟ پاسخ ما در رابطه با این پرسش این است که به نظر می‌رسد دو نوع عامل در این امر تأثیر داشته‌اند:

۱- **عوامل سیاسی:** از موارد آن، یکی آن است که خلفای عباسی برای بهره‌برداری از این امر درباره مصالح حکومت ویژه خود در تحکیم این عقیده کوشش فراوانی به خرج دادند چنان که در موضوع عوامل غیبت صغرا این مطلب را به طور تفصیل ذکر خواهیم کرد.

مورد دیگر: بنی‌الحسن (فرزندان امام حسن مجتبی (ع)) هستند که به منظور تشکیل حکومت به استفاده از آن متوسل شدند، چنان که در بحثهای گذشته به این مطلب اشاره کردیم.

۲- **عوامل گروهی و مذهبی:** نمونه بارز این امر، نزاعهای مذهبی میان گروههای شیعه و سنی است که پایه و اساس واقعی نداشته‌اند و تنها

علت بروز آنها اختلافات گروهی و قومی بوده است و نیز اموری که صرفاً در چهارچوب احساسات و تعصبات واقع شده و زمینه اختلاف میان دو گروه را گسترش داده و بسیاری از مسائل مشترك میان عموم را در محدوده گروه خاص و معتقدات یک طایفه جای داده است.

بنابراین، بحث در اطراف این مسأله، در حقیقت یک بحث تفتنی یا یک مسأله بی محتوا و کم فایده ای نیست، بلکه بحث درباره یک عقیده عام اسلامی و یک اصل مبنایی است.

سخن امام درباره امام

امام حسن عسکری فرزند خود را چنین معرفی می فرماید:
فرزندم: محمد، امام و حجت بعد از من است، کسی که بمیرد
در حالی که او را نشناسد، چنان است که در دوره جاهلیت مرده
باشد^۱.

سلسله نسب امام

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن
محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع).
ولادت با سعادت ایشان در شهر سامرا از شهرهای عراق، در شب
نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری واقع شد، و او فرزند منحصر به فرد
پدر بزرگوارش بود.

۱- ابنی محمد هو الامام والحجة بعدی، من مات ولم يعرفه، مات میتة جاهلیة.

امامت امام منتظر (عج)

حضرت مهدی (عج) پس از شهادت پدرش امام حسن عسکری (ع) در سال ۲۶۰ هجری در حالی که پنج سال از سن مبارکش گذشته بود به سمت امامت منصوب شد.

در زمینه این مسأله بعضی از روی تعجب سؤال می کنند: امام منتظر در این سن کودکی چگونه می تواند به سمت امامت و پیشوایی خلق منصوب شود؟

پاسخ این است که وقتی معلوم شود امامت منصبی است الهی که خدای تعالی به هر کس از بندگانش که شرایط امامت و ویژگیهای آن را دارا باشد عطا می فرماید، مقام امامت در این امر مانند مقام نبوت است، و این امری است که براهین و ادله آن در محل مناسب در منابع و کتابهای امامت نزد علمای شیعه به حد کفایت ذکر شده است.

مرحوم سید صدرالدین صدر چنین گفته است: «مهدی منتظر (عج) به امامت قیام فرمود و در هنگامی به این منصب بزرگ نایل شد که پنج سال از عمرش گذشته بود و (به صورت ظاهر) کودکی نابالغ بود. « سپس سید صدر این سؤال را مطرح می کند که: آیا این امر جایز است یا این که باید پیامبر و امام هنگام منصوب شدن به امامت به حد و سن مردان رسیده باشند؟ « این بحث یک مسأله کلامی است و اگرچه این جا محل تفصیل آن نیست اما به اجمال می گوئیم حقیقت آن است که امر رسالت و امامت و خلافت، به دست خدای تعالی است و هیچ کس دیگر

را در آن اختیاری نیست، و این امر که کودکی به امامت برسد، به دلیل عقل جایز است و با وجود دلیل، مانعی برای آن نیست، چرا که خداوند قادر است در وجود یک طفل تمام شرایط رسالت و امامت را جمع کند.^۲»

علاوه بر آنچه ذکر شد، امامت امام منتظر (عج) مطلب تازه ای نیست بلکه یحیای پیامبر هم در زمان کودکی به پیامبری رسید، چنان که خداوند می فرماید: «ای یحیی این کتاب را با نیرومندی بگیر، و ما به او در حالی که کودک بود، فرمان نبوت عطا کردیم»^۳.

عیسی بن مریم را نیز در حالی که در گهواره و شیرخوار بود پیامبر قرار داد: «مریم به عیسی اشاره کرد، (مردم) گفتند چگونه با کسی سخن بگوییم که کودکی در گهواره است؟ عیسی گفت: من بنده خدایم به من کتاب داده، و مرا پیامبر قرار داده است»^۴.

جد بزرگوارش امام جواد (ع) و جد دیگرش امام هادی (ع) به امامت رسیدند در حالی که امام جواد هفت ساله و امام هادی هشت ساله بود، و پدر آن حضرت امام عسکری (ع) در سن بیست سالگی به امامت رسید.

علاوه بر دلیل اعتقادی که (از عقل و نقل) ذکر کردیم، آنچه در

۲- سید صدرالدین صدر، المهدی، ص ۱۰۷.

۳- یا یحیی خذ الكتاب بقوة، و آتیناهُ الحکم صبیاً (مریم / ۱۲).

۴- فإشارت إليه قالوا کیف نکلّم من کان فی المهد صبیاً؟ قال إني عبد الله اتاني

الكتاب وجعلني نبياً (مریم / ۲۹ و ۳۰).

رفع این استبعاد کفایت می کند واقعیت علم امامان (ع) نسبت به اصل شریعت و تطبیق احکام آن با رفتار آنان، در فرصتهای گوناگون زندگی ایشان است که تاریخ به فراوانی از آنها یاد کرده است، بویژه می دانیم که امامان معصوم (ع)، افکار و رفتار و واقعیت خودشان را در مقابل دشمنان خود از جمله حاکمان و غیر آنها آشکارا بیان می کردند، و تاریخ شاهد است چه بسیار حاکمان به مخالفت با اندیشه های آنان برخاستند و با وسایل گوناگون و فریب دهنده ایشان را آزمودند و نتیجه های پیروزمندانه این آزمایشها را تاریخ به طور فراوان ثبت کرده است.

تاریخ نویسان موارد بسیاری از این موقعیتهایی که امامان را در تنگنای سؤال قرار می داد ذکر کرده اند؛ بخصوص درباره امام جواد (ع) که حاکمان زمان کودکی آن حضرت را به هنگام امامت گران می شمردند. حتی اگر فرض کنیم تاریخ درباره این مسأله روشن سکوت کرده است، اما با توجه به نیازی که در طول تاریخ به آن بوده، اگر بگوییم این پدیده فقط منحصر به امام مهدی (عج) بوده و در باره دیگری اتفاق نیفتاده، امر طبیعی به نظر نمی آید؛ بویژه آن که این گونه مخالفتها (با امامت پیشوایان معصوم) در دوران خلافت بنی عباس به حدّ اعلاّی خود رسیده است.

«برای دشمنان مکتب تشیع، بهترین روش مغلوب ساختن این مکتب، متزوی کردن شیعه بود، به این طریق که پیشوایان معصوم آنها را در مسائل علمی و رفتارهای اخلاقی در تنگنا قرار دهند، و به گمان خود روشن کنند که چون پیشوایان ایشان را در این سنین کودکی پذیرفته اند،

سبک مغز و نادانند. البته این روش بمراتب آسانتر از آن است که آنها را به جنگهای مسلحانه بکشانند، که گاهی شخص خلیفه از قربانیان آن شود، و یا این که امامان را به زندان محکوم کنند، یا تحت مراقبت شدید قرار دهند، و بعضی اوقات (با دیدن بعضی معجزات مجبور شوند) با آنها خوش رفتاری کنند.^۵»

شاید بتوان گفت جالبترین موردی که تاریخ در این باره ضبط کرده گواهی احمد بن عبدالله بن خاقان است که نماینده معتمد: خلیفه عباسی بر مالیات و املاک در سرزمین قم بود، این مرد که به انحراف از خط اهل بیت (ع) معروف بود، روز ۱۵ ماه شعبان سال ۲۷۸ هجری که ۱۸ سال از شهادت امام حسن عسکری گذشته بود، با جمعی که در حضورش بودند مشغول صحبت بود. در آن میان، از اولاد ابی طالب که در سامرا اقامت داشتند، نامی برده شد، و درباره مذاهب و صلاحیت و موقعیت ایشان در نزد خلیفه مطالبی گفته می شد.^۶ احمد درباره این موضوع چنین گفت:

«از میان خاندان علوی در سامرا مردی را شایسته تر از حسن بن علی بن محمد بن رضا (ع) ندیده ام و نمی شناسم: او، از نظر راه و روش، آرامش، پاکدامنی و نجابت، سرآمد همه بود؛ بزرگواریش در خانواده، و نزد خلیفه و تمام افراد بنی هاشم، بنام بود؛ و همه او را بر تمام شیوخ و صاحبان علم و مقام خود مقدم می داشتند. او نه تنها در میان بنی هاشم،

۵ - محمدتقی حکیم، الاصول العامة للفقہ المقارن، ص ۱۸۳.

۶ - این قسمت از کتاب سید محسن امین، ص ۳۱۷ استفاده شده است.

بلکه نزد فرمانروایان و وزرا، و نویسندگان و حتی عامه مردم از همین احترام و موقعیت برخوردار بود.

روزی نزد پدرم ایستاده بودم، آن روز همه مردم به دیدن او می آمدند. در همان حال، دربانها آمدند و گفتند: ابومحمد، ابن الرضا (ع) جلو در است. پدرم با صدای بلند صدا زد؛ وارد شود. من از پدرم (که بدون تأمل اجازه داد) و از دربانان که وارد شدند و جرأت کردند که در حضور او، دیگری را احترام کنند و به کنیه اش بخوانند شگفت زده شدم؛ زیرا هیچ کس را نزد او به کنیه صدا نمی زدند مگر خلیفه، یا ولیعهد او، یا کسی که خلیفه چنین دستوری برایش صادر کرده بود.

پس مردی گندمگون، مشکین چشم، نیکو قامت، زیاروی، خوش اندام، تازه جوان و با جلال و هیأتی نیکو وارد شد. همین که چشم پدرم به او افتاد، بلند شد، چند قدم به احترام وی جلو رفت، و هرگز به خاطر ندارم که برای هیچ یک از بنی هاشم و فرمانروایان و ولیعهدها چنین کاری انجام داده باشد.

وقتی که نزدیک آمد او را دربر گرفت یا وی معانقه کرد، صورت و سینه و بازوانش را بوسه داد، دست وی را گرفت، و بر جایگاه نمازش که خود بر آن قرار داشت او را نشانید و خودش در پهلوی آن حضرت نشست، رویش را به طرف او گردانید یا وی شروع به سخن گفتن کرد در حالی که خود و پدر و مادرش را قربان و صدقه آن حضرت می کرد. من از این منظره در شگفت بودم که ناگهان، دربان وارد شد، و گفت: موفق

(برادر معتمد: خلیفه) آمد، - معمولاً هر وقت که موفق پیش پدرم می آمد دربانان و فرماندهان سپاه ویژه اش پیشاپیش او وارد می شدند و در دو صف میان جایگاه پدرم و سرای وی می ایستادند تا او وارد و خارج شود. پس پدرم پیوسته چهره به چهره ای محمد (ع) نهاده با او سخن می گفت، و همین که چشمش به غلامان موفق افتاد، به آن حضرت گفت: جانم فدایت یا ابا محمد...

آنگاه به دربانان خود گفت: این آقا را از پشت صفها بپرید که این شخص: (موفق) او را نبیند، آن حضرت بلند شد پدرم نیز برخاست و با او معانقه کرد و از هم جدا شدند.

پس من به دربانان و غلامان پدرم گفتم: وای بر شما، که بود این کسی که در حضور پدرم شما او را به کنیه یاد کردید و پدرم این همه به او احترام کرد؟!!

آنها گفتند: این آقا شخصی از فرزندان علی است و نامش حسن بن علی، مشهور به ابن الرضا می باشد.

این بیشتر مایه تعجب من شد و تمام روز از این امر در اضطراب و اندیشه بودم تا این که شب فرارسید.

پدرم معمولاً نماز اول شب را که می خواند، اندکی می نشست، درباره مأموریتها و وظایف فردایش و ملاقات با سلطان فکر می کرد، امشب همین که نماز خواند و نشست من رفتم جلو رویش نشستم، او گفت:

کاری داری؟

گفتم: بلی؛ اگر اجازه دهی سوآلی دارم.

گفت: پرس!

گفتم مردی که امروز صبح، آن قدر او را تعظیم و احترام کردی و

خود و پدر و مادرت را قربانش کردی، که بود؟

گفت: پسر من! او امام شیعیان، حسن بن علی، مشهور به

ابن الرضا است...

این حرف را گفت و ساکت شد، و پس از مدتی گفت:

اگر امامت از خلفای بنی عباس، برداشته شود، هیچ کس از

بنی هاشم سزاوار آن نیست بجز این بزرگوار، که دارای فضیلت،

پاکدامنی، صیانت نفس، زهد و پارسایی، عبادت، اخلاق نیکو، و

شایستگی است؛ و اگر پدرش را می دیدی، مردی بود سخنگو، با

شرافت و با فضیلت.

این سخنان را که از پدرم درباره آن حضرت شنیدم و احتراماتی که

نسبت به او بجا آورد، مشاهده کردم، اضطراب و خشم مرا نسبت به پدرم

برانگیخت و بر آن شدم که بیشتر از حال این شخص جويا شوم و در پی

تحقیق برآیم.

از هر کدام از بنی هاشم، فرماندهان، نویسندگان، قضات، فقها، و

سایر مردم، که حال او را می پرسیدم، همه او را به نهایت بزرگواری و

احترام و رفعت شأن و گفتار زیبا، می ستودند و او را بر تمام خاندان و

بزرگان مقدم می داشتند.

عظمت مقام و ارزش معنوی آن حضرت در نزد من زیاد شد، زیرا از

هر کس، چه دوست و چه دشمن که حال او را جویا شدم، به نیکی و ستایش از او یاد می کرد^۷. «
امام منتظر (عج) پایان دهنده پیشوایان دوازده گانه و اوصیای پیامبر ما، حضرت محمد (ص) بود.

غیبت آن حضرت

برای امام منتظر (عج) دو غیبت تحقق یافته است: صغرا، و کبرا. ما در این مختصر تا حدودی که مربوط به بحث انتظار مهدی است به توضیح دو غیبت می پردازیم و مهمترین عوامل و روشترین مشابهات آن دو را بیان می کنیم تا مقدمه بحث مورد نظر، قرار گیرد.

غیبت صغرا

غیبت صغرای آن حضرت از ولادت در سال ۲۵۵ هجری شروع شد و با رحلت نایب چهارم علی بن محمد سمیری (ره) در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ به پایان رسید.

بنابراین، مدت غیبت صغرا ۷۴ سال می شود.

امام منتظر (عج) در این دوران محرمانه و پنهانی با شیعیان و پیروانش ارتباط حاصل می کرد و این در تمام زمینه ها و جمیع وسائل جریان داشت و از طریق مخلصترین یاران و کسانی حاصل می شد که

من پس از من دوازده نفر اند، که اول آنها علی بن ابی طالب و آخر آنها مهدی قائم است^{۱۱} .»

و نیز گفته است که پیامبر فرمود: «خلفا، و اوصیای من حجتهای خدا بر خلق، و دوازده نفر اند^{۱۲} .» «مضمون دو روایت نخست - با همان لفظ یا نزدیک به آن - به تواتر در کتب خاصه و عامه ذکر شده، و یکی از دانشمندان معاصر، اخباری را که در این موضوع روایت شده، در کتابی جمع آوری کرده که بالغ بر ۲۷۱ حدیث شده و اینها را حافظان بزرگ اهل سنت روایت کرده اند^{۱۳} .»

بعلاوه خلفای عباسی خود می دانستند: امامی که جانشین امام حسن عسکری (ع) می شود، همان امام دوازدهم است که زمین را پر از قسط و عدل می کند، زیرا آنها توجه داشتند که امام حسن عسکری (ع) یازدهمین امام است .

این روایات و امثال آن که موجب اضطراب و نگرانی حاکمان می شد، گاهی آنها را به اعمال خشونت آمیز و آدار می کرد و به منظور دست یافتن به امام منتظر و کشتن وی به جستجوی یکایک اولاد رسول و

۱۱ - نجم الدین شریف عسکری، *علی و الوصیه*، ص ۱۹۶: انا سید النبیین و علی بن ابی طالب سید الوصیین و ان اوصیائی بعدی اثنا عشر، اولهم علی بن ابی طالب و آخرهم القائم المهدی (عج) .

۱۲ - ان خلفائی و اوصیائی حجج الله علی الخلق بعدی اثنا عشر .

۱۳ - اسماعیل صدر، ص ۱۵۰؛ به منظور شناخت این که راویان این روایات از

اکابر اهل سنت هستند نیز به همین منبع مراجعه شود .

حتی از بین بردن ذریهٔ پاك او می پرداختند.

ما این معنار را در روایاتی که از ائمهٔ اطهار (ع) رسیده بخوبی لمس می کنیم، چنان که در حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده: «... در مورد ولادت حضرت موسی (ع) وقتی فرعون متوجه شد که نابودی قدرت و سلطنت او به دست وی انجام می گیرد، کاهنان را احضار کرد (وقتی که ویژگیهای او را پرسید) جواب دادند که او از بنی اسرائیل است، فرعون هم در جستجوی وی بیست هزار و اندی نوزاد را به قتل رساند اما نتوانست بر کشتن موسی توفیق یابد زیرا خدای تعالی او را حفظ می کرد. همچنین بنی امیه و بنی عباس چون می دانستند که از بین رفتن حکومت فرمانروایان ستمکار، به دست قائم ماست به دشمنی ما کمر بستند و برای کشتن فرزندان رسول خدا و از بین بردن ذریهٔ او شمشیرهای خود را از غلاف کشیدند تا این که بتوانند بر کشتن حضرت قائم موفق شوند، اما خداوند عزوجل برای هیچ یک از ستمکاران این امر را فراهم نمی آورد تا آن روز که نور (قائم) خود را به مرحلهٔ کمال برساند، هر چند اهل شرك این امر را نپسندند»^{۱۴}.

در حدیث دیگری از امام رضا (ع) چنین نقل شده است: «بنی امیه و

بنی عباس، به دو علت شمشیرهای خودشان را بر روی ما کشیدند:

نخست این که خود می دانستند که در خلافت حقی ندارند، بنابراین

می ترسیدند که ما ادعای حکومت کنیم و خلافت را در جایگاه اصلیش

مستقر سازیم.

علت دوم این که از روایتهای متواتر یقین داشتند به این که زوال حکومت ستمکاران به دست قائم ماست، و از طرفی شک نداشتند که خودشان از ستمکارانند. بنابراین کوشش داشتند که به منظور جلوگیری از تولد امام قائم (عج) با کشتن او، اولاد رسول خدا را به قتل رسانند و نسل او را نابود سازند. اما خداوند برای هیچ کدام از آنها این امر را میسر نساخت، تا نور (قائم) خود را به کمال رساند، هر چند مشرکان این را ناپسند دانند^{۱۵}.

این قبیل روایات حکومت بنی عباس را برای آینده و زمان ظهور امام منتظر، پریشان ساخت، زیرا در آن روز عقیده شیعه تحقیق می یابد و احادیث جدش پیامبر خدا حضرت محمد (ص) و آنچه از وی درباره آن حضرت رسیده ظاهر می شود.

و به همین دلیل تمام حکام ستمکار، همه امکانات خود را برای اطلاع از وضع آن حضرت و تحقیق درباره او به کار گرفته بودند تا از آینده حکومت خود اطمینان یابند، بویژه آن که نهضتهای شیعی در دوران امامت جدش امام علی الهادی (ع) و پدرش امام حسن عسکری (ع) بر ضد حکومت عباسی، در راستای توسعه مبارزات و افزایش فعالیتها سیاسی، به منظور سرنگونی و براندازی آن حکومت، به مرحله ای رسیده بود که موجب تزلزل حکومت تا سرحد نابودی یا دست کم جلوگیری از

پیشرفت آن شده، و نگرانی حکومت عباسی را فراهم می‌ساخت.
بنابراین، حرکت‌های شیعه حداقل انقلابی را نشان می‌داد که طی آن
حکومت عباسیان به دست امام منتظر حضرت محمد بن حسن
عسکری (ع) منقرض می‌شد.

به این دلیل بود که حکام بنی عباس - چنان که تاریخ می‌نویسد - در
زمان حیات امام حسن عسکری (ع) جاسوسهایی را بسیج کردند تا امام بعد
از آن حضرت مخصوصاً یگانه فرزند او را که در روایات و اخبار اشارات و
تعریفات از مصلح منتظر شده بود، بشناسند.

سید امین می‌گوید: «در روایات ذکر شده است که - حاکم زمان، به
دلیل آنچه درباره امامت امام منتظر شایع بود و همه در انتظار او بودند، و
نیز این مطلب را هر کدام از ائمه اطهار به امامان بعد از خود وصیت کرده
بودند - بشدت در جستجوی آن حضرت برآمد و بسیار کوشید تا وی را
دستگیر کند و به قتل برساند»^{۱۶}.

شیخ صدوق چنین می‌گوید: «سلطان زمان کسی را به خانه امام
عسکری (ع) فرستاد که به تفتیش بپردازد، و تمام اموال امام را مهر زند.
آنها که وارد خانه امام شدند به جستجوی فرزند او برآمدند زنهایی را با خود
آوردند که آشنایی به حاملگی زنان دارند، و مأمور حاکم، ناظر اعمال
بود، وقتی که بعضی از زنان گفتند: یکی از کنیزان امام، باردار است
دستور داد وی را در اتاقی زندانی کنند و تحریر (خادم) و چند نفر از یاران

و زنانی را که با او بودند بر این امر موکل ساخت. «
 سپس می گوید: «وقتی که امام عسکری (ع) مدفون شد و مردم
 متفرق شدند، شاه و یارانش مضطربانه به جستجوی فرزند او پرداختند، و
 با شدت به تفتیش خانه ها و منازل پرداختند و از تقسیم میراث آن حضرت
 در میان وارثانش جلوگیری کردند. و آنها که مأمور بودند از کنیزی که
 خیال می کردند، باردار است، حفاظت کنند مدت دو سال یا بیشتر همراه
 او بودند، و آنگاه که معلوم شد، آن کنیزک، باردار نیست، اموال آن
 حضرت را در میان مادر و برادرش تقسیم کردند، و مادرش ادعا کرد که
 خود امام او را وصی قرار داده، و ادعای خود را در نزد قاضی به اثبات
 رسانید.

بنابراین، سلطان پیوسته در جستجوی ردیابی از فرزند امام بود،
 ولی هرگز در این راه به مقصود خود نرسید^{۱۷}.

شیخ مفید چنین می گوید: «امام حسن عسکری (ع) فرزند خود،
 امام منتظر را برای برقراری حکومت حق به یادگار گذاشت، و در زمان
 حیات خود ولادت، و وضع فرزندش را از نظر عموم مردم به علت
 موقعیت دشوار مخفی می داشت، زیرا سلطان زمان سخت در جستجوی
 او بود، و برای دست یافتن بر او بسیار می کوشید، و مسائلی درباره امام
 منتظر، میان شیعه منتشر شده بود و همه در انتظار او بودند.

به این دلیل امام (ع) در زندگی خود فرزندش را آشکار ساخت و

برای بعد از وفاتش هم به همه مردم او را معرفی نفرمود.
و جعفر بن علی (برادر آن حضرت) متصدی ضبط اموال او شد، و
در زندانی ساختن کنیزان و گرفتار کردن زنان آن حضرت تلاش کرد، و
در باره یاران آن حضرت که به انتظار فرزندش بودند و به وجود او یقین
داشتند و به امامت وی معتقد بودند، به عیجوبی و سرزنش پرداخت، و
مردم را فریفته و گمراه ساخت، تا سرانجام مردم از او ترسیدند و از دور و
برش پراکنده شدند.

نتیجه این شد که نسبت به یاران و بازماندگان امام عسکری (ع)
ستمها کردند، آنان را به بند و زندان کشاندند و درباره آنها تهدید و تحقیر و
استخفاف و خواری روا داشتند اما با تمام اینها حکام جور از این مظالم
طرفی برنمیستند.

و به حسب ظاهر، جعفر (کذاب) ارث امام عسکری (ع) را تصرف
کرد، و سعی کرد جانشین آن حضرت شود، ولی هیچ یک از افراد شیعه
جانشینی او را نپذیرفت و معتقد به امامت او نشد^{۱۸}.

باتوجه به گفته اخیر از شیخ مفید که از برجستگان علمای شیعه
است، حقیقت غیبت امام منتظر بر ما روشن می شود که آغاز آن از هنگام
ولادت آن حضرت بوده است چرا که امام عسکری (ع) ولادت او را از
عامه مردم پوشیده می داشت، و جز به یاران خالص و مخلص، او را به
کسی نشان نمی داد، و علت این امر هم چنان که قبلاً اشاره کردم موانع

سیاسی بود.

اکنون که حقیقت غیبت روشن شده، سزاوار است که از دشمنان کینه توز و اغفال کننده دربارهٔ موقعیت سردابی پیرسیم که از نظر آنان موهوم است و از جمله حوادث داستان به شمار می رود.

از همهٔ اینها عجیتر آن است که فرمانروایان عباسی احادیث دروغی را وضع کردند و از زبان بسیاری از سازندگان حدیث نقل شد و آنها را به پیامبر نسبت دادند و بر آنها افزودند که مهدی منتظر، از آل عباس است، تا بدین سبب مردم را از انتظار مهدی که از اولاد علی است، متصرف سازند.

این احادیث عبارت است از:

- ۱- مهدی از فرزندان عمویم عباس است^{۱۹}؛
- ۲- ای عباس خداوند این امر (دین اسلام) را به وسیلهٔ من آغاز کرد و بزودی به وسیلهٔ جوانی از اولاد تو به پایان می رساند، که زمین را پر از عدالت می سازد چنان که از جور و ستم پر شده باشد، و او کسی است که عیسی به وی اقتدا می کند^{۲۰}؛
- ۳- ای ابوالفضل (کنیهٔ عباس است) آیا تو را بشارت ندهم به این که خدای عزوجل، این دین را به من آغاز کرد، و به ذریهٔ تو، ختمش خواهد

۱۹- المهدي من ولد العباس عمي، محمد ناصرالدین الیانی، سلسلة احادیث

الضعيفة والموضوعة، ص ۴۹۳.

۲۰- یا عباس ان الله فتح هذا الامر بي، و سيختمه بسلام من ولدك، يمشيها عدلا،

كما ملئت جوراً و هو الذي يصلي بعيسى (الالباني).

ساخت ۲۱؟

۴- پیامبر (ص) فرمود: هرگاه دیدید که پرچمهای سیاه از طرف خراسان می آید، به سوی آن یشتابید که خلیفه خدا مهدی در میان آنهاست ۲۲.

اگر بخواهیم به ارزش این احادیث پی ببریم و حقیقت آنها را که احادیثی ساختگی هستند بدانیم لازم است مطالبی را که اهل تحقیق از علمای حدیث در این باره نوشته اند بخوانیم، مثلاً در باب حدیث اول، دارقطنی می گوید: «خیر واحدی است که تنها محمد بن ولید، غلام آزاد شده بنی هاشم آن را نقل کرده است ۲۳.»

البانی، پس از این که این حدیث را از موضوعات می داند می گوید: «به عقیده من محمد بن ولید متهم به کذب است، ابن عدی می گوید: او حدیث می ساخته، و ابو عمرو به گفته است: او بسیار دروغگو است. و به همین دلیل او را مناوی در **الفیض**، به نقل از ابن جوزی، رد کرده، و نیز به همین دلیل اشتباه سیوطی آشکار می شود که این حدیث را در کتاب **جامع صغیر** ذکر کرده است، و از چیزهایی که بر دروغ بودن این حدیث دلالت دارد، مخالفت آن با قول پیامبر (ص) است که

۲۱- الا ابشرك يا ابا الفضل . ان الله عز وجل افصح بي هذا الامر، و بذرتك يخته،

آدرس قبلی ص ۹۴.

۲۲- قال رسول الله (ص) اذا رأيتم الرايات السود، قد جاءت من قبل خراسان

فأتوها، فان فيها خليفة الله المهدي (ع) (مودودی، ص ۱۶۱).

۲۳- البانی، ص ۹۳.

فرمود: مهدی از عشرت من، از اولاد فاطمه (ع) است، که ابوداود (۲/۲۰۷-۲۰۸) و ابن ماجه (۲/۵۱۹) و حاکم (۴/۵۵۷) و ابوعمر، و دوانی در کتاب السنن الواردة فی الفتن (۹۹-۱۰۰) و همچنین عقیلی (۱۳۹ و ۳۰۰) از طریق زیاد بن بیان، از علی بن تقیل، از سعید بن مسیب از ام سلمه به خیر مرفوع نقل کرده اند. و این حدیث که با این اسناد نقل کردیم بسیار معتبر است، زیرا تمام رجالش موثقند، و خود شواهد فراوانی دارد و بنا بر این دلیلی روشن برای رد حدیث اول است که گفته: مهدی از اولاد عباس است^{۲۴}.

در باره حدیث دوم نیز البانی پس از آن که آن را نیز از احادیث ساختگی دانسته می گوید: «خطیب در تاریخ بغداد (۴/۱۱۷) به نقل از احمد بن حجاج بن صلت گفته است: سعید بن سلیمان از خلف بن خلیفه و او از مغیره و او از ابراهیم، و او از علقمه و او از عمار بن یاسر به خیر مرفوع ذکر کرده است. و این حدیث از نظر سند، درست است و تمام رجالش موثق و از معروفان هستند که در رجال مسلم ذکر شده اند. غیر از خود احمد بن حجاج که ناقل این حدیث است، و خطیب هم از جرح یا تعدیل او سخنی نگفته است، و ذهبی با همین حدیث او را متهم کرده می گوید: (این حدیث را احمد بن حجاج یا سندهای صحیح از قول رسول خدا روایت کرده اما خودش آفتی برای حدیث است). جای شگفتی است که خطیب هم این حدیث را در تاریخش نقل کرده ولی ردش

نکرده، و شاید به خاطر خوب نبودن وضعش از او نامی نبرده است. و حافظ در لسان المیزان با ذهبی در این امر موافقت کرده است.

اما ابن جوزی این حدیث را در الموضوعات از قول ابن عباس و غیر او نقل کرده، و می گوید: این حدیث ساختگی است و سازنده آن غلامی می باشد^{۲۵}.

و درباره حدیث سوم، نیز البانی می گوید: ساختگی است، ابونعیم در الحلیه (۱/۱۳۵) از طریق لاهزبن جعفر تیمی نقل کرده و گفته: لاهزبن جعفر در نقل این حدیث تنهاست، و این حدیث گمنامی است.

عقیده من این است که خود او (لاهز) متهم به جعل حدیث است چنان که ابن عدی درباره اش می گوید: او اهل بغداد و از نظر روایتی مجهول است و از افراد مورد وثوق گفته های ناپسندی روایت می کند^{۲۶}.

و همچنین درباره دو حدیث اخیر می گوید: «حال که وضع این حدیث، و حدیث قبلش را شناختی، سزاوار نیست که صحبت از مخالفت میان این دو حدیث (ساختگی) و میان حدیث صحیح (المهدی من ولد فاطمه) شود، زیرا این حدیث صحیح است و مخالفتش در نهایت ضعف می باشد^{۲۷}».

۲۵ - همان مأخذ، صص ۹۳-۹۴.

۲۶ - همان مأخذ.

۲۷ - همان مأخذ.

امّا، دربارهٔ حدیث چهارم، مودودی می‌گوید: «ذکر پرچمهای سیاه از جانب خراسان (که در این روایت آمده) بروشنی دلالت بر این دارد که بنی عباس در این روایت از پیش خود چیزی را که مطابق هوای نفس و سیاستشان بوده داخل کرده‌اند، چرا که رنگ سیاه شعار آنها بود و ابومسلم خراسانی هم زمینهٔ دولت ایشان را فراهم کرده بود»^{۲۸}.

غیبت کبرا

غیبت کبرا از زمانی شروع شد که آخرین نمایندهٔ امام زمان (عج)، علی بن محمد سمري، در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ هجری وفات یافت. و همچنان ادامه دارد تا خدای متعال به آن حضرت اجازهٔ (قیام) دهد.

می‌توان گفت آخرین مدّت آن، وقتی است که مسائل و معضلات اجتماعی، زمینه‌های مناسبی را برای انقلاب امام متظر (عج) مهیا کند این مسائل و معضلات اجتماعی در بسیاری از روایات اهل عصمت (ع) ذکر شده است که می‌توان آنها را به دو گونه تقسیم کرد:

۱- روایاتی که خروج امام (عج) را به زمانی محدود ساخته که زمین پر از ظلم و جور شده باشد، مثل: «آن زمان فرا نمی‌رسد مگر این که زمین از ظلم و جور و عدوان پر شده باشد سپس کسی از اهل بیت من قیام می‌کند که زمین را از قسط و عدل پر کند، همان طور که از ظلم و جور پر

شده باشد^{۲۹} .»

۲- تعدادی از روایات اشاره به این دارد که امام منتظر (عج) ، امر تازه‌ای را می‌آورد پس از آن که احکام اسلامی محو شده و از واقعیت‌های اجتماعی و فکری دور شده و از توجه و نیاز اجتماع عقب مانده باشد، مثل روایاتی که از امام صادق (ع) نقل شده که در زیر به دو نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

الف: «هرگاه که امام قائم (عج) قیام کند مردم را به اسلام جدید دعوت می‌کند و آنان را به امری راهنمایی می‌کند که محو شده و اکثریت، از آن منحرف شده‌اند...

و این که قائم را مهدی گویند به این دلیل است که او مردم را به سوی امری دعوت می‌کند که از آن منحرف شده‌اند، و او را قائم گویند، به دلیل این که قیام به حق می‌کند^{۳۰} .»

ب: «هرگاه قائم (عج) قیام کند، امر تازه‌ای آورد، همچنان که رسول خدا در آغاز اسلام به امر جدید دعوت کرد^{۳۱} .»

۲۹- لا تقوم الساعة حتى تملأ الارض ظلماً و جوراً و عدواناً، ثم يخرج من اهل بيتي، من يملؤها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.

۳۰- إذا قام القائم (ع) دعا الناس الى الاسلام جديداً، و هداهم الى امر قد دثر، فضل عنه الجمهور، ... و انما سمي القائم مهدياً، لانه يهدي الى امر قد ضلوا عنه، و سمي بالقائم لقيامه بالحق (همان مأخذ، ص ۱۱۵).

۳۱- إذا قام القائم جاء بامر جديد، كما دعا رسول الله (ص) في بدو الاسلام الى امر جديد (همان مأخذ).

از این احادیث چنین استنباط می شود که امام منتظر پیش از این زمان که در روایات به آن اشاره شده ظاهر نشده است، زیرا زمینه های انقلاب آن حضرت و فضاهاى مناسب آن، هنوز تحقق نیافته است. ^{۳۱} ممکن است از بحثهای گذشته چنین استنباط شود که لازمه قیام امام برای دعوت اسلامی آن است که قبل از آن کفر و باطل تمام زوایای زندگی را فرا گرفته باشد و حق و اسلام از تمام زمینه های حیات دور شده باشد، اما آنچه از نصوص در این باره استنباط می شود آن است که اسلام همواره در میان گروهی از امت تا ظهور آن امام برحق پابرجاست، چنان که در مباحث آینده خواهیم دید ^{۳۲}، و چنان که در حدیث ذیل و امثال آن می خوانیم:

«از رسول خدا نقل شده است: «همواره گروهی از امت من برای حق می جنگند و بر دشمنان پیروز می شوند، حتی با آخرین نفر آنها که دجال است نیز می جنگند» ^{۳۳}»

در روایت دیگر (به جای) طائفة من امتی (در متن حدیث) عصایه من امتی، ذکر شده است ^{۳۴}.

۳۲ - بحث انتظار امام، و دعوت به حکومت از همین کتاب.

۳۳ - لایزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق، ظاهرین علی من تاواهم حتی

یقاتل آخرهم الدجال (سید صدرالدین صدر، ص ۱۹۱).

۳۴ - البانی.

وجود امام

مهدی از اولاد من است، نام او نام من، و کنیه او کنیه من است. از نظر سیمای ظاهر و نیز اخلاق پسندیده از همه مردم به من شبیه تر است. برای او غیبتی طولانی توأم با نگرانی است، ملت‌ها درباره او به گمراهی دچار می‌شوند، سپس مانند شهاب ثاقب، رو می‌آورد، و زمین را پر از داد و مساوات می‌کند همان‌طور که از ستمکاری و جور پر شده باشد^۱. (پیامبر اکرم (ص))

روش پژوهش درباره طول عمر امام

موضوع سخن در این جا، بحث از وجود امام منتظر (عج) و پاسخ به این سؤال است که چگونه امام (عج) سالیانی متمادی به زندگی ادامه می‌دهد؟

۱- المهدی من ولدی اسمه اسمی و کنیه کنیتی، أشبه الناس بی خلقاً و خلقاً تکون له غیبة و حیزة، تظلّ فيه الأمم، ثم یقبل كالشهاب الثاقب فیملأها عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً.

طرح این سؤال خود دو مسأله دیگر را پیش می آورد:

اول این که آیا اصولاً ممکن است انسانی در مدت‌های طولانی که از حد معمول عمر همه انسانها متجاوز است زنده بماند؟

دوم این که آیا این، حقیقت دارد، که امام منتظر (عج) در این مدت‌های طولانی و سالهای متمادی زنده و باقی است؟

۱ - امکان طول عمر امام

اثبات مسأله زنده بودن انسان، برای سالهای طولانی ما را بر آن می دارد که این امر را از دو دیدگاه: فلسفی و علمی، به روشی مورد توجه قرار دهیم که شامل مباحث قدیم و جدید در این موضوع باشد.

الف: دیدگاه فلسفی: آنچه معلوم است این است که، موقعی می توان امری را محال دانست که بروشنی محال باشد. و به تعبیر فلسفی: امر محال اگر در نهایت به اجتماع نقیضین منجر نشود، محال نخواهد بود. اما در این مسأله آنچه بدیهی به نظر می رسد این است که میان این قضیه که یک انسان هزاران سال زنده است و از این عمر فوق العاده بهره مند می باشد، و این قضیه که انسانهایی هستند که از چنین عمری برخوردار نیستند تناقضی نیست، زیرا این دو قضیه در موضوع تفاوت دارند مانند آن که بگوییم: خالد الآن وجود ندارد، محمد در همین آن وجود دارد که نقیض نیست و اجتماع وجود و عدم که پایه تناقض است، لازم نیامده زیرا موضوع قضیه اول، خالد و در دوم محمد است. و حال آن که یکی از ضروریات تناقض، وحدت موضوع است.

پ: دیدگاه علمی (تجربی): هر مسأله علمی برای به دست

آوردن نتیجه باید مستند به تجربه باشد.

اگر یک موضوع معینی را با شرایط و ویژگیهای خاص مورد تجربه

قرار دادیم نمی توانیم نتایج این مورد را به موارد و شرایطی دیگر، غیر از

آنچه تجربه شده، تعمیم دهیم.

و این امر که در چنین مواردی نمی توان حکم تجربه را تعمیم داد

نزد علما از اصول مسلم و شرطهای بدیهی است. مثلاً اگر خالد را که یک

انسان است در شرایط معین از نظر مقاومت در مقابل عوارض طبیعی

مورد تجربه قرار دادیم و نتیجه این شد که چنین انسانی نمی تواند بیشتر از

۱۲۰ سال زندگی کند، این نتیجه را نمی توانیم به انسانی که در غیر این

شرایط است تعمیم دهیم، زیرا انسان دیگری یا حتی همین انسان تحت

شرایط دیگری ممکن است بیشتر از این مدت زندگی کند، چنان که

بروشنی این امر را در نتایج تجربه های دکتر کارل، در آینده خواهیم دید.

نتیجه بحث این شد که مسأله زنده ماندن انسان در سالهای طولانی

چه از دیدگاه فلسفی و چه علمی محال نیست، بلکه امری ممکن است.

۲ - طول عمر، براساس اصل وقوع

حال که زنده ماندن انسان در مدت های طولانی امری ممکن است، به

پاسخ اشکال در باره اصل وقوع آن می پردازیم. برای اثبات آن به مهمترین

دلایل اکتفا می کنیم:

۱ - **دلیل نقلی:** مراد از دلیل نقلی نصوصی است که در این

موضوع وارد شده و بر چند گروه است که به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم:

الف: روایاتی که در پیرامون، خالی نبودن زمین از حجت صادر شده است، از قبیل: «زمین هرگز، از کسی که به فرمان خدا قیام کند، خالی نمی‌ماند و این قائم، یا غالب و آشکار است، و یا بيمناك و پنهان، تا این که آیات و نشانه‌های روشن خداوند باطل نشود»^۲.

ب: روایاتی که امامت را مخصوص دوازده نفر از قریش می‌داند، مانند: «این شریعت مقدس به آخر نمی‌رسد مگر این که دوازده خلیفه که همه آنها از قریش اند آن را به آخر برسانند»^۳.

ج: روایاتی که امام منتظر را به نام و صفات مشخص می‌کنند: «مهدی از فرزندان من است، نامش نام من، کنیه اش کنیه من، از نظر خصال و ویژگیهای اخلاقی شبیه ترین فرد به من است، برای او غیبتی طولانی و اضطرابی حیرت‌زاست، مردم درباره او دچار گمراهی می‌شوند، پس (از غیبت طولانی) مانند ستاره درخشان ظاهر می‌شود، و زمین را از عدل و مساوات پر می‌کند چنان که از ستمگری و تجاوز پر شده باشد»^۴.

د: روایاتی که می‌گویند قیامت برپا نمی‌شود تا وقتی که امام منتظر قیام کند، مثل: «قیامت به پانمی‌شود مگر آن که زمین پر از ستمگری و

۲ - لا تخلو الأرض من قائم بحجة الله، اما ظاهر مشهور، و اما خائف معصوم، لئلا تبطل حجج الله و بيناته.

۳ - ان هذا الأمر، لا ينقضي حتى يمضي فيه اثنا عشر خليفة كلهم من قریش.

۴ - متن این روایات قبلاً در بحث «وجود امام» نوشته شده است.

تجاوز و دشمنی شود، و بعد از آن، شخصی از خاندان من قیام می کند تا، زمین را از عدالت و دادگری پر کند، همان طور که از ستمگری و دشمنی پر شده باشد.^۵»

هـ: روایاتی که مربوط به وجود امام در هر زمان می باشد. مثل «هر کسی بمیرد و امام زمان خود را نشناسد با مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».^۶

با جمع میان روایات، به این نتیجه حتمی می رسیم که امام منتظر محمد بن حسن (عج) است. و حال که جمع بین روایات، ما را بروشنی به این نتیجه رساند، دیگر نیازی به تفصیل بیشتر در بیان این مطلب نداریم.

«و اخباری که می گوید: مهدی فرزند امام حسن عسکری، و زنده و موجود، در آخر الزمان ظاهر می شود، همه آنها از طریق اصحاب ما (شیعه) از پیامبر و اهل بیت آن حضرت به طور متواتر نقل شده است».^۷

علاوه بر اینها وقتی که ممکن بودن مسأله حیات امام منتظر (عج) ثابت شد، ما می توانیم آن را جزء مسائل غیبی بدانیم که در اسلام، برای لزوم اعتقاد به آن، امکان از طریق عقل، و ثبوت از طریق نقل کافی است مانند مسأله معاد و نظایرش.

با این همه روایات فراوانی که از پیامبر اکرم (ص) به طرق و اسانید

۵- این روایت نیز با اندکی اختلاف قبلاً آمده است.

۶- من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة.

۷- السیدالامین، ص ۳۸۸.

مختلف از شیعه و سنی نقل شده نمی توان گفت دلیل کافی برای مطلب وجود ندارد و یا ممکن است کسی یافت شود که اینها را کافی نداند، بویژه آن که تواتر آنها ثابت شده است، چنان که پیش از این اشاره کردیم.

۲ - دلیل تاریخی (بر وقوع عمر طولانی): در تاریخ گذشته بسیار

افرادی بوده اند که عمر طولانی داشته اند، از جمله حضرت نوح پیامبر (ع) نهصد و پنجاه سال قوم خود را به خدا دعوت می کرد که قرآن حکایت می کند: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و در میان آنها نهصد و پنجاه سال درنگ کرد، و سرانجام قومش را که ستمکار بودند، طوفان فرا گرفت»^۸ قرآن کریم این دوره از زندگانی نوح را به طور مشروح بیان فرموده است.^۹

۳ - دلیل نظری: خلاصه این که وقتی خداوند اراده کند امام را

برای روز معینی آماده سازد، قدرت دارد که به او، عمری دراز دهد و مدتهای طولانی او را نگه دارد.

۴ - دلیل شرعی: از ویژگیهای بسیار روشن دین اسلام، جهانی

بودن آن است و در اولین مرحله بر خلیفه معصوم مسلمین واجب است که از راه جهاد یا غیر آن این دعوت را به تمام نواحی جهان برساند، چرا که اسلام، یک نظام اجتماعی انقلابی است و آمده است تا تمام نظامهای (فاسد) اجتماعی حاکم را از بین ببرد.

۸ - وَكَانَ أَرْكَانًا نُوحًا إِلَىٰ ثَوْمَةٍ فَلَبِثَ فِيهِمُ الْفَتْةَ الْأَخْمَسِينَ عَامًا، فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ

هُمْ ظَالِمُونَ (عنکبوت / ۱۴)

۹ - تفصیل مطلب، محمد امین زین الدین، ص ۶۸ و بعد از آن.

بسیار بدیهی است که در شرایط انقلاب، خراب کردن و از نو ساختن، نیاز به گذشت زمانی دراز دارد تا در این مدت، انقلابیون با تمام امکانات به سوی ریشه کن ساختن باقیمانده نظامهای اجتماعی سرنگون شده بشتابند، و جامعه را از بقایای فساد اخلاقی نسلی که به این ویژگیها خو گرفته و با ظهور اندیشه نظام جدید بکلی از بین رفته رها سازند، و به سوی ایجاد نسلی نو که از آلودگیهای نسل گذشته خالی باشد، حرکت کنند.

و بسیار روشن است که مهمترین شرط قیام کنندگان برای برقراری نظام جدید، دور بودن خود آنها از هرگونه آثار باقیمانده ای است که مخالف مفاهیم و احکام نظام انقلابی جدید باشد. و هماهنگی کامل انقلابیون با نظام جدید روشنترین اثری است که انقلاب در روحیه آنها می گذارد تا شخصیت آنها را با تمام ویژگیها و جوانب گوناگونش بر طبق نظام جدید پی ریزی کند.

ما می دانیم که روزگار به پیغمبر خدا حضرت محمد (ص) مهلت کافی نداد تا بناهای فساد گذشته را خراب کند، و نظام نوینی برقرار سازد و به طور کامل به مورد اجرا گذارد.

و نیز می دانیم که در میان مسلمانان کسی که تمام شرایط انقلاب در او جمع باشد جز امام امیرالمؤمنین (ع) وجود نداشت.

و شاید به همین معنا اشاره کرده اند آنها که در بحث امامت، برای خلافت بلافصل علی (ع) به این آیه شریف استدلال می کنند که خدا فرمود: «یاد بیاور زمانی را که پروردگار ابراهیم، وی را به کلماتی آزمود،

و آنگاه که ابراهیم پیروزمندانه از عهده آزمایش برآمد، خداوند فرمود: «لَمَنْ تَوَلَّىٰ إِمَامًا مَّرْدَمًا قَرَّ أَعْيُنُهُمْ فَلَاحِقَ الْأَمَمِ» (توبه / ۳۳) و قرار ده خداوند فرمود: پیمان من (منصب امامت) به ستمکاران نمی‌رسد.^{۱۰}

و نیز می‌دانیم که امام علی (ع) هم به دلیل مشکلات زیاد و جریانهای سیاسی که قبل یا در زمان خلافتش وجود داشت موفق به عملیات انقلابی نشد.

و فرزندان معصوم او هم به علت عوامل سیاسی و زمینه‌های اجتماعی نتوانستند به این مهم دست یازند. اکنون نوبت به امام منتظر (عج) رسیده و ناچار این مهم باید به دست او انجام شود که او آخرین معصوم در روی زمین و تحقق بخش هدفی است که خدا در قرآن فرموده است: «خدا کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا وی را بر همه ادیان غلبه دهد»^{۱۱} آنان که این آیه را درباره امام منتظر تفسیر می‌کنند به همین معنا اشاره می‌کنند و همین امر، موضوع استمرار حیات آن حضرت را تا تحقق یافتن این هدف عالی اقتضا می‌کند.

حال اگر از دلایل گذشته صرف نظر کنیم و بگوییم: ولادت امام

۱۰ - وَاذِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ بَدَأَ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ، قَالَ إِنْ جَاهَلَكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره / ۱۲۴).

۱۱ - هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ... (توبه / ۳۳)، صف / ۴۹ فتح / ۲۸.

زمان اثبات نشده، با توجه به آنچه در تفسیر آیه فوق گفته شده می توانیم استدلال کنیم که آن حضرت در زمان حیات پدرش امام حسن عسکری وجود داشته و بعد از آن حضرت هم زندگانش همچنان ادامه دارد. مقدمات استدلال به این قرار است:

اگر وجود امام منتظر را در زمان حیات پدر، و آموختن مراتب علم و عمل از مکتب آن بزرگوار را نپذیریم، باید یکی از دو مطلب را قبول کنیم:

۱- یا، امام منتظر (عج) مسائل رهبری را از طریق وحی می گیرد، و یا از طریق اجتهاد معمول دریافت می کند، اما هر کدام از این دو امر مخالف اعتقاد ماست زیرا:

گرفتن احکام از طریق وحی برای امام، با اعتقاد ما سازگار نیست، چون اصل وحی، با پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) به آخر رسیده است.

و، درك از طریق اجتهاد نیز، با عقیده ما درباره علم امام مخالف است، چرا که امام بدون اجتهاد، علم به احکام واقعی دارد، در صورتی که اجتهاد به طور معمول از درك بسیاری از احکام واقعی ناتوان است.

حال که این دو امر باطل است چاره ای نیست جز این که بگوییم امام منتظر (عج) در دوران حیات پدرش وجود داشته و از محضر وی دانش آموخته و از همان اول در طول حیاتش پیوسته جهان در انتظار ساعت ظهور و انقلاب مقدس او بوده است.

۵- دلیل علمی (تجربی): خلاصه این دلیل این است که جمعی از

دانشمندان علوم جدید، از قبیل دکتر الکسیس کارل^{۱۲}، و دکتر جاک لوب^{۱۳}، و دکتر ورن لوئیس، و همسرش، و افرادی دیگر، در انجمن علمی «راکفلر» نیویورک، دست به یک سلسله آزمایشهایی روی اجزای انواع مختلف از گیاهان و جانداران، و انسانها، زدند.

در میان این آزمایشها، آزمایشهایی بود که بر روی قسمت‌هایی از اعصاب انسان و عضلات و قلب و پوست و کلیه‌های او انجام گرفت و در نتیجه ثابت شد که این اجزا، تا وقتی که از تغذیه کافی و کامل برخوردار باشند و عارضه‌ای از خارج به آنها نرسد، زنده و باقی می‌مانند، و سلول‌هایشان پیوسته در حال رشد و نمو هستند.

از آزمایشهای دکتر کارل که در ماه ژانویه، سال ۱۹۱۲ میلادی آغاز شدند نتایج زیر به دست آمد:

- ۱- «این اجزای سلولی، تا هنگامی که سبب مرگ آنها - از قبیل کمبود تغذیه، یا ورود برخی میکروبها - تحقق نیابد؛ زنده باقی می‌مانند.
- ۲- نه تنها زنده می‌مانند بلکه سلول‌هایشان در حال رشد و تکثیر هستند، گویی که در جسم حیوان قرار دارند.
- ۳- شدت و ضعف رشد و تکثیر سلولها ارتباط نزدیکی با تغذیه آنها دارد.

۴- گذشت زمان در ناتوانی و پیری آنها تأثیری ندارد، بلکه کمتر اثری درباره پیری آنها آشکار نیست، و در هر زمان مانند زمانهای قبل رشد

12 - Alexis Karl.

13 - Jacques Loeb.

و تکثیر آنها ادامه دارد.

ظواهر امور بروشنی حاکی از آن است که تا هر وقت پژوهشگران مراقب آنها بودند و آنها را غذای کامل می دادند همچنان به زنده بودن ادامه می دادند^{۱۴}.

استاد دیمندوبرل از اساتید دانشگاه، جوئر هاپکینز^{۱۵} در شرح نتایج دکتر کارل می گوید: «زندگی طولانی تمام سلولهای بدن امری حتمی است و این از دوراه ثابت شده است:

۱- با آزمایشهای مکرر ثابت شده است که استعداد جاودانگی را دارند.

۲- وقتی که زنده بودن شیمی تا زمانی معین ثابت شد، عقل ادامه آن راهم تا هنگامی که علتی برای مرگش نیامده باشد، با کمال قدرت ترجیح می دهد^{۱۶}.

بیانیه ای که نشریه جغرافیایی وطنی منتشر کرده نیز بر این امر تأکید فراوان کرده می گوید: «اگر انسان در حال بی حسی (آرامش کامل) باشد، می تواند تا هزار و چهارصد سال زنده بماند، چنان که برخی حیوانات برای زنده ماندن در طول زمستان به خواب می روند.»

و باز در همین نشریه چنین آمده است: «خواب زمستانی طول عمر

۱۴- هل یخلد الانسان فی الدنیا (آیا انسان می تواند همیشه در دنیا بماند)، المقتطف،

شماره ۵۹، ج ۳، صص ۲۳۸-۲۴۰ و سید صدرالدین، ص ۱۳۴.

جاندارانی را که چنین در خواب می روند نسبت به حیواناتی که خواب زمستانی ندارند و در طول سال فعال هستند، بیست برابر می کند^{۱۷}. «
 امثال این آزمایشهای علمی که دانشمندان از این طریق، راهی برای طولانی ساختن عمر انسان می جویند، ما را به این نتیجه می رساند که:
 از نظر علمی، حدّ طبیعی برای عمر انسان نیست، و حدودی که انسان از راه مشاهدات برای عمر طبیعی خود حدس می زند، تنها عمر معمولی و تقریبی است.

بنابراین با توجه به این که بعضی انسانها عمرهایی درازتر از اشخاص معمولی داشته اند، این مطلب که حدّ طبیعی برای طول عمر انسان نیست، بیشتر تقویت می شود و ما، در دلیل تاریخی از امثال نوح (ع) یاد کردیم.

گذشته از تمام اینها، دانش امروز با پیشرفتهای عظیمی که به دست آورده درباره این مسأله به نتایج بزرگی دست یافته که مهمترین آنها چنین است:

تربیتهای درست و عمل کردن به مسائل تربیتی و اخلاقی، فضائی را برای انسان به وجود می آورد که باعث حفظ عوامل حیات انسان و ادامه زندگانی او می شود.

بهترین نمونه این مطلب آن است که در عصر جدید از رواج بیماریهای میکروبی، در بسیاری از کشورهای پیشرفته و در حال پیشرفت،

کاسته شده، و آمار مرگ و میرها تقلیل یافته است.

حال اگر این نتیجه را (که اثبات وقوع و امکان طول عمر است) با مطلب دیگری که عامل اصلی مرگ (اجل است)، بیفزاییم - نه چنان که دانشمندان دینی می گویند: رعایت کامل بهداشت مناسب، عمر را طولانی می کند و اجل را به تأخیر می اندازد - آنگاه مسأله روشنتر می شود، در حالی که رعایت بهداشت مناسب، به خود انسان برمی گردد و چه کسی از امام بهتر می تواند آن را رعایت کند؟ و او خود می داند که باید برای امر مهم الهی (حکومت اسلامی) آماده باشد.

و به تأخیر افتادن اجل هم بستگی به امر خدا دارد و چنان که در دلیل شرعی گفتیم هر گاه اراده خداوند به طول عمر و تأخیر اجل تعلق گیرد، شرایط باقی ماندن در دنیا و درازی عمر تحقق می یابد.

بحث را ضروری می‌داند، از دو حدیثی که آینده در بحث «انتظار امام» ذکر می‌شود، نیز این نتیجه به دست می‌آید که باید مقدمات دولت مهدی (عج) را فراهم آورد.

و روشن است که آمادگی برای آن دولت، خود بخود، شناسایی آن را ولو به طریق اجمال لازم می‌نماید.

دولت امام، همان دولت اسلام است

دولت امام منتظر (عج) که همان دولت اسلام است، دولتی است که در تحقق خارجی آن احکام دین اسلام به طور کامل و عادلانه، در تمام زمینه‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی، و نیز در اجتماعات مردم، و افراد دولت، تجسم یافته باشد.

(مصادق گذشته این دولت) دولتی است که در زمان حکومت پیامبرمان برقرار شد، موقعی که اولین دولت اسلامی در مدینه منوره تشکیل شد.

فرق میان دولت پیامبر و دولت امام منتظر (عج)

ممکن است گفته شود: موقعیتهای زمانی و مکانی که دولت پیامبر (ص) را به وجود آورد و با آن همراه بود، با موقعیتهای دولت امام (عج) فرقه‌های بسیاری دارد، آیا این تفاوتها، تفاوت میان این دو دولت را ایجاد نمی‌کند؟

این سؤال بسیار بجایی است، بویژه آن که قانون تنظیم یافته اسلام

در بسیاری از مقررات خود، برای تطبیق احکام با وظیفه دولت به تفصیل نپرداخته و در غالب احکام کشوری و لشکری جز قواعد کلی و مسائل عمومی را متذکر نشده است؛ در حالی که با پیشرفت زندگی و پیدایش تمدنهای جدید، روشهای گذشته و وسائل اجرای آن قوانین از اعتبار و اهمیت افتاده است. اما وقتی ما، بر این باوریم که وظیفه امام قانونگذاری و مانند پیامبر (ص)، تشکیل حکومت است، و از طرفی، علم او هم از روی اجتهاد نیست که ممکن است به واقع، برسد یا نرسد، بلکه از حقیقت امور آگاه است^۱. و شاید بتوان گفت احادیثی که می گویند امام (عج) مردم را به اسلام جدید دعوت می کند که عامه مردم از آن خبر ندارند، اشاره به همین نکته است^۲. با توجه به آنچه ذکر شد زمینه ای برای این گونه سوآلها، باقی نمی ماند.

علاوه بر این ابزارها، و روشهای مخصوص، قراردادی هستند که بر طبق پیشرفت جامعه و تمدن، دگرگون می شوند و طبعاً احکام آن متغیر می شود، و در هر حکومت و قانونی، خواه اسلام باشد یا غیر آن، تغییر حکم با تغییر موضوع، امری عادی به شمار می آید.

آری فرقی که میان دولت پیامبر گرامی اسلام با دولت فرزندش امام منتظر هست، و آن نیز به شرایط طبیعی زمان و تأثیر آن، در آماده ساختن فضای مناسب برای اجرای احکام اسلام بستگی دارد، مربوط به گستردگی نفوذ سیاسی آن است، چرا که در زمان پیامبر اکرم، نفوذ

۱ - محمدتقی حکیم، ص ۱۸۴.

۲ - این مطلب در بحث غیبت کبرا تشریح شده است.

سیاسی اسلام آن گستردگی را که شامل تمام جهان شود، نداشت -
 اگرچه در مهمترین ویژگیهایش همه جا، گیر بود - ولی در آن زمان،
 فضاهاى اجتماعى و سیاسى آمادگى برای تحقق همه جانبه آن حکومت را
 نداشت .

نفوذ سیاسى جهان شمول امام متظر (عج)

در باره دولت آن حضرت، از احادیث اهل عصمت چنین استفاده
 مى شود که نفوذ سیاسى آن، تمام جهان را فرا خواهد گرفت، تا وعده
 خداوند به جهانی بودن اسلام - که آیات ذیل مى گوید - تحقق یابد :

۱ - «ما، در کتاب زبور که بعد از تورات آمده، نوشته ایم که البته
 بندگان نیکوکار ما وارثان زمینند»^۳ .

۲ - «خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده و عمل صالح انجام
 داده اند، وعده داده است که (در ظهور امام زمان (عج)) در زمین خلیفه
 قرار دهد، چنان که امتهای صالح پیامبران سلف را خلفای پیشینیان خود
 شدند و علاوه بر خلافت دین پسندیده آنان را بر همه ادیان تمکن و تسلط
 عطا کند. و به همه مؤمنان پس از خوف و اندیشه از دشمنان ایمنی کامل
 دهد تا مرا به یگانگی بدون هیچ شائبه شرك و ریا پرستش کنند»^۴ .

۳ - «او (خدا) کسی است که پیامبر خود را با دین حق به هدایت
 خلق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد هر چند که

۳- انبیاء / ۱۰۵ .

۴- نور / ۵۵ .

مشرکان ناراضی باشند^۵ .

روایاتی که در این زمینه وارد شده است عبارت است از :

۱- امام زین العابدین و امام باقر(ع) : «خداوند، هنگام قیام قائم (عج) دین اسلام را بر همه ادیان غالب می گرداند^۶ .»

۲- امام صادق(ع) از پدرش امام باقر(ع) نقل می کند که فرمود : «(هنوز) تاویل این آیه : [با تمام مشرکان بجنگید چنان که آنها با همه شما می جنگند] تحقق نیافته است، و موقعی که قائم ما قیام کند، هر کس او را ملاقات کند تاویل این آیه را مشاهده می کند، و هر جا را که تاریکی شب ظلمانی گناه و ستم فرا گرفته باشد، دین محمد(ص) به آن سرزمین می رسد^۷ .»

۳- و نیز از امام صادق(ع) روایت شده است : «وقتی که قائم : مهدی(عج) قیام کند هیچ قطعه ای از زمین باقی نمی ماند مگر این که ندای شهادت به یکتایی خدا، و رسالت محمد(ص) در آن، بلند می شود^۸ .»

۵- توبه / ۲۳ .

۶- ان الاسلام قديظهره الله على جميع الأديان، عند قيام القائم .

۷- لم يجرى تاويل هذه الآية (وقاتلوا المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة) ولو، قد قام قائمنا، سيري من يدرکه، ما يكون من تاويل هذه الآية، وليبلغن دین محمد(ص) ما بلغ الليل .

۸- اذا قام القائم المهدي لا تبقى ارض الأنودي فيها، شهادة إلا اله الا الله، وأن محمداً رسول الله .

باید دانست که موضوع جهانی بودن نفوذ سیاسی حکومت امام منتظر (عج) تنها ویژگی ممتاز آن نیست، بلکه ویژگیهای بارز دیگری هم دارد که هم اکنون با استفاده از سخنان معصومین آنها را یادآور می‌شویم:

۱ - عقیده (توحیدی) اسلام همه جاگیر: و کلیه افراد بشر

یکتاپرست می‌شوند و زمین بکلی از تمام عقاید: شرك و كفر، و گمراهی و نفاق، پاك می‌گردد.

بعضی از روایات که در این باره نقل شده به قرار زیر است:

الف: محمد بن مسلم از امام باقر (ع) پرسید: تأویل این قول خداوند، در سوره انفال چیست؟ «با آنها (کافران) بجنگید، تا آنجا که آشوبی باقی نماند و تمام دین، ویژه خداوند باشد.» امام فرمود: «(هنوز) تأویل این آیه نیامده (اما) وقتی که آن زمان فرا رسد مشرکان به قتل می‌رسند تا هنگامی که به یگانگی خدا معتقد شوند، و تا زمانی که هیچ گونه شرکی باقی نماند و این، در قیام (و انقلاب) قائم، ما خواهد بود.»^۹

ب: رفاعه بن موسی می‌گوید: امام صادق (ع) در این سخن خداوند: (و هر که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه مطیع فرمان خدا است، آل عمران / ۸۳) فرمود: «موقعی که مهدی قائم قیام کند،

۹ - قلت للباقر (ع): ما تأویل قوله تعالى في الأنفال؟ وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة و

يكون الدين كله لله؟ قال لم يجئ تأویل هذه الآية، فاذا جاء تأويلها يقتل المشركون حتى يوحدوا الله عزوجل و حتى لا يكون شرك، و ذلك في قیام قائمنا.

زمینی باقی نمی ماند، مگر این که در آن جا ندای لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله، بلند می شود.^{۱۰}»

ج: عمران بن میثم: عبايه می گوید: «امیرالمؤمنین، این آیه را قرائت فرمود. (او، کسی است که پیامبر خود را با دین حق، و برای هدایت خلق فرستاد، تا دین او را بر همه دینها غالب سازد^{۱۱}) و بعد فرمود: آیا این امر تحقق یافته است؟

(حاضران) گفتند: آری

امام فرمود: نه، چنین است - قسم به کسی که جانم به دست اوست - تا وقتی که هیچ آبادی نماند مگر این که هر صبح و شام در آن جا ندای شهادت به وحدانیت خداوند بلند شود.»

۲ - عمومیت یافتن دادگری، امنیت، و رفاه: نصوصی که به این

ویژگی اشاره دارند چنین است.

الف: هرگاه قائم قیام کند به عدل حکم می کند و در زمان او، ستمگری از میان می رود و راهها، امن می شود، و زمین برکات خود را ظاهر می کند، و حق هر کس به صاحبش داده می شود، اهل هیچ دینی باقی نمی ماند مگر این که همه آنها اظهار اسلام و به ایمان اعتراف می کنند.

آیا نشنیدی که خدای سبحان می فرماید: «آنها که در آسمانها و زمین

۱۰ - سمعت جعفر الصادق (ع) يقول في قوله تعالى: «وله أسلم من في السموات

والأرض طوعاً وكرهاً» إذا قام القائم المهدي لا تبقى أرض الأنودي فيها شهادة الا اله الا الله و أن محمداً رسول الله.

قرار دارند، خواسته و ناخواسته تسلیم فرمان او هستند و به سوی او برمی گردند^{۱۲}.

و (مهدی (عج)) به حکم حضرت داود (ع) و حضرت محمد (ص) حکم می دهد.

در حکومت مهدی (عج)، زمین گنجهای خود را بیرون آورد و برکاتش را ظاهر سازد، به حدی که مستحق صدقه و نیازمند به کمک یافت نمی شود، زیرا ثروت و غنا سراسر جامعه مؤمن را فرا می گیرد.

ب: (مهدی و یارانش) می جنگند تا یکتاپرستی همه جا گیر شود، و شرک از میان برود، و در آن حکومت، پیرزن ناتوان از شرق کشور به سوی غرب سفر می کند و کسی دست به آزار او دراز نمی کند و خداوند گیاهان زمین را رشد (بسیار) می دهد و از آسمان باران نازل می کند.

ج: وقتی که قائم ما قیام کند، در تقسیم حقوق مساوات و در میان ملت عدالت برقرار می سازد، هر کس از او اطاعت کند از خدای اطاعت کرده و هر کس با او مخالفت کند با خدا مخالفت کرده است.

۳- ویژگی سوم دولت امام (عج) رواج علم و فرهنگ است:

از جمله روایاتی که در این مورد ذکر شده، مطلبی است که از امام باقر (ع) نقل شده: «در آن زمان همه شما حکیم و فقیه می شوید، تا آنجا که هر زنی در میان خانه اش از کتاب خدا و سنت پیامبر حکم صادر می کند»^{۱۳}.

۱۲- آل عمران / ۸۳؛ متن آیه در حدیث پاورقی صفحه قبل ذکر شده است.

۱۳- ... توثون الحکمة فی زمانه حتی ان المرأة لتقضى فی بیتها، بکتاب الله تعالی

وسنة رسول الله (ص).

یگانگی روش امام و پیامبر

یکی از مطالبی که از روایات وارده در این باب استنباط می شود مشابهت شیوه امام در امر دعوت خود با سیره جدش رسول بزرگوار (ص) است، زیرا شرایط اجتماعی این دو دعوت، از نظر تهیه مقدمه برای تأسیس حکومت، یکی است.

برخی از این نصوص را هم اکنون می نگاریم:

الف: عبدالله بن عطای مکی می گوید از امام صادق (ع) درباره روش حضرت مهدی (عج) سؤال کردم، فرمود: «کاری می کند که رسول خدا (ص) انجام داد: آثار نابجای گذشته را از بین می برد چنان که پیامبر (ص) آثار جاهلیت را نابود ساخت، و اسلام را از نو برقرار می سازد»^{۱۴}.

ب: عبدالله بن عطا می گوید از امام باقر (ع) پرسیدم: «قائم (عج) به چه روشی رفتار می کند؟»

فرمود: (بدعتهای) گذشته را خراب می کند، چنان که پیامبر (ص) انجام داد، و اسلام را از نو برقرار می سازد.

ج: ابوبصیر می گوید: امام باقر (ع) فرمود: «در صاحب این امر نشانه هایی از چهار پیامبر وجود دارد:

۱۴ - یصنع کما صنع رسول الله (ص)، یهدم ماکان قبله، کما هدم رسول الله (ص)

أمر الجاهلیة ویستأنف الاسلام جدیداً.

از موسی و عیسی و یوسف و محمد (ص):
گفتم: شباهتش به موسی (ع) چیست؟ فرمود: (از دشمنان) ترسان
و نگران است.

گفتم: شباهتش به عیسی (ع) چیست؟ فرمود: درباره او
می گویند: همان را که درباره عیسی گفتند^{۱۵}.

گفتم: شباهتش به یوسف (ع) چیست؟ فرمود: زندان رفتن و پنهان
شدن.

گفتم: شباهتش به محمد (ص) چیست؟ فرمود: وقتی قیام کند به
روش رسول خدا رفتار می کند و بیان کننده سنتها و آثار محمد (ص) است.
د: عبدالله بن عطا از امام باقر (ع) سؤال کرد: امام مهدی (عج) به
چه روشی رفتار می کند؟

فرمود به روش رسول خدا که آینه های انحرافی پیش از خود را نابود
ساخت.

۱۵ - این عبارت ظاهراً اشاره به روایت دیگری است که حضرت به محمد بن مسلم
فرمود: شباهتی که قائم ما به عیسی دارد اختلافی است که پس از او میان مردم پدید آمد، تا
جایی که برخی گفتند متولد نشده، دسته ای گفتند مرده است، و غده ای گفتند کشته و به دار
آویخته شده (به نقل از موهودی که جهان در انتظار او است، ص ۱۴۱). م.

انتظار امام

ای اهل ایمان شکریا باشید و (در مقابل دشمنان نیز) صبر و استقامت ورزید و مراقب کار دشمن بوده و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که پیروز و رستگار شوید^۱. (سوره آل عمران / ۲۰۰)

مقدمه بحث (و معنای انتظار)

باتوجه به معنای «انتظار» که در لغت به معنای «انتظار کشیدن و مراقب بودن» است، گاهی چنین تصور می شود که وظیفه ما، در دوران غیبت، تنها آن است که به انتظار روزی بنشینیم که امام منتظر (عج) بیاید، کفر را از بین ببرد و اسلام و مسلمین بتوانند در سایه قیام او در امن و امان زندگی کنند. و ما، در دوران زندگانی خود، به منظور برقرار کردن حکومت اسلامی، در تمام زمینه ها بویژه در امور سیاسی، هیچ گونه مسوولیت دینی برای قیام نداریم، چرا که برقرار ساختن حکومت همه جانبه اسلامی، وظیفه امام منتظر (عج) است، پس ما اکنون مکلف به قیام

۱ - یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا، واتقوا الله لعلکم تفلحون.

نیستیم. بعضی خیال کرده‌اند که این عقیده شیعه است و با این توهم‌های بی‌جا، اعتقاد شیعه به امام زمان را که فکری سازنده و انقلابی است به اندیشه‌ای تخریب‌کننده تبدیل کرده‌اند تا به بهانه‌های واهی خود را از زیر بار مسوولیت قیام، بر ضد باطل بیرون کشند.

اما وقتی درست تحقیق کنیم متوجه می‌شویم که علت این توهم‌های نابجا، این است که مخالفان شیعه، یا نمی‌خواهند حق را درک کنند، و یا این که درست نمی‌فهمند، چرا که وقتی ما کلمه «انتظار» را در معنای واقعی‌اش یکی از لوازم اعتقاد به امام بدانیم، با این گونه توهمات بسیار منافات خواهد داشت، و با حقیقت اعتقاد اسلامی که عقیده به امامت را جزء مهمی از اجزای خود می‌داند، در تضاد خواهد بود.

استاد مظفر در این باره می‌گوید: «از چیزهایی که در این زمینه باید بدانیم این است که معنای انتظار ظهور مصلح نجات بخش، این نیست که مسلمانان در امر دین و احیای حق از یاری آن دست بردارند، و جهاد در راه دین و عمل به احکام آن را ترک کنند، و دست روی دست بگذارند و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، و جز آن را فقط به خود آن حضرت واگذار سازند، بلکه هیچ وقت تکلیف عمل به احکام شرعی از دوش مسلمان برداشته نمی‌شود، و پیوسته بر او واجب است بکوشد تا حقیقت را درک کند و راههای صحیح وصول به آن را به دست آورد، و تا جایی که قدرت دارد، از زیر بار مسوولیت امر به معروف و نهی از منکر شانه خالی نکند: (همه شما فرمانده هستید و هر یک از شما درباره فرمانبرش

مسئولیت دارد^۲) و بر هیچ مسلمانی روا نیست که به بهانه این که منتظر امام مهدی (عج) و اصلاحگر کلّ و راهنما و بشارت دهنده است از آنچه بر او واجب است دست بردارد؛ زیرا این امر، نه تکلیفی را ساقط می کند و نه انجام وظیفه ای را به تأخیر می اندازد، و نه انسان را مانند جانوران چرنده بی مسئولیت و مهمل می سازد^۳.

آیه الله صافی گلپایگانی می گوید: «باید دانست که انتظار به این معنا نیست که جلو کافران و مخالفان را باز گذارند و تمام کارها را در اختیار آنها قرار دهند، و با آنها سازش کنند، و خود، امر به معروف و نهی از منکر و سایر کارهای اصلاحی را ترک کنند.»

پس چگونه بر مسلمانان رواست که کارها را به اشرار و دشمنان دین واگذارند، - حال آن که می توانند آنها را از این مسئولیتها برکنار سازند، و خودشان امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند، و غیر آن، از گناهانی که عقل و نقل و اجماع مسلمین، بر آن گواه است؟ در صورتی که هیچ کدام از دانشمندان و غیر آنها قایل به اسقاط تکلیف قبل از ظهور امام مهدی (عج) نشده اند و در اخبار و روایات هم از آن اثری نیست، بلکه آیات قرآن و احادیث فراوانی مخالف این عقیده است و بلکه عمل به واجبات و انجام تکالیف و اهمیت تمام وظایف دینی را در عصر غیبت مورد تأکید قرار می دهد.

پس این تهمتی که به شیعه بسته اند باطل است و هیچ کس چنین

۲ - کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتہ .

۳ - عقاید الشیعه، ص ۵۸ .

نمی گوید مگر کسی که حتی اندک بصیرت و آگاهی نسبت به احادیث و روایات در این مورد ندارد^۴.

در این صورت انتظار چیست

آنچه از روایات در این مورد استنباط می شود آن است که مراد از انتظار، وجوب مقدمه سازی و آمادگی برای ظهور امام منتظر (عج) است:

برخی از روایات چنین است:

۱- پیامبر فرمود: «مردی ظاهر می شود که برای آل محمد (ص) ایجاد قدرت می کند، چنان که قریش برای رسول خدا چنین بود، بر هر شخص با ایمانی یاری او واجب است.» (به روایت دیگر فرمود: اجابت او واجب است^۵.)

۲- پیامبر فرمود: «مردمی از سرزمین مشرق پیدا می شوند که زمینه را برای پیروزی امام مهدی (عج) مهیا می کنند^۶.»

۳- باز هم از پیامبر (ص): «گروهی از طرف مشرق می آیند که پرچمهای سیاه با خود دارند و می خواهند حکومت اسلام را برقرار کنند ولی پاسخ مثبت نمی شنوند، به جنگ می پردازند، وقتی که پیروز

۴- منتخب الأثر فی الامام الثانی عشر (ع)، ص ۴۹۹-۵۰۰ (هامش).

۵- یخرج رجل یوطئ (یمکن) لآل محمد (ص) کما مکنت قریش لرسول الله، وحب علی کل مؤمن نصره (اجابته).

۶- یخرج ناس من المشرق فیوطنون للمهدی.

می شوند، حکومت در اختیار آنها قرار داده می شود، اما قبول نمی کنند، تا زمانی که آن را تسلیم مردی از خاندان من می کنند، و او زمین را از عدل و داد پر می کند، چنان که (حکومت‌های جور) آن را از ظلم و ستم پر کرده باشد، پس هر کس از شما که آن زمان را درک کرد به سوی آن گروه بشتابد هر چند لازم باشد که بر روی یخ و برف خود را بکشد.^۷»

روایتهای اول و سوم، در این معنا که ما برای انتظار ذکر کردیم صراحت دارند. و روایت دوم نیز اگرچه صراحت ندارد، ولی به دلیل این که پیامبر، در این روایت، زمینه سازان ظهور مهدی (عج) را ستایش فرموده، همین معنا را می فهماند.

و از روایت سوم نیز چنین فهمیده می شود که زمینه سازی برای ظهور امام منتظر (عج)، با برپا ساختن قیام مسلحانه و کارهای سیاسی از راه ایجاد انقلاب امکانپذیر است.

به عقیده من زمینه سازی برای ظهور پیشوایی اصلاحگر که جامعه‌ای تازه نفس و حکومتی نوپا تأسیس می کند، بدون تشکیلات سیاسی امکانپذیر نیست، حال اگر تشکیلات سیاسی بتواند امکانات بیشتری فراهم کند، با قیام مسلحانه همراه می شود و تا زمانی که این آمادگی نباشد تنها از آگاهیهای سیاسی استفاده می شود.

نتیجه بحثهای گذشته این شد که:

انتظار به معنای گردن نهادن (و تسلیم محض) نیست. بلکه خود

یکی از اعمال واجب اسلامی است.

سؤال مهمی که در این جا پیش می‌آید (و مرکب از دو سؤال است)

این است:

باتوجه به این که ما عقیده داریم بالاترین حاکم، در دولت اسلامی، امام معصوم است و او هم اکنون در پرده غیبت قرار دارد و باتوجه به این نتیجه که اعمال واجب، در زمان غیبت پیوسته واجب است و ما مکلف به انجام دادن آن هستیم. اکنون این سؤال پیش می‌آید که:

بالاترین حاکم به نیابت از امام معصوم (عج) کیست؟ و شکل حکومت او چگونه است؟

لزوم تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت

قبل از پاسخ دادن به دو سؤالی که پیشتر مطرح شد لازم است به اختلاف اصولی که در روش بحثهای مربوط به موضوع حکومت در زمان غیبت وجود دارد اشاره کنیم. بعضی از دانشمندان اسلامی بخصوص محدثین - چنان که در بحثهای علامه طباطبائی گفته شده است - سعی داشته‌اند برای وجوب تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت، اقامه دلیل کنند و بعضی آن را از ضروریات دین و بی‌نیاز از اثبات و استدلال می‌دانند. از آن جمله، مرحوم فیض کاشانی می‌گوید:

«وجوب جهاد و امر به معروف، و نهی از منکر، و ترویج نیکی و تقوا، و فتوا دادن، و حکم به حق در میان مردم، و برپا داشتن حدود و تعزیرات و سایر سیاستهای دینی، همه از ضروریات دین است، و تشکیل

حکومت، قطب اعظم دین و امر مهمی است که خداوند پیامبران را به آن منظور مبعوث فرموده، و اگر ترك شود اساس نبوت تعطیل و دیانت متلاشی و آشوب و فتنه فراگیر می شود، همه گمراه می شوند و نادانی شایع می شود، آبادیها خراب می شود و بندگان به هلاکت دچار می گردند. از همه اینها به خدا پناه می بریم^۸.

صاحب جواهر می فرماید: «اجمالاً این مسأله از مسائل روشنی است که نیازی به دلیل ندارد»^۹.

سید بزرگوار آیه الله بروجردی می فرماید: «شیعه و سنی بر این اتفاق دارند که وجود یک سیاستمدار و رهبری که امور مسلمانان را اداره کند، در حوزه اسلام لازم است، بلکه این امر از ضروریات اسلام است»^{۱۰}.

می توان گفت آنچه موجب می شود که وجوب تشکیل حکومت اسلامی را از ضروریات دینی به شماریم محذوراتی است که در ترك آن پیش می آید و مهمترین آنها موارد زیر است:

۱- تعطیل شدن اساسی ترین جنبه های شریعت اسلام، یعنی جنبه سیاسی آن و حرمت این موضوع از واضحات است چرا که سبب تعطیل شدن اساس دین می شود. علاوه بر این اگر امور سیاسی تعطیل شود،

۸- مفاتیح الشرایع، باب امر به معروف و نهی از منکر.

۹- جواهر الکلام در شرح شرایع الاسلام، کتاب امر به معروف و نهی از منکر،

ارتکاب محارم و انتشار جرایم و افزایش گناهان و امثال آن لازم می‌آید، چنان که علامه درباره تعطیل کردن حدود که شاخه‌ای از شاخه‌های قانون سیاسی است می‌گوید: «تعطیل شدن حدود باعث ارتکاب اعمال حرام و رواج فساد می‌شود که ترك آنها خواسته دین است»^{۱۱}.

و شهید ثانی می‌فرماید: «اقامه حدود، از احکام حکومتی است و دارای مصلحت کلی است و وسیله ترك کارهای حرام و مانع از دیاد مفساد می‌باشد»^{۱۲}.

۲- خضوع در مقابل حکم کافر: یکی دیگر از ضایعات برقرار نشدن حکومت اسلامی که آن نیز از تعطیل کردن قوانین سیاسی اسلام به وجود می‌آید، لزوم انقیاد در برابر حکومت کفر است، و این نیز امری روشن و مهم است، زیرا کسی که در حوزه جغرافیای سیاسی زندگی می‌کند اگر تحت حکومت اسلام نباشد طبیعی است که تحت حکومت کفر خواهد بود، چرا که در عالم فقط دو حکومت قابل تصور است: کفر، و اسلام، و شکل سوومی تصور نمی‌شود.

به نظر من آنچه موجب شده است که پیشتازان فقهای ما این روش استدلال را برگزینند چیزی است که از ظاهر قول ابن زهره حلبی و ابن ادریس حلی استنباط کرده‌اند. این دو فقیه قایل به عدم وجوب اقامه حدود در زمان غیبت شده‌اند.

۱۱- مختلف الشیبه فی احکام الشریعة، کتاب امر به معروف و نهی از منکر.

۱۲- مسالک الافهام الی شرح شرایع الاسلام، کتاب امر به معروف و نهی از منکر.

اما طبق تحقیقی که صاحب جواهر در نظریه این دو دانشمند بزرگ کرده، حقیقت برخلاف مطلبی است که از ظاهر قول آنها نقل شده است. صاحب جواهر می‌گوید: «در این مسأله: (وجوب برقراری حکومت دین) هیچ خلافتی نیست، جز آنچه از ظاهر کلام ابن زهره و ادریس حکایت می‌شود که حقیقت آن هم ثابت نشده بلکه شاید برخلاف منقول باشد، زیرا در گذشته از ابن ادریس معلوم شد که اجماع بر این منعقد است که می‌توان فقیه را هم از جمله حکام، یعنی امامان معصوم به حساب آورد.

بنابراین اجماعی که از ابن ادریس نقل شده، بر وجوب اقامه حدود و تشکیل حکومت در زمان غیبت است. نه برخلاف آن^{۱۳}.

مراد از این قول صاحب جواهر که در گذشته از ابن ادریس معلوم شد، چیزی است که از کتاب غنیه ابن زهره، و سرائر ابن ادریس، نقل می‌کند که: «اقامه حدود (اسلام) جز از ناحیه امام یا کسی که او را نصب کرده باشد، جایز نیست.»

بالآخره صاحب جواهر می‌گوید: «به هر حال خلافتی، در وجوب حکومت، در زمان غیبت، نمی‌بینیم، بلکه در کتاب غنیه، و سرائر، اجماع بر این امر نقل شده و در سرائر ادعای اجماع همه مسلمانان را ذکر کرده و چنین گفته است: «اصحاب ما و همه مسلمانان، اجماع بر این دارند که اجرای حدود اسلامی بر هیچ کس روا نیست و هیچ کس مخاطب

به آن نمی‌شود، مگر امامان، و حاکمانی که با اجازه ایشان در این امر
پیاخیزند^{۱۴} .»

باتوجه به مقدمات گذشته، هر کس از فقها که خیال کرده است این
ادریس و جوب حکومت در زمان غیبت را منکر شده است، به این دلیل
بوده که سخن این فقیه را درست درك نکرده است، زیرا ممکن است مراد
او، سقوط امثال و جوب باشد، نه انکار آن، و این هم به خاطر این
مطلب است که در زمان غیبت به علت موانع سیاسی و غیر آن، قدرتی
برای قیام به امثال این امر واجب، به دست نمی‌آید.

علاوه بر این هیچ احتمال نمی‌رود که یک نفر فقیه، قول به انکار
وجوب را بپذیرد، چرا که از سویی مخالف ضروری دین است و از دیگر
سوی لازمه آن، جواز گردن نهادن به حکومت کافر است که این نیز حرام
آشکاری است.

در آینده نزدیک خواننده محترم متوجه خواهد شد که هر گاه چنین
موقعیتی پیش آید، برای بررسی این مشکل هم مانند سایر مشکلات
اجرای قانون تلاش قابل ملاحظه‌ای به عمل خواهد آمد.

مسأله جدایی دین از سیاست

در این جا لازم است توجه کنیم که یکی از مسائل رایج و رنج‌دهنده
امروز در میان عده بسیاری از فرزندان ملت ما، اندیشه غربی جدایی دین

از سیاست است و این ما را بر آن می‌دارد که به اجمال به فساد این نظریه اشاره کنیم، زیرا پایبندی به این عقیده، مسلمانان را از حقیقت اسلام دور می‌سازد. اسلام حقیقی هرگز معتقد به جدایی دین از سیاست نیست، بلکه سیاست را جزئی از دین و از ضروریاتی می‌شمرد که برای اثباتش هیچ نیازی به ارائه دلیل نیست.

برای توجه به این امر لازم است که در قانونگذاری اسلام به جستجو بپردازیم و تاریخ حکومت‌های اسلامی را ورق بزنیم. علاوه بر این، فقهای اسلام بویژه معاصران ما دربارهٔ دو مطلب بسیار تأکید کرده‌اند:

الف: دین اسلام در بردارندهٔ تمام نظام‌های کامل حکومتی است، که از جملهٔ آنها، نظام سیاسی می‌باشد.

ب: لازم است برای اجرا و تحقق کامل قوانین اسلامی اقدام شود.

به احتمال قوی و به دلیل رواج همین اندیشهٔ غرب‌گرایانه در میان برخی از افراد مسلمان بود که وقتی در تاریخ (۲۶/۳/۱۳۷۹ هـ.) دشمنان اسلام - با استفاده از اجرا نشدن احکام اسلام، و بی‌خبری مسلمانان، به سبب جدایی دین از دولت (سیاست) و منزوی ساختن اسلام از روش‌های تربیتی و آموزشی - سعی داشتند اسلام را، از مشتمل بودن بر نظام کلی برای زندگی کامل، خالی جلوه دهند. آنها سوآلی مطرح کردند که بسیاری از مراجع تقلید را بر آن داشت تا در پاسخ به آن بیاناتی شیوا اظهار دارند، و نخستین پاسخگوی آن، زعیم شیعه، آیه الله

حکیم بود.

سوالی که مطرح شد به این شرح است: «آیا در اسلام نظامی فراگیر و کامل که تمام مظاهر حیات را مرتب سازد و مشکلات جامعه انسانی را به طور صحیح حل کند، و حقوق افراد، و جامعه را در زمینه های مختلف، اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و جز اینها، بر وجه احسن رعایت کند، وجود دارد؟ و آیا بر تمام مسلمانان واجب است که برای اجرای قوانین اسلامی بپا خیزند؟»^{۱۵}

در پاسخ این سؤال آیت الله حکیم چنین می گویند: «بلی... در اسلام نظامی کامل به همان روشی که در سؤال مطرح شده وجود دارد، و این ادعا با تحقیق و بررسی در اوضاعی که مسلمانان صدر اول داشتند ثابت می شود، و دعوت به اجرای نظام حکومتی اسلام، واجب و ضروری است»^{۱۶}.

(مرحوم) سید عبدالهادی شیرازی در پاسخ سؤال فوق چنین گفت: «شکی در این نیست که دین اسلام نظام اتم و اکمل است زیرا حل صحیح تمام مشکلات جامعه انسانی در تمام زمانها، در آن وجود دارد، و دعوت به برقراری این نظام واجب است»^{۱۷}.

(مرحوم) میرزا مهدی شیرازی نیز در جواب سؤال بالا چنین فرمود: «آری اسلام نظامی است تکامل یافته و شامل تمام مظاهر زندگی و

۱۵ - دستوشت نزد مؤلف.

۱۶ - همان ماخذ.

۱۷ - همان ماخذ.

با بهترین وجه، چنان مشکلات انسانی را حل می‌کند که در گذشته و آینده نظیری برایش یافت نمی‌شود، در تمام دورانها قابل عمل و شایسته اجرا شدن است، خدای تعالی فرموده است: امروز دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم^{۱۸}، و دعوت به برقراری آن، بر همه مسلمانان واجب است، و نیز خدای فرموده است:

با برهان و حکمت، و پند نیکو (مردم را) به سوی پروردگارت دعوت و باروشی هرچه بهتر با آنها بحث کن...^{۱۹}».

سخن آیه الله بروجردی در این موضوع این است: «برای کسی که قوانین اسلام و اصول آن را جستجو کند هیچ شکی نمی‌ماند که اسلام دین سیاسی و اجتماعی است، و دستوراتش منحصر به عبادات محض که به منظور کمال افراد و به دست آوردن سعادت آخرت وضع شده، نیست، بلکه بیشتر احکام آن، مربوط به سیاست و اداره مملکت و حفظ نظام جامعه و تأمین سعادت این جهانی، و یا، جامع هر دو قسمت و مربوط به هر دو جهان است، مثل احکام قضا، که برای حلّ و فصل مرافعات وضع شده، و دستورهای فراوانی که مربوط است به جمع‌آوری مالیات، از قبیل خمس و زکات و غیر اینها، که استقرار دولت اسلامی به آن، وابسته است.»

۱۸- مائده / ۳.

۱۹- نحل / ۱۲۴.

و به همین دلیل، (تمام مسلمانان) خاصه و عامه بر این اتفاق کرده‌اند که وجود یک نفر سیاستمدار و رهبری که کارهای مسلمانان را تمثیت دهد، در محیط اسلامی لازم و بلکه از ضروریات دین اسلام است.^{۲۰}

و نیز آن مرحوم (بروجردی) می‌فرماید: «پوشیده نیست که سیاست مدن و تأمین امور اجتماعی، در دین اسلام هرگز از کارهای عبادی و امور معنوی و نیز از جهات مربوط به تبلیغ احکام و ارشاد مسلمین، جدا نیست، بلکه در اسلام از همان اول، سیاست با دیانت همراه بوده و از ویژگیهای آن می‌باشد.»

پیامبر اکرم (ص) خودش به تدبیر امور و اداره مسلمانان می‌پرداخت، و مردم در دعوای خود به او مراجعه می‌کردند، و او حاکم به سوی شهرها می‌فرستاد تا از مردم خمس و زکات و صدقات و مالیاتها را دریافت کند.

سیره خلفای راشدین و غیر آنها نیز بعد از پیامبر (ص) چنین بود، و امیر مؤمنان (ع) هم بعد از آن که عهده‌دار خلافت ظاهری شد به اداره کارهای مسلمانان پرداخت، نمایندگان و داوران برای حکومت و قضاوت به ولایات گسیل کرد.

آنها از همان ابتدای ورود، در مراکز تبلیغ و ارشاد از قبیل مساجد به وظایف سیاسی و اداره امور مردم می‌پرداختند، و امام مسجد، خود

فرمانروای مردم بود، و در زمانهای بعد، مسجد جامع را (معمولاً) نزدیک (کاخ) دارالاماره می ساختند، و خلفا و فرمانروایان، خودشان نمازهای جمعه و جماعتها و نمازهای عید را برگزار می ساختند، حتی امور حج و زیارت بیت الله را نیز خود آنها رهبری می کردند، چرا که این عبادتهای سه گانه، علاوه بر عبادت بودن، دارای فواید سیاسی نیز هست، که در غیر آنها یافت نمی شود، چنان که بر هیچ خردمندی پوشیده نیست. و این از ویژگیهای اسلام است که سیاست و دیانت و جهات معنوی و مادی را باهم در آمیخته است.^{۲۱}»

رئیس دولت

تزدیکترین مردم به انبیاء کسی است که آگاهی نسبت به آنچه آنها آورده اند از سایرین بیشتر باشد^۱. (از سخنان مولا امیرالمؤمنین (ع))

نماینده امام (رئیس حکومت در زمان غیبت)

پس از شرح گزارش درباره اختلاف روشی که به آن اشاره کردیم به نخستین پرسش از دو پرسش گذشته می پردازیم^۲ تا معلوم شود چه کسی در زمان غیبت بالاترین مسوول دولت اسلامی و شایسته نیابت امام منتظر (عج) است.

هرگاه بخواهیم این مسأله را بدقت بررسی کنیم و پاسخ همه جانبه آن را به دست آوریم، لازم است که به گونه ای اصولی تمام نظریه ها را در

۱ - ان اولی الناس بالانبياء، أعلمهم بما جاء وابه (فهارالحکم، ۹۶-۱، المحجم

لألفاظ نهج البلاغه، محمد دشتی - کاظم محمدی).

۲ - مراد، دو پرسشی است که در آخر بحث «انتظار چیست» آمده است.

این موضوع بیان کنیم و سپس به منظور مقایسه بین اقوال اشاره ای به دلیل هریک از آنها داشته باشیم:

می توان گفت: نظریاتی که درباره بحث نیابت از امام (عج) یا بالاترین حاکم در عصر غیبت، بیان شده، به سه نظریه ذیل برمی گردد.

۱ - کسی که مسلمانان او را معین کرده باشند؛

۲ - فقیه عادل؛

۳ - داناترین فرد.

۱ - بالاترین حاکم کسی است که منتخب مسلمانان باشد

نتیجه استدلالهایی که به منظور اثبات این نظریه آورده شده این است که آن قسمت از آیات قرآن که در آنها خداوند فرمان اجرای احکام اسلامی را صادر فرموده شامل تمام مسلمانان می باشد، مانند آیات ذیل:

۱ - **أَتِمُّوا الصَّلَاةَ** (نماز را بپا دارید) نساء / ۷۶.

۲ - **وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** (در راه خدا انفاق کنید) بقره / ۱۹۵.

۳ - **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ** (روزه بر شما واجب است) بقره / ۱۸۳.

۴ - **وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ**

عَنِ الْمُنْكَرِ (باید گروهی از شما باشند که امر به معروف و نهی از منکر کنند)

آل عمران / ۱۰۴.

۵ - **وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** (در راه او جهاد کنید) مائده / ۳۵.

۶ - **وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ** (در راه خدا جهاد کنید چنان که شایسته

اوست) حج / ۷۸ .

۷ - الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً ... (هریک از زن و مرد

زناکار را صد تازیانه بزنید) نور / ۲ .

۸ - السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا (دستهای مرد و زن دزد را قطع

کنید) مائده / ۳۸ .

۹ - وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ ... (قصاص برای حفظ حیات شماست)

بقره / ۱۷۹ .

۱۰ - وَأَتِمُّوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ... (و برای خدا اقامه گواهی کنید) طلاق / ۲ .

۱۱ - وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ... (همگی به رشته الهی

چنگ زده و متفرق نشوید) آل عمران / ۱۰۳ .

۱۲ - أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا ... (دین را پسای دارید و به تفرقه

نگرایید) شورا / ۱۳ .

۱۳ - وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ، أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ

انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ، وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ

الشَّاكِرِينَ (محمد جز فرستاده خدا نیست، پیش از او نیز پیامبرانی بوده اند،

آیا پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما به گذشته خود باز خواهید گشت؟ و

هر کس به گذشته خود باز گردد، به خدا زبانی نخواهد رساند، و بزودی

خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد) آل عمران / ۱۴۴ .

علاوه بر آنچه ذکر شد مهمترین چیزی که از تمام این آیات قرآنی

استنباط می شود این است که : «دین، یک امر اجتماعی است، خدا آن را

به عهده مردم گذاشته، و برای بندگانش راضی به کفر نشده، و چنین

خواسته است که همه آنها به اقامه دین پردازند^۳ . «

اما در زمان پیامبر (ص) که بالاترین مسوولیت برای برقراری نظام، برعهده آن حضرت بود، و این تکلیف از ناحیه وی انجام شد و هدف از قانونگذاری تحقق یافت، برای تکلیف دیگران در برقراری حکومت زمینه ای باقی نماند^۴ .

و همین طور است زمان حضور امام معصوم، بویژه هنگامی که دست وی (در حکومت) باز باشد.

ولی در زمان ما که زمان غیبت است، و امام معصوم دست اندرکار این امر مهم نیست، قیام به آن بر تمام مسلمانان واجب است.

مرحوم علامه طباطبایی، می گوید: «فرمانروایی حکومت اسلام، پس از پیامبر و بعد از غیبت امام - مثل زمان ما - برعهده مسلمانان است و شکی در این نیست. و آنچه در این باره می توان از قرآن استفاده کرد این است که: بر تمام مسلمانان واجب است که در سطح جامعه حاکمی را برگزینند تا به روش رسول خدا که همان روش امامت است - نه رویه پادشاهان و امپراتورها - حکومت کند، و باید در حفظ احکام الهی بکوشد و هیچ گونه تغییری در آن به وجود نیاورد، و در مسائل تازه ای که حکمی برایش وجود ندارد به شورا متوسل شود، چنان که گذشت.

دلیل بر این مطلب تمام آیاتی است که درباره صاحب اختیار بودن

۳ - سید محمد حسین طباطبایی، العیزان، ج ۴، ص ۱۳۰.

۴ - همان مأخذ.

پیامبر گذشت^۵، آیه زیر نیز گواه است: براستی که پیامبر خدا شما را سرمشقی نیکوست...^۶ احزاب / ۲۱.

این استدلال به دلایلی مورد اشکال واقع شده که خلاصه آنها چنین است:

۱- این دلیل اگر پذیرفته شود، در صورتی فایده دارد که نیابت فقیه عادل از امام (عج) که قول دوّم است و یا حکومت اعلم که قول سوّم است، برقرار شده باشد، اما اگر ثابت شود که فقیه عادل نیابت از امام دارد، یا حکومت اعلم برقرار شود زمینه ای برای مکلف بودن دیگران به قیام برای تشکیل حکومت باقی نمی ماند، مثل زمان پیامبر (ص) و امام (ع). پس در حقیقت، این دلیل همان چیزی را می فهماند که دلیل بقیّه امور خیریه می فهماند یعنی اقدام مؤمنان عادل برای اجرای احکام.

و نیز این دلیل منحصر به مواردی است که حفظ قوام و کیان جامعه اسلامی متوقف به آن باشد که اگر تعطیل شود موجب خشم و عذاب الهی شود. (نه در عموم مسائل حکومتی)

۵- آیات:

الف: از خدا و رسول اطاعت کنید. تغابن / ۱۲.

ب: تا در میان مردم به آنچه خدا به تو نمایانده است حکم کنی. نساء / ۱۰۵.

ج: پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان نزدیکتر است. احزاب / ۶.

د: بگو: اگر خدای را دوست می دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.

آل عمران / ۳۱. المیزان، ص ۱۲۹.

۶- وَلَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ، همان مأخذ، ص ۱۳۲.

۲- دلیل ذکر شده بفرض که درست باشد، این ایراد را دارد که از طریق شرع، روشی که مسلمانان در تعیین بالاترین حاکم، باید اختیار کنند بیان نشده است، و در چنین اموری به طور معمول به حکم عقل رجوع می‌شود، و آنچه به نظر می‌رسد این است که روش تعیین حاکم برتر، از ناحیه مسلمانان در این مورد، منحصر به انتخاب است و انتخاب هم، به طور کامل و جامع تمام آراء، از ناحیه مسلمانان غیر ممکن است.

عقل نیز نمی‌داند کدام یک از احتمالات زیر را ترجیح دهد:

- رأی اکثریت معتبر است؛

- رأی اقلیت کافی است؛

- زنها در رأی دادن شرکت کنند؛

- زنها در رأی دادن شرکت نکنند؛

و مانند این امور،

چرا که این احتمالات همسنگند و قدر متیقنی وجود ندارد مگر اتفاق آرا به طور کامل که آن نیز چنان که اشاره کردیم غیر ممکن است.

۲- بالاترین حاکم فقیه عادل است

روش بحث نزد فقها: فقها، رضوان الله علیهم، بحث در اطراف

مسأله حکومت اسلامی در عصر غیبت را به دو سو متوجه ساخته‌اند:

الف: بحث در اصول مسأله حکومت اسلامی در زمان غیبت.

ب: بحث پیرامون نیابت فقیه عادل از طرف امام منتظر (عج) که

صاحب اختیار حق قانونی در سرپرستی دولت است.

در این جا فقها همان روشی را پیش گرفته اند که در بخشهای فقهی از آن پیروی می کنند، زیرا در آن جا به طور معمول استدلال را نخست متوجه اصل موضوع می کنند، و پس درباره فروع مسأله به بحث و استدلال می پردازند، چرا که ممکن است طرف مقابل بحث، در اصل مسأله اشکال داشته باشد، چنان که اشاره ای به آن داشتیم.

انگیزه فقها هر چه باشد، آنچه من مناسب می دانم این است که مسأله را از دید فقها مورد بررسی قرار دهم، هر چند پس از آن که ثابت شد اصل مسأله از ضروریات دین است - چنان که در اوّل بحث از آن یاد کردیم - روش اصلی آن، فرق می کند.

جز این که اصل دلیل را به قسمت دوّم بحث که ولایت فقیه عادل است متوجه ساخته ایم، زیرا از طرفی، این بحثی است که شایسته استدلال است و از دیگر سوی اهمیت روش استدلال محفوظ می ماند.

اکنون به ذکر دلایل می پردازیم:

۱ - دلیل اجتماعی - تاریخی: این دلیلی است که برای لزوم

برقراری حکومت اسلامی در میان مسلمانان در زمان حضور (پیامبر یا امام معصوم) آورده می شود، و خلاصه اش این است:

حکومت امری است اجتماعی که نیاز جامعه به امنیت و حفظ

حقوق افراد و رواج عدالت گستری، آن را واجب کرده است.

و جامعه اسلامی از سایر جوامع بشری که لازمه آن برقراری نظم و

قانونگذاری برای حفظ امنیت و حقوق و اشاعه عدل در میان افراد جامعه

است، جدا نیست و مثل جوامع دیگر نیاز به برقراری حکومتی دارد که

قوانین را اجرا کند تا هدف از تنظیم قوانین تحقق یابد.
 و اگر جامعه اسلامی با بقیه جوامع از نظر نیازمندی به این امور،
 اختلاف می داشت، پیامبر اکرم (ص) و امام (عج) برای بیان این امر
 سزاوارتر بودند و چون پیامبر و امام چنین مطلبی را بیان فرمودند،
 بنابراین جامعه اسلامی هم در این که باید حکومتی داشته باشد، مانند سایر
 جوامع بشری است. (این قسمت مربوط به قیام برای حکومت در زمان
 حضور است.)

و با همین دلیل بر تشکیل حکومت در زمان غیبت نیز استدلال
 می شود، با این بیان که: جامعه اسلامی در زمان غیبت مثل همه جوامع
 دیگر نیاز به قانون و تشکیل حکومت دارد تا بتواند در استحکام آن بکوشد
 و هدف از تشریح قانون را تحقق بخشد و از این جهت با دیگر جوامع
 بشری تفاوت ندارد.

آیه الله بروجردی می گوید: «در هر جامعه، بعضی کارها وجود
 دارد که مربوط به افراد و وظیفه آنها نیست، بلکه فقط از مسائل عمومی
 خود جامعه و اموری است که حفظ نظام جامعه متکی بر آن است، مثل
 منصب قضا و اختیار کارهای مفقود الاثرها و اشخاص محجور و بیان
 مصرف لقطه و اشیای مجهول المالک و حفظ نظامهای داخلی، و
 نگهداری مرزها، و صدور فرمان برای جهاد و دفاع در هنگام حمله
 دشمن، و جز اینها از اموری که به اداره کشور مربوط می شود.

این امور چیزی نیست که هر کسی بتواند از عهده آن برآید، بلکه از
 وظایف رهبر جامعه و کسی است که زمام امور اجتماعی به دست اوست،

و سنگینی بار ریاست و خلافت بر دوش وی می باشد.^۷
پس از قبول این مقدمه که در محل خود با دلیل و برهان ثابت شد که جامعه اسلامی نیاز به تشکیل حکومت دارد، عقل می گوید یکی از دو امر را باید پذیرفت: حکومت اسلامی، یا حکومت کفر، زیرا، شق سوم قابل تصور نیست.

و از این حکم چنین نتیجه گرفته می شود که حکومت اسلامی واجب است، چرا که خضوع در مقابل حکومت حاکم کافر، حرام است، چنان که بزودی خواهد آمد.

این جا نیز بعد از اثبات وجوب تشکیل حکومت اسلامی، عقل می گوید: حاکم، یا باید منتخب مردم باشد، (و آن که انتخاب شده) چه فقیه باشد و چه نباشد، و یا این که حاکم، خود فقیه عادل باشد.

و چون وجه دوم که حاکم باید فقیه عادل باشد، به دلیلی که بزودی خواهد آمد، امری حتمی است و وجه اول که برگزیده مردم است، مورد شک است، لذا حکومت فقیه عادل مقدم است.

۲- دلیل اعتقادی: خلاصه دلیل اعتقادی این است که: اعتقاد به

دین اسلام، مسلمانان را به این باور می رساند که قیام برای پیاده کردن احکام اسلام در دوران زندگانش بر او واجب است، و نظام اسلام، همان طور که از جستجو در احکام و قوانین آن حاصل می شود و حق هم همین است - نظامی کامل و دربردارنده تمام قوانینی است که شرایط

۷- نسخه خطی، نزد مؤلف، ص ۵۲.

گوناگون زندگی، آن را اقتضای می‌کند، اعم از زمینه‌های فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و غیره.

و پیدا است که برخی از این مقررات مانند قوانین: اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی، جز از طریق قوه حاکمه، به طور کامل اجرا نمی‌شود.

بنابراین تشکیل یک دولت اسلامی و حکومت آن، در دوران غیبت امری ضروری است.

این جا نیز که برقراری حکومت اسلامی از ضروریات دین است، موضوع دوران امر میان دو چیز پیش می‌آید که آیا ایجاد این حکومت و تعیین حاکم به انتخاب جامعه اسلامی است (هر کس را بخواهند انتخاب کنند).

و یا به عهده فقیه عادل است به نیابت از امام منتظر (عج) که ایشان در رأس حکومت و اختیاردار حقیقی و قانونی هستند.

و چون (شق) دوم چنان که بزودی خواهد آمد با دلیل ثابت شده است، پس متعین همین است.

۳- دلیل عقلی: خلاصه دلیل عقلی این است: عقل همان طور که

می‌گوید: پس از پیامبر (ص) بر امام معصوم لازم است که حکومت دولت اسلامی و ریاست عامه آن را بر عهده گیرد، تا اسلام به عنوان یک اصل و حیثیت مسلمانان به عنوان یک جامعه محفوظ بماند، همچنین دلالت دارد که در زمان غیبت نیز به همین منظور باید کسی به عنوان حاکم گمارده شود، و این شخصیت هیچ کس نیست بجز فقیه عادل که نایب امام

است، چنان که پس از این خواهد آمد.

مرحوم صاحب جواهر، راجع به استدلال برای وجوب اقامه حدود بر فقها، چنین می فرماید: «برای وجوب اقامه حدود چه در زمان غیبت و چه حضور امام، مقتضی موجود است. چرا که غرض از اجرای حدود این نیست که سودی نصیب امام شود بلکه فایده آن، به جامعه و عموم مردم برمی گردد.

پس به هریک از دو تقدیر چاره ای جز اقامه احکام و تشکیل حکومت نخواهد بود.

و ادله اثبات نیابت فقها از امام (عج) در بیشتر موارد حاکی از آن است که نیابت، اختصاص به یکی دو مورد ندارد بلکه تمام مناصب را شامل می شود و حتی می توان گفت که این مطلب در میان علما مورد اتفاق و امری آشکار بوده است، زیرا کتابهایشان، پُر از رجوع به حاکم است و مراد از حاکم هم نایب امام در تمام موارد، در زمان غیبت است...

نقل شده است که محقق کرکی در رساله نماز جمعه اش فرموده: علمای ما، بر این امر اتفاق دارند که فقیه عادل امین و جامع شرایط فتوا که در احکام شرعی از او به مجتهد تعبیر می شود، در تمام اموری که نیابت در آن تحقق می یابد، در زمان غیبت از طرف امامان برحق، نیابت دارد.^۸

بعلاوه، اگر حکم عقل را مبنی بر این که در زمان غیبت، برای

اداره کشور اسلامی، حاکمی عادل و همه جانبه لازم است، نپذیریم دلیلی که به آن اشاره شد از اثبات اصل امامت نیز قاصر خواهد بود، و نتایج زیر را به بار خواهد آورد:

۱- دلیل امامت منحصر به دلیل نقلی است.

۲- رأی نخست را باید پذیرفت که می گوید: در مسائل حکومتی که نصی برای آن وارد نشده - مثل زمان غیبت - باید به (رأی) مسلمانان رجوع شود.

۳- نتیجه سوم این که به دلایل عقلی، هدف از نصب امام بعد از پیامبر (ص) آن بوده است که امام به منظور وظیفه تکامل بخشیدن به دگرگونیهای فراگیر اجتماعی که از ویژگیهای اسلام به عنوان یک جنبش اجتماعی - انقلابی است، قیام کند زیرا دوره امام، پایان دوره انتقال (از جاهلیت به سعادت بشریت) است. و بر این اساس، موضوع برقراری حکومت، متوجه امام (عج) می شود که پایان دهنده این دگرگونیهای فراگیر اجتماعی است.

اما از آن جا که شرایط تاریخی برای امامان (ع) آماده نبوده است تا دوره انتقال را به پایان برسانند، اکنون برای تعیین این که چه کسی حاکم باشد، در صورت امکان باید به دلیل نقلی و در غیر این صورت باید به عقل مراجعه کرد، و چون دلیل عقل به طوری که پیش از این اشاره کردیم، امری ثابت و در جای خود پرهانی و استدلالی است پس باید آن را پذیرفت، که می گوید: در زمان غیبت وجود یک نفر حاکم که در تمام امور مسلمین دخالت کند، لازم است و چنین شخصی هم، جز فقیه عادل کس

دیگری نیست، چرا که مطلب از دو حال خارج نیست، یا باید هیچ کس منصوب نشود، یا اگر نصب شود باید منصوب، فقیه عادل باشد، و چون شق اول که هیچ کس نصب نشود، با دلیل عقلی باطل است، شق دوم متعین می شود، و آن نصب فقیه عادل است.

۴- دلیل نقلی: در این دلیل به نصوصی از کتاب و سنت استدلال

شده که مهمترین آنها در زیر بیان شده است:

الف: از کتاب آسمانی (قرآن): چنین استدلال شده است که

خطابهای قرآنی از قبیل «فاجلدوا» در آیه حدّ زنا^۹ و «فاقطعوا» در آیه حدّ سرقت^{۱۰}، اطلاق دارد و شامل هر دو زمان: (حضور و غیبت) می شود، و از طرف دیگر دلیلی هم برای مقید ساختن آن به زمان حضور وارد نشده است^{۱۱}.

بنابراین بر عموم مسلمانان پذیرفتن این امر، ضروری خواهد بود، جز این که چون امامان معصوم به فقها اجازه داده اند بسیاری از قوانین نظام عام حکومتی را که از وظایف ویژه حاکم کل است اجرا کنند^{۱۲} و با توجه به رفتار ائمه (ع) و میل شدید ایشان، به انجام دادن مسوولیتها از قبیل تبلیغ احکام و اجرای آن، از این اجازه، معلوم می شود که نسبت به تمام امور

۹- «شلاق بزنید»، نور / ۲.

۱۰- «دست دزد را قطع کنید» مائده / ۳۸.

۱۱- جواهر، ص ۶۱۷.

۱۲- برای شناخت مواردی که فقها مأذون می باشند، کتاب سید مرقی، ص ۳۵۳

و سید آل بحر العلوم، ص ۳۸۴ مطالعه شود.

اجتماعی اجازه داده‌اند. پس بر فقها لازم است که برای امتثال آن
پا خیزند.

براین اساس در جامعه اسلامی منصوب شدن فقیهی عادل به عنوان
حاکم از طرف امامان حتمی و یقینی است. ...
مرحوم فیض کاشانی می‌فرماید: «... و همچنین است اقامه حدود
و تعزیرات و اداره تمام امور دینی، و بر فقها لازم است در زمان غیبت،
از طریق نیابت بر حقی که از امام (عج) دارند آن را انجام دهند، زیرا از
ناحیه ائمه (ع) در همه این امور مثل قضا و افتا و غیر آن مأذون هستند.
و ادله و جوب انجام دادن این امور اطلاق دارد و دلیلی بر انحصار
آن، به زمان حضور امام (عج) هم وجود ندارد»^{۱۳}.

آیه الله بروجردی می‌فرماید: «چون این امور و نیازمندیهای
اجتماعی از چیزهایی است که غالباً مردم در دوران عمر مبتلا به آن
می‌باشند، و شیعه در عصر امامان معصوم امکان این که در تمام امور به
پیشوایان خود مراجعه کنند نداشتند زیرا علاوه به دوری راهها، چنان
آزادی وجود نداشت که بشود به حضور ایشان، در هر وقت و برای هر
امری، شرفیاب شد، بنابراین یقین حاصل می‌شود که امثال زراره، و
محمد بن مسلم، و سایر اصحاب خاص، این مطلب را از ائمه (ع)
پرسیده‌اند که درباره امور همگانی که شارع مقدس، به تعطیل آنها راضی
نیست، به چه کسی مراجعه کنند؟

حتی خود ائمه (ع) کسی را معین کرده اند که وقتی شیعیان نمی توانند به حضور خود آنها برسند، به او مراجعه کنند بویژه آن که می دانستند که بیشتر افراد، امکان مراجعه به آنها را ندارند. بخصوص در زمان غیبت که - خود از آن خبر می دادند و شیعه را برای آن گرفتاری آماده می کردند - هیچ کس را امکان رسیدن به خدمت امام نیست.

آیا کسی می تواند تصور کند که ائمه اطهار، از طرفی شیعیان خود را از مراجعه به محاکم طاغوتها و راضی شدن به حکم آنها، منع کنند و از طرف دیگر امور آنها را معطل گذارند و کسی را تعیین نکنند که در فصل خصوصتها و تصرف در اموال مفقود الأثرها و محجورین و دفاع از حوزه اسلام و غیر اینها یعنی امور مهمی که صاحب رسالت راضی به اهمال آنها نیست، دخالت کند؟

خلاصه این که ما، یقین داریم که اصحاب ائمه (ع) درباره تعیین کسی که در وقت ضرورت راجع به این گونه مسائل، به او مراجعه کنند، از امامان، پرسشها کرده و آنها هم پاسخ داده اند و کسانی را که شیعیان بتوانند در مواقع نیاز به آنها مراجعه کنند نصب کرده اند.

نهایت امر این که این پرسش و پاسخها از منابعی که در دست ماست حذف شده، و چیزی از آنها به ما نرسیده، غیر از آنچه عمر بن حنظله و ابو خدیجه روایت کرده اند.

حال که ثابت شد که امامان کسی را معین کرده اند و درباره این امور مهم اهمال نکرده اند، بویژه آن که می دانستند که شیعیان شان در زمان غیبت به این امر نیاز قطعی دارند، پس زمانی که کسی برای حکومت نصب

نشود، فقیه باید این سمت را به عهده بگیرد، حاصل این که یکی از دو وجه را باید پذیرفت:

الف: هیچ کس نصب نشود؛

ب: فقیه عادل نصب شود.

و چون شق اول، به دلیلی که ذکر شد باطل است، شق دوم که نصب فقیه عادل است متعین می باشد، و مقبوله حنظله از شواهد آن خواهد بود.

می توان ترتیب استدلال را چنین بیان کرد:

یا امامان (ع) هیچ کس را برای حکومت در امور مورد نیاز عموم، نصب نکرده اند. یا این که فقیه را معین کرده اند.

لکن استدلال اول باطل است، پس دومی حتمی است.

این قیاس قیاس استثنایی است که از یک قضیه منفصله حقیقه و یک حملیه تشکیل شده که دلالت بر رفع مقدم می کند و وضع تالی را نتیجه می دهد که مطلوب همان است^{۱۴}.

اما این استدلال مورد اشکال واقع شده که خلاصه آن چنین است:

اجازه ائمه (ع) به فقها در بعضی از تصرفات عمومی، مستلزم اجازه در تمام امور نیست و در آینده بحث خواهیم کرد که این اندیشه به طور عموم درست نیست، زیرا از حکم عقل بدور است که هر فقیه عادل برای حکومت و ریاست دولت نصب شود، و این امر، مشکلاتی

را بیار خواهد آورد.

ب: از سنت: به روایات گوناگونی استدلال شده که مهمترین آنها

به قرار زیر است:

۱ - مقبوله عمر بن حنظله می گوید: «از امام صادق (ع) پرسیدم

درباره دو نفر از اصحابیمان که میان آنها در امر میراث یا قرض و طلب نزاع

در گرفته و دعوای خود را پیش سلطان یا محکمه قضا می برند، آیا این کار

برای آنها رواست؟

امام فرمود هر کس به سوی طاغوت رود و او به سودش حکم کند،

آنچه بگیرد حرام است اگر چه حق هم با او باشد، زیرا آن را به حکم

طاغوت گرفته است، و خداوند امر کرده است که به طاغوت کفر ورزیده

شود.

گفتم: پس چه باید انجام دهند؟

امام فرمود: بنگرید در میان خودتان، هر کس از شما که گفته های ما

را روایت می کند و در حلال و حرامی که ما دستور داده ایم دقت می کند و

با احکام ما آشناست، او را در میان خود حاکم قرار دهید، زیرا من وی را

بر شما حاکم قرار داده ام.

حال اگر او بر طبق دستور ما حکمی صادر کرد و از او پذیرفته نشد،

نسبت به فرمان خدا استحقاق و حرف ما رد شده و هر کس حرف ما را رد

کند حرف خدا را رد کرده، و چنین کسی در حدّ شرك قرار دارد^{۱۵}.

۱۵ - شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، کتاب قضا، باب أنّه یشرط فیہ الإیمان

خلاصه استدلال به این روایت این است که: جمله امام در متن روایت: فانی جعلته علیکم حاکماً، من او را بر شما حاکم ساختم؛ دلالت بر این دارد که امام سمت سرپرستی کلی جامعه را به فقیه عادل واگذار کرده، زیرا فعل «جَعَلْتُهُ» معنایش نصب فقیه عادل از طرف امام است.

و معنای حاکماً در عبارت امام (ع) سرپرستی همگانی است که شامل تمام زمینه‌ها و موقعیتهای فراگیر جامعه می‌شود، زیرا آنچه از کلمه «حاکم» فهمیده می‌شود: «کسی است که در تمام مسائل اجتماعی به او رجوع می‌شود و این از وظایف افراد نیست و شارع هم به آن اهمیت داده اگرچه در زمان غیبت و دست نیافتن به امامان (ع) باشد»^{۱۶}.

اشکال بر استدلال به روایت حنظله از دو جنبه است:

نخست آن که این روایت در مورد قضا است، چرا که ظاهرش به اختلاف در امر ارث و یا، دین مربوط می‌شود و اگر بخواهیم این معنا را به قضا، و بقیه شؤون حکومت تعمیم دهیم نیاز به دلیل داریم.

بعلاوه از نظر تاریخی این روایت در مورد قضایایی است که در زمان حضور واقع می‌شده و شیعه می‌توانسته است به این روایات عمل کند و از رجوع به داوران رسمی و حاکمان زمان بی‌نیاز بوده است.

بنابراین فکر این که شیعه بر اساس این روایت بتواند حکومت مستقلی را تشکیل دهد که در رأس آن، فقیه عادل قرار داشته باشد، بعید به نظر می‌رسد.

علاوه بر عوامل دیگر که از آن جمله وجود امام معصوم است، چنان که از موقعیت تاریخی در مورد سؤال معلوم می شود، در زمانی که شیعه در مقابل قدرت حکام آن زمان قرار گرفته بود، آنچه اهمیت داشت این بود که بتوانند از عهده تکلیف خود برآیند، هر چند با اجرای این قسمت از احکام جزئی باشد.

پاسخ اشکال بر استدلال: در مقابل این اشکال گفته اند که: «در قانون اسلام، میان قوای سه گانه: مقننه، مجریه و قضائیه جدایی نیست، بلکه از پیامبر (ص) و خلفای آن حضرت مثل امیر مؤمنان (ع) دیده شده که خود جامع هر سه سمت بوده اند و در تاریخ ثبت شده است، و از بعضی اخبار چنین برمی آید که به طور معمول، کار قضاوت، با سایر نیازمندیهای عمومی همراه بود، چنان که در خبر اسماعیل بن سعد از امام رضا (ع) سؤال شد؛ درباره مردی که بدون وصیت مرده و وارثانش صغیر و کبیر هستند، آیا جایز است که بدون تصرف قاضی، کنیزان و غلامان و کالاهای او را بفروشند؟»^{۱۷}.

اگر بخواهیم این روایت را به منظور اثبات استقلال قوه قضائیه از قوه اجرائیه حمل بر تنها امر قضا کنیم، جداً بعید به نظر می آید.

استدلال به روایات: (ردّ بر پاسخ اشکال)، اما این مطلب که گفته شد: (در اسلام جدایی میان قوای سه گانه وجود ندارد) ویژه منصب خلافت و حق خلیفه است که به عنوان خلیفه، جامع تمام قوای سه گانه

است، ولی درباره قاضی یا فقیه عادل که ما کوشش داریم نیابت عام او را به دلایلی از قبیل این روایت اثبات کنیم، نمی توان ادعا کرد که حق دارد تمام مناصب سه گانه را به عنوان این که فقیه عادل یا قاضی است عهده دار باشد، و دلیلی برای این امر نداریم.

بلکه آنچه از تاریخ اسلام بر این امر گواه است آن است که فقیه عادل تنها در امور قضا استقلال دارد، یا هم در امور قضا و هم در برخی امور دیگر که تا حد بسیاری رابطه با قضا داشته باشند، چنان که ظاهراً رفتار قاضیان منصوب از طرف خلفا چنین بوده است، و در خبر اسماعیل که در پیش ذکر شد، به اموری که قاضی در آنها دخالت می کند اشاره شده است.

دومین اشکال بر استدلال به روایت عمر بن حنظله درباره ولایت عام فقیه عادل این است که:

ظاهر لفظ «حاکم» کسی است که وظیفه اش حکم کردن میان مردم است و این امر یا ویژه فصل خصومت و حل دعواست، و یا به طور مطلق شامل فتوا می شود، و به همین مناسبت امام (ع) پس از این که از فقیه تعبیر به «حکم» کرده بار دیگر به «حاکم» تعبیر فرمود: «فلیرضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً»^{۱۸}.

بویژه این که استعمال کلمه «حاکم» به این معنای وسیع، در زمان

۱۸ - آیه الله حکیم، نهج الفعاهه، ج ۱، ص ۳۰۰ (پس باید مردم او را به عنوان

حاکم بپذیرند، زیرا من او را بر شما حاکم قرار داده ام).

صدور روایت، ثابت نشده است.

۲- مقبوله یا مشهورهٔ ابی خدیفه: ابو خدیفه می گوید: «امام صادق به من فرمود: مبادا برخی از شما برخی دیگر را در نزد ستمگران به محاکمه بکشید، بلکه کسی از خودتان را انتخاب کنید که چیزی از احکام ما را بداند، همورا میان خود حاکم قرار دهید. من او را قاضی قرار دادم شما (نیز) به محاکمه پیش او بروید»^{۱۹}.

از این روایت به دلایلی برای اثبات حاکمیت عام فقیه عادل استدلال می شود:

امام، شیعیان را بر حذر داشته و آنها را از دادخواهی بردن به نزد ستمکاران منع فرموده، و دستور داده است که برای دعوا، نزد فقیه بروند.

و بصراحت فقیه را قاضی قرار داده، تا به او مراجعه شود و چنان که از بحثهای گذشته می دانی: در اسلام، میان داور و سایر امور حکومتی تفاوتی نیست.

پس بر اساس آنچه ذکر شد، منصوب شدن فقیه به سمت قاضی از جانب امام به معنای آن نیست که امام نصب او را تنها به این سمت اراده فرموده است، چه ما می دانیم که تفاوتی میان قوهٔ قضا، و اجرا وجود ندارد.

۱۹- قال لی ابو عبدالله (ع): ایاکم ان یحاکم بعضکم بعضاً الی اهل الجور و لکن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئاً من قضائنا فاجعلوه بینکم فانی قد جعلته قاضياً فتعاکموا الیه (حرّ عاملی، مأخذ پیشین).

استدلال به روایت حدیفه نیز با اشکالات ذیل رد شده است: چنان که در روایت قبلی گفته شد: جمع میان نیروها از حقوق خاص خلیفه است، نه از حقوق قاضی.

بنابراین، نصب فقیه به عنوان قاضی معنایش این است که فقیه، همان وظیفه قضاوت را دارد که تنها حل دعاوی است و یا بعضی از امور دیگر را نیز دربر می گیرد، از قبیل سرپرستی، گرفتن حق از کسی که در پرداخت حقوق دیگران امروز و فردا می کند، و زندانی کردن و فروش مال او، و تصرف در مال محجورین و تعیین قیم برای آنها، و جز اینها از اموری که به طور یقین در زمان صدور این روایت از وظایف داوران بوده است.^{۲۰}

۳- توقیعی که از ناحیه امام عصر (عج) برای شیخ مفید صادر شده است: «در حوادثی که پیش می آید، به راویان احادیث ما رجوع کنید، چرا که آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدای تعالی می باشم»^{۲۱}. خلاصه استدلال به این توقیع این است: ظاهر عبارت نشان می دهد که حجت بودن فقیه، در همان مواردی است که امام بر مسلمانان حجت است و یکی از آن موارد که بدیهی است، سرپرستی در تمام امور حکومتی می باشد.^{۲۲}

۲۰- آیه الله حکیم، ماخذ قبلی.

۲۱- جواهر، ص ۶۱۷. آنچه سید صدالدین صدر نقل کرده: «و من حجت خدا بر

انهایم» ص ۱۸۲.

۲۲- و ۲۳- جواهر، همان صفحه.

عبارتی که در این جا ذکر شد قول مشهور است که متن آن شامل کلمه «حجتی» می باشد.

اما بنا بر نقل برخی کتب دیگر که به جای «حجتی» کلمه «خلیفتی» ذکر شده است^{۲۳}.

دلالتش بر این معنا روشنتر خواهد بود، چون واضح است که از نظر عرف آنچه از کلمه خلیفه اراده می شود ولایت و سرپرستی عمومی است، مثل قول خداوند: «ای داود، ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم پس میان مردم به حق حکومت کن»^{۲۴}.

در استدلال به توقیع شریف نیز به قرار زیر اشکال شده است: «مجمّل بودن حوادثی که مورد سؤال واقع می شوند، مانع از تمسک به آن است، زیرا احتمال می رود که منظور، پیشآمدهایی باشد که حکمشان معلوم است»^{۲۵}.

و آنچه این اشکال را به صورت همگانی تر تأیید می کند این است: «اطلاقات قرآنی که در این مورد به آنها استدلال می شود، بیش از این دلالت نمی کند که تشکیل حکومت از ناحیه عموم مسلمانان امری ضروری است».

و نصوصی که برای نصب فقیه عادل به آنها استدلال می شود، تا طلاقات قرآن را مقید کند، وفاکننده به این منظور نیست.

۲۴ - البانی: یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق (ص / ۲۵).

۲۵ - آیه الله حکیم، نهج الفقاہة، ص ۳۰۰، ۳۰۱.

بعلاوه، تخصص روایتی به فرضی که در دلالت کامل باشد، بر نصب فقیه عادل، دلالت دارد و بر این اساس، هر فقیهی حق سرپرستی دولت را دارد، و این هم، چنان که بزودی به آن اشاره خواهیم کرد، امری است که باعث جنجال و هرج و مرج برای به دست آوردن منصب حکومت و اجرای آن خواهد شد. و سایر ادله یعنی عقلی و عقیدتی و اجتماعی و تاریخی نیز به دلیل مطلق بود نشان که شامل زمان حضور و غیبت می شود، بر بیش از لزوم وجود حکومت اسلامی در زمان غیبت دلالت ندارد.

چرا که اعتبار فقیه عادل به عنوان حاکم، موقوف بر این است که تخصص سنتی مورد استدلال، از جهت دلالت بر این مطلب کامل باشند، تا این اطلاق را مقید سازند و حال آن که چنین نیست، زیرا از دلالت بر این که ظاهر، در اعطای ولایت عامه به فقیه عادل باشد، قاصراند.

حال که بر فرض تمامیت ادله یادشده، این محذورات پیش می آید، ناچاریم دنبال دلیلی برویم که اطلاقها را مقید سازد، و بر تعیین بالاترین حاکم در حکومت اسلامی، دلالت داشته باشد، و این همان چیزی است که در گفتار آینده به آن خواهیم رسید (ان شاء الله).

۳ - بالاترین حاکم، باید داناترین فرد باشد.

این جا منظور از «اعلم» اعلم مطلق است یعنی فقیه تر، و شرط آن هم عدالت است، زیرا شرط اساسی، در اموری مانند منصب سرپرستی همگانی، عادل بودن است.

خلاصه مطلب در استدلال برای این قول این است که: اطلاق دلیلهای چهارگانه گذشته در گفتار دوم، یعنی دلائل: اجتماعی-تاریخی، عقیدتی، عقلی، و اطلاقات قرآنی که: بر مسلمانان لازم است در زمان غیبت حکومت اسلامی تشکیل دهند، به وسیله سخن امیرالمؤمنین (ع) که: اعلم مطلق را به عنوان حاکم عام تعیین می کند، مقید می شود، و آن چنین است:

«نزدیکترین مردم به پیامبران، کسانی هستند که از همه مردم به آنچه پیامبران آورده اند، آگاهتر باشند»^{۲۶}.

اشکالی که بر این دلیل وارد شده این است که «اولویت» که در سخن امام ذکر شده امر مجملی است و نمی شود به آن استدلال جست. ولی این اشکال مردود است، زیرا اولویت، در این سخن به دلیل مناسبت با موضوع به معنای جانشینی اعلم به جای پیامبران به عنوان حاکم می در جامعه اسلامی است، بعلاوه، اگر در این امر نص خاص نشد که امر را بر مسلمانان روشن کند، باید به حکم عقل رجوع شود که در بیشتر امور راهشگای انسان است.

وجوهی که عقل، در مورد انجام وظیفه تشکیل حکومت احتمال دهد چنین است:

- ۱- تمام مردم به طور دسته جمعی به این کار اقدام کنند؛
- ۲- هر یک از افراد مسلمان باید به تشکیل دولت قیام کند؛

۲۶- ان اولی الناس بالانبياء اعلمهم بما جاء وابه (نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۳).

۳- این تکلیف متوجه بعضی از مسلمانان باشد.

این آخرین وجه، خود شامل سه بخش می‌شود:

الف: ممکن است مراد از «بعضی» هرکسی باشد که عموم مسلمانان او را برای حکومت انتخاب کنند، زیرا خطاب به وجوب قیام به امر حکومت متوجه عموم مسلمانان است، و با این حساب، مختار همان قول اول خواهد بود: (بالاترین حاکم کسی است که مسلمانان ...).

ب: ممکن است مراد فقیه عادل باشد، چون - هر چند به نحو اجمال - نیابت او از طرف امام ثابت شده است، و در این صورت قول دوم تقویت می‌شود.

ج: می‌توان گفت منظور (فقیه) اعلم است، چرا که قدر متیقن شامل او می‌شود و با این احتمال قول سوم تأیید می‌شود که رئیس دولت باید اعلم و، آفقه باشد.

از سه احتمالی که در بالا ذکر شد در صورت اول، اصل امثال امر، حاصل نمی‌شود. چرا که اقدام جمیع مسلمانان یا به کلی امر محالی است و یا حداقل، مواجهه با اشکال می‌شود.

و در صورت دوم کمترین مشکلی که برای انجام دادن وظیفه به وجود می‌آید پیدایش هرج و مرج است که امری است روشن.

(با بطلان احتمال اول و دوم تنها احتمال سوم باقی می‌ماند و این احتمال نیز چنان که بیان شد سه بخش داشت که مؤلف در آنها نیز بحث کرده و چنین می‌گوید:)

در بخش اول از احتمال سوم، همان حرفی را می‌گوییم که در

اشکال بر قول اول بیان داشتیم.

در بخش دوم نیز نظر تحقیق همان است که در مورد اشکال بر شمول حدیث در استدلال بر قول دوم ذکر کردیم.

حال که تمام احتمالات و بخشهای بالا باطل و توانایی بر انجام وظیفه به بخش سوم از احتمالات سه گانه منحصر شد، و قدر متیقن هم چنین اقتضا می کند، چاره ای جز برگزیدن این بخش نیست.

و دلیل عقلی هم که تقلید از اعلم را واجب می داند این امر را تأیید می کند، زیرا در صورت رجوع به اعلم اطمینان بیشتر به مؤمن و معذور وجود دارد.

تشکیل دولت

بالاترین حق از حقوقی که خداوند واجب ساخته، حق (متقابل) والی بر رعیت و رعیت بر والی است.

این حقی است که خدای سبحان برای هر کدام بر دیگری واجب دانسته و آن را سبب انس آنان با یکدیگر و مایهٔ ارجمندی آیین آنها قرار داده است.

بنابراین وضع جامعه هرگز درست نمی‌شود جز با خوشرفتاری حکمر و ایانشان و امر و الیان به صلاح نمی‌گراید مگر با درستکاری ملت.

پس هرگاه رعیت حق والی را رعایت کند و سرپرست نیز حق ملت را ادا سازد حق در میان آنها شرافت می‌یابد، و راههای دین راست می‌شود و نشانه‌های درستکاری معتدل و سنتها در جاهای خود جاری می‌گردد.

در پی آن، روزگار اصلاح می‌شود و بر پایداری حکومت امید می‌رود و آرزوهای دشمن قطع می‌شود. (امام علی (ع)

نهج البلاغه فیض الإسلام، خ ۲۰۷)

تشکیلات دولت در قانونگذاری

منظور من از کلمه «دولت» همان «حکومت» است، که محور بحث «ایجاد دولت» می باشد.

مقصود این که یکی از معانی «دولت» حکومت است، و امیدوارم که در خاتمه سخن، به معانی دیگر آن: (زمین، جامعه، و حکومت) اشاره کنیم.

انتظار ما از قانون اسلام آن است که جزئیات تشکیلات دولت در عصر غیبت را در اختیار ما قرار دهد، اما وقتی متوجه می شویم که مراد از «تشکیلات» وسیله ها و شیوه هایی است که در مدیریت و سرپرستی امور جامعه اتخاذ و پیروی می شود، می فهمیم که اینها (تشکیلات) موضوع هستند نه حکم.

توضیح این که روشها عبارتند از انواع گوناگون رفتارها و کردارهای انسان.

و روشن است که رفتار انسان و کارهای او موضوعاتی هستند که احکام مختلفی بر آنها جاری می شود، تا انسان را به آن راهی که شایسته اوست راهنمایی کنند و اما وسیله ها (ابزارها) واسطه تحقق یافتن انجام وظایف می باشند.

و این امر نیز روشن است که وسیله ها در این جا موضوع هستند نه احکام، زیرا در زمینه انجام دادن وظایف، وسیله با رفتار تفاوتی ندارد، جز این که رفتار و عملی که از انسان صادر می شود، گاه با واسطه است و

گاه، بدون واسطه.

پس در این مورد، در شرایطی که تحقق تکلیف نیازمند به واسطه باشد وسایل جزء متمم علت است.

و بر این اساس از اصول قانونگذاری انتظار نمی رود که سازماندهی دولت را برای ما محدود کند و واسطه ها و روشها را مشخص سازد، زیرا به طور معمول تعیین موضوع به عهده او نیست، بلکه تنها وظیفه اش وضع احکامی مناسب با موضوعات است، چنان که برای مردم ایجاد مصلحت کند و مفسده را از آنها بردارد، به علاوه چون موضوعات تابع تغییرات زمانی و مکانی هستند و با تحولات اجتماعی و شرایط تمدن دگرگون می شوند، این امر مانع از آن است که موضوعات تعریف معینی داشته باشند.

طرح همگانی برای برقراری حکومت

آری آنچه از اصل شریعت انتظار می رود بیان حکمی است که نوع وسیله ها و روشها را معین سازد و این کار با اصل طبیعت موضوع با همه تغییرات سازگار است.

و به عبارتی که با مطلب مورد بحث مناسبتر است می گوئیم: وظیفه شریعت در قانونگذاری تعیین خطّ مشی عمومی برای سازماندهی دولت است، و این حکم در شریعت اسلام امری قطعی است، چرا که بر هر یک از افراد و همچنین جامعه و دولت اسلامی واجب کرده است که در چهارچوب نظام همگانی احکام اسلامی از وسایل و نیز روشها استفاده

کنند، به این معنا که بر مسلمانان لازم است نخست موضوع را مشخص سازند، اعم از این که وسیله باشد، یا روش، و سپس به جستجوی حکم شرعی برای آن پردازند.

و این عمل که نخست باید موضوع مشخص شود و سپس حکم جواز عمل یا پیروی از آن جستجو شود، اسلوب یا روش اسلامی شمرده می شود.

و این مطلبی است که از نظر قانونگذاری در شریعت اسلام بدیهی است، و عکس آن هم برعکس است یعنی امر نظری و غیر بدیهی است. بنابراین برای برقراری نظام حکومتی، باید در زمینه ایجاد مصلحتها و ساختار عمومی احکام اسلامی، مقتضیات، زمان و شرایطی که به دولت و ملت ارتباط دارد، رعایت شود.

(حال که بیان کردیم وظیفه قانونگذاری اسلام تعیین موضوعات نیست بلکه بیان احکام است به موضوعاتی می پردازیم که از این قاعده مستثناست)

استثناها

در اصل قانونگذاری اسلام بعضی از ابزارها و روشها (به دلیل اهمیت آنها با این که موضوع هستند) معین و مشخص شده اند و عبارتند از:

۱- تعیین سرپرست حکومت این مطلب را در بحث «رئیس دولت» دیدیم که اسلام سخن خود را در این زمینه بیان کرده و مسؤولیت عظیم

فرمانروایی را به عهده او دانسته است.

۲- اسلام دولت را موظف می‌داند که در مقابل قانون مقرر سر فرود آورد.

۳- برای حاکمان شرایطی معین کرده است از قبیل: باکفایت بودن، عدالت داشتن^۱ و جز اینها از اموری که در تدبیر و اجرای احکام دخالت دارد.

و این امر که که سازماندهی مسائل حکومتی مصلحت همگانی دولت و ملت را تضمین می‌کند موافق احتیاط است.

و با توجه به این امر می‌توانیم درک کنیم که تا چه حد شریعت اسلام به این مسأله اهمیت داده است. در این شریعت از آنجا که توجه کل قانونگذار به تحوّل و پیشرفت تشکیلات حکومتی بوده است، از یک سو به جزئیات و بیان مفصل مطالب پرداخته - مبادا به اصل تطوّر و پیشرفت زیانی برسد - و از سوی دیگر در وضع اصول همگانی سهل انگاری نکرده تا از پیدایش انحراف در اصل مطلب جلوگیری شود.

نیروهای سه گانه

بر اساس آنچه بیان کردیم که حاکم عمومی و بالاترین سرپرست جامعه و دولت اسلامی فقیه عادل است، و مقررات دولتی، به شرایط

۱- از امیرالمؤمنین نقل شده: «در مورد کارگزاران و فرمانروایان خود تنها اهل

کفایت و امانت به کار به گمار» (مؤلف).

زمان و اوضاعی که جامعه و حکومت و متعلقات آنها را دربر می گیرد، بستگی دارد، بنابراین تقسیم وظایف در قوای سه گانه، به شکلی که خط مشی کلی دولت را معین کند به شرح زیر است:

الف: قوه مقننه: قانونگذاری و وظیفه فقهای عادل تحت نظارت

فقیه اعلم است که همان رئیس دولت می باشد.

اینها از خود، با نظارت و اشراف فقیه اعلم، مجامع و هیأت‌هایی

تشکیل می دهند.

وظیفه این قوه در امور زیر خلاصه می شود:

۱- بیان احکام: مراد از احکام چیزهایی است که با نص خاص

کتاب یا سنت ثابت شده و یا ضروری دین است، مثل وجوب زکات و

خمس و تعیین مصرف آنها و آماده ساختن نیرو برای ترس دشمنان اسلام،

و می توانیم اینها را در اصطلاح «دستورهای اسلامی» به نامیم.

۲- برقراری برنامه های آموزشی: منظور از آموزشها،

دستورهایی است که وسیله نص خاصی از جانب شرع مقرر نشده بلکه به

اندیشه مجتهدان واگذار شده است که با توجه به پیشرفت و دگرگونی امور

در شرایط مختلف زمان و مکان، در چهارچوب قوانین عمومی اسلام

احکام آنها را بیان کنند، مثل: وجوب تعلیمات نظامی در این زمان از باب

مقدمه واجب که به مرور زمان، وسایل و ابزار آن و روش کاربرد آنها

در حال پیشرفت است، یاد گرفتن آن در هر زمان واجب می شود. و مثل

تعیین نصاب و مقدار مالیات و جزیه و مانند این امور، و می توانیم اینها را

به عنوان «نظام» بنامیم.

رئیس دولت معرفی می کند.

کار این قوه داورى میان مردم و بر طرف کردن اختلافهاست خواه در زمینه حالات اشخاص باشد یا سایر زمینه های گوناگون زندگى.

توضیح این که دین اسلام شامل دو نوع داورى: مدنى و شرعى نیست، بلکه تمام حوادث از جنبه داورى چه مربوط به قوانین مدنى باشد و چه شرعى، در دین اسلام، به قانون اسلام بر مى گردد و بر طبق آن حل مى شود، چرا که از نظر اسلام قوانین مدنى (که خارج از محدوده اسلام باشد) ضمانت اجرایی ندارد و در هیچ صورتی توجه به آن جایز نیست.

ساختار حکومت

هم اکنون می توانیم درباره شکل حکومت اسلامى در زمان غیبت بگوئیم:

حکومت اسلامى حکومتى است قانونى که در رأس آن، فقیه اعلم و عادل قرار دارد و به وسیله گروههای مشخص و عادل و با نظارت رئیس و سرپرست عادل اداره می شود.

مبدأ حق الهی

در این جا لازم است به نکته ای که موجب لغزش برخی از نویسندگان شده، اشاره ای داشته باشیم، و آن چنین است که نمونه های این حکومت را از نوع حکومت حق الهی می دانند.

و به نظر من سرچشمه این عقیده این است که اینها حق الهی را که

اندیشه معرفتی در تاریخ است و در حکومت فرعونهای مصر قدیم و همچنین در فرمانروایی پادشاهان در قرن هفدهم و هجدهم در سرزمین اروپا و بویژه در فرانسه تحقق یافته بود، با حق الهی که قانون اسلام آن را پی ریزی کرده یکسان دانسته و فرق این دو را درك نکرده اند.

توضیح مطلب این است که نظریه اول اندیشه اروپایی حکومت را به طور تکوینی حقی الهی می داند، به این معنا: حاکمی که آنچه می خواهد درباره امور متصرفی خود انجام می دهد؛ مثل فرعونها، اگر چه خودش خدا نبوده اما، خدا او را بر مردم مسلط کرده، پس برای مردم به هیچ وجه جایز نیست که او را مورد سؤال قرار داده، با او مخالفت کنند، زیرا تسلط او امری قهری و ناگزیر است.

و به دلیل این که نام دیگر این حکومت را «تفویض الهی» می گویند نیز می توانیم این معنا را درك کنیم، اما دین اسلام که این حق الهی را از راه تشریح می پذیرد، معنایش این است که خدای تعالی به عنوان برقرارکننده قانون، به حاکم خود، خواه پیامبر باشد یا امام یا جز اینها هر کس که در او شرایط حاکم وجود داشته باشد، حق داده است که در میان مردم به طور قانونی حکومت کند، چنان که در قرآن می فرماید: «تا این که در میان مردم حکم کنی به حکمی که خدا به تو نموده است»^۲.

یکی از چیزهایی که در قانونگذاری اسلام وجود دارد این است که بر مردم واجب است حاکم را تحت مراقبت شدید قرار دهند و حسابش را

۲- لِنَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ (نساء / ۱۰۵).

برسند و اگر در حکم خود برخلاف فرمان خدا کار کند و در این امر اصرار داشته باشد، او را از حکومت برکنار کنند، و این امری است بسیار روشن، و تاریخ اسلام سرشار از مواردی است که ملتهای مسلمان حاکمان خود را مورد بازخواست قرار داده‌اند.^۳

نقش ملت در نظارت بر امر حکومت

به طور خلاصه می‌توان گفت: بر تمام جامعه اسلامی لازم است آمادگی حاکم را در زمینه‌های قانونگذاری و اجرای احکام و داوری با دقت و به طور همه جانبه مورد ملاحظه قرار دهند و اگر از او خطایی صادر شد چه از نظر قانونگذاری یا اجرایی و یا قضایی او را مورد سؤال قرار دهند؛ این حدیث مشهور است که «هر کدام از شما حاکمید و هر کدام در مورد آنان که تحت حکومت شما هستند مسؤولیت دارید».^۴

و قرآن چنین می‌فرماید: «مردان و زنان مؤمن هر کدام ولی دیگری‌اند، فرمان به نیکی می‌دهند و از زشتیها باز می‌دارند».^۵

روشی که امت اسلامی در حسابرسی و عزل حاکم به کار می‌برند چنین است:

۳ - جهت اطلاع برخی از شواهد به کتاب *تنبیه الامه و تنزیه المله*، مرحوم نائینی مراجعه شود.

۴ - *کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتہ*.

۵ - *والمؤمنون و المؤمنات، بعضهم اولیاء بعض، یأمرون بالمعروف، وینهون عن المنکر* (توبه / ۷۲).

۱- نخست از روشهای مسالمت آمیز استفاده کنند و با گرمی و چرب زبانی در صدد اصلاح او برآیند.

۲- هنگامی که پند و اندرز در او مؤثر نیفتاد باید با روشهای خشونت آمیز و انقلابی او را به راه آورند.

اما، در به کار بردن روش انقلابی باید کمال احتیاط را رعایت کرد که تا ممکن است زیان کمتری وارد و به مقدار ضرورت اکتفا شود.

گسترده‌گی حکومت دولت اسلامی

در پایان بحث تکوین دولت لازم می‌دانم اشاره‌ای گذرا، به گسترده‌گی زمینه حکومت اسلامی داشته باشم که در اول این فصل قول آن را داده بودم، و خلاصه آن چنین است:

دولت شامل معانی زیر می‌شود:

۱- زمین، و منظور از آن، سرزمین وطن است.

۲- امت، منظور، هم میهنان و شهروندان است.

۳- حکومت، مقصود تسلط و قدرت بر امور مملکتی است.

مراد از سرزمین یا وطن اسلامی - امروز - هر جایی است که زیر نفوذ احکام اسلامی باشد خواه همچنان از نظر سیاسی هم در دست مسلمانان باشد، یا از آنها گرفته شده باشد، مثل فلسطین و اسپانیا.

توضیح این که دولت اسلامی در هر زمینی که برقرار شود وظیفه اش آن است که کل وطن اسلامی را، چه آن جا که در دست مسلمانان باقی است و چه آن جا که از آنها غصب شده باشد به مسلمانان

برگرداند و زیر نفوذ حکومت و سیاست اسلامی در آورد.
منظور از امت یا هموطنان، تمام کسانی است که شرایط هموطنی،
بر طبق تعلیمات اسلام در زمینه های سیاسی در آنها موجود باشد.
حکومت که مراد تسلط و قدرت است، در گذشته روشن شد.

فراخوانی برای برقراری دولت

از حقوق واجب خداوند بر بندگان آن است که تا می‌توانند در خیرخواهی بکوشند و یکدیگر را برای بپا داشتن حق در میان خود، یاری کنند^۱. (امام امیرالمؤمنین (ع))

دعوت به تشکیل دولت اسلامی

لزوم فراخوانی برای برقراری یک حکومت اسلامی، بر تمام مسلمانان امروز امری است روشن که نیازی به بحث و توضیح ندارد. و با توجه به گفتگوهایی که در گذشته، در موضوع (انتظار امام) بیان داشتیم، به طور کامل روشن می‌شود که هیچ نیازی به بحث دوباره درباره این مسأله نیست.

۱ - من واجب حقوق الله على العباد: النصيحة بمبلغ جهدهم، و التعاون على اقامة الحق بينهم (نهج البلاغة).

روش دعوت

روش کار، یا چگونگی فراخوانی به منظور استقرار حکومت اسلامی در زمان غیبت، مانند همه روشهایی است که برای برقراری هر حکومتی انجام می شود و بر دو نوع است:

۱- انقلاب (ثوره^۲)، و مراد قیام مسلحانه است یعنی استفاده از نیرویی که حکومت کفر را از کشور اسلامی براندازد و به جایش حکومت عدل اسلامی را برقرار سازد.

این قیام و انقلاب از نظر شرع اسلام در هنگامی جایز است که زمینه ها و شرایط آن فراهم شده باشد.

۲- روش گام بگام (تدریج^۳) و پیروی از راههای مسالمت آمیز که مورد پذیرش همه مردم است از قبیل: قیام برای حفظ جامعه از نظر سیاسی و فرهنگ و تمدن، فردی و اجتماعی، خصوصی و عمومی که به گروههای زیر خلاصه می شود و به این امور باید قیام کرد:

۱- ایجاد مدارس در مراحل گوناگون: کودکان، آمادگی، ابتدایی، متوسطه، و تحصیلات عالی، برای ذکور و اناث، مشروط به این که روش و کتابهایش اسلامی خالص باشد و از تمدن اصیل و پاک اسلامی ما کمک گرفته شود. و هدف، این باشد که نسل نو، با فرهنگ و

۲ و ۳- برای بهتر دانستن این دو واژه به کتاب *ثورة العسین (ع)* از همین مؤلف،

تمدن اسلام آشنا شوند تا بتوانند حرکتی فعالانه در راه تشکیل جامعه ناب اسلامی به وجود آورند و باید قیام کنندگان بر، اداره و آموزش جامعه اسلامی، مسلمانان اصول گرا باشند.

۲- انتشار مجلات و خبرنامه‌ها به اشکال مختلف: روزانه، هفته‌نامه، ماهنامه و فصلنامه، به صورت عمومی یا خصوصی، مشروط بر این که تمام اینها با اندیشه سازنده و هدفدار اسلامی تقویت شود.

۳- نوشتن و منتشر کردن کتابهای تکی، یا مسلسل در مجلدات گوناگون، عمومی یا خصوصی که مردم را به فراگیری فرهنگ و تمدن جدید و هدفدار اسلام راهنمایی کند.

۴- ایجاد کتابخانه‌های مختلف- کتابخانه‌های سیار و ثابت- در روستاها و شهرها که به تمام کتابها و موضوعاتی که زمینه‌های مختلف اسلامی آن را اقتضا می‌کند مجهز باشند.

۵- تأسیس گروهها و انجمنهای فرهنگی، ورزشی، به شرط این که جدی بوده، و منظور از آن ایجاد روحیه اسلامی و رشد دادن و بیار نشانیدن درخت اسلام باشد.

۶- تشکیل گروههایی برای خدمات اجتماعی که اسلام به آنها دستور می‌دهد از قبیل اعمال بر، و احسان و کمک و ضمانت یکدیگر کردن، و جز اینها.

۷- دسته‌بندی و جبهه‌گیریهای سیاسی مشروط بر این که از روشهایی پیروی شود که در چارچوب احکام اسلامی قرار دارد.

۸- و امور دیگری از همین قبیل^۴.

پس از آن که جامعه بیدار شده و از راه تأثیر تعلیم و تربیت درک کرد که مسوولیت او در پیشگاه خدای تعالی پیاده کردن اسلام و سعادت وی در اجرای احکام آن است، و این هم موضوعی است که تحقق نمی پذیرد مگر با برقراری حکومت اسلامی که در این صورت باسانی امکانپذیر خواهد شد. باید به شبهه ای که در این مورد لازم می آید و از راه دسته بندیهای سیاسی مانع اجرای احکام اسلامی می شود توجه کنیم و به منظور پیدا کردن محل نزاع و فرار از اشکال کوشش کنیم.

خلاصه این اشکال این است: اسلام دستوری درباره کارهای حزبی نمی دهد، و از طرفی جبهه بندیهای سیاسی، خود بخود کارهای حزبی را به همراه دارد، خواه به طور آشکار باشد یا پنهانی.

پاسخ اشکال: به نظر من، منشأ این اشکال و سوسه های استعماری است که تمام کوشش خود را در ریشه دار کردن اندیشه شوم جدایی دین از سیاست در افکار جامعه اسلامی ما به کار گرفت تا آنجا که این فکر پیدا شد که هر چه بستگی به سیاست دارد از اسلام نیست^۵.

اما اگر ما، در معنای «حزب» خوب بیندیشیم و در فرهنگهای لغت قانون و سیاست بنگریم، حقیقت معلوم و اشکال برطرف می شود. معنای حزب: یک گروه نظام یافته سیاسی است که بر طبق عقیده ویژه ای عمل می کند و هدف آن به دست گرفتن قدرت است، تا به آن

وسیله به هدفهای ازپیش تعیین شده خود دست یابد.

برطبق این معنا حزب چیزی نیست، مگر وسیله یا روش، و ما در گذشته روشن ساختیم که ابزارها و روشها موضوع هستند، نه احکام، موضوع که خود امری روشن است و احکام آنها هم به اختلاف شرایط و احوال تبدیل و تغییر می یابد.

توضیح این که کارهای حزبی گاهی در شرایط ویژه ای محکوم به حرمت است، مانند زمانی که حکومت اسلامی عادلانه برقرار باشد، مثل دوره پیامبر اکرم (ص).

و گاهی در شرایط دیگری واجب است، مثل این که مقدمه واجب باشد، از قبیل امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد نادانان و برقرار ساختن حکومت اسلامی.

می توان گفت آیه مبارکه **فَإِنْ حِزِبَ اللَّهُ هُمُ الْفَالِبُونَ** به همین معنا اشاره دارد، زیرا مفهومش این است حزب خدای تعالی که گروه یاری کننده خدا هستند، پیروزند. و طبیعی است که پیروزی، جز در نتیجه مبارزه پیدانمی شود، و مبارزه نیز همان طور که گاهی درباره مسائل فکری و یا عملی غیرسیاسی انجام می شود، گاهی هم در جنبه سیاسی همین مسائل واقع می شود، و مسأله حکومت هم از مسائل سیاسی است. حزب واقعی هم اگر براساس عقاید اسلامی برقرار شود، چیزی نیست مگر همین گروهی که در آیه شریفه به آن اشاره شده است.

خلاصه مطلب: به عقیده من مسأله حزب یکی از موضوعاتی است که حکم آن از قبیل حرمت یا وجوب و غیر اینها، بسته به اجتهاد مجتهد است، و از ابداعات گمراه‌کنندگان و استعمارگران و پیروان آگاه یا فریب‌خوردگان آنها نیست.

شرط فراخوانی به اقامه حکومت اسلامی

جمعی از فقهای اسلام وجوب اقدام برای برقراری حکومت اسلامی را مقید به این شرط کرده‌اند که از خطر در امان باشند.

این جا لازم است که به منظور روشن شدن مطلب و امکان عمل به این حکم معنای شرط یاد شده را توضیح دهم:

آنچه به نظر می‌رسد در این جا زمینه‌ای برای این شرط نیست (خواه این که دعوت برای ایجاد حکومت اسلامی، با روش انقلاب باشد و یا با روش گام‌بگام).

زیرا موقعی که انقلاب پیاشود، نیرویی به اندازه کافی وجود دارد که خطر مورد ذکر را از بین می‌برد و نیز از هر خطری که به طور طبیعی تحقق یافتن واجب دیگری را در پی ندارد، جلوگیری می‌کند، تنها خطری که در این جا قابل تصور است قربانی شدن است که خود مهمترین واجب برای پیشرفت انقلاب می‌باشد.

و در این روش تدریج هم زمینه‌ای برای این قید نیست، چه در مراحل نخست و چه در مراحل نهایی.

در مراحل نخست موقعیتی برای این قید نیست، زیرا عمل به

مسائل اعتقادی تنظیم یافته به طور طبیعی نه منجر به حمله‌های سیاسی می‌شود و نه بستگی به آن دارد.

در مراحل نهایی نیز همین طور است، چرا که ادامه عمل به مسائل اعتقادی در این مراحل برای مردمی که مدعی اقامه حکومت اسلامی هستند موجب جمع شدن نیروی کافی اجتماعی و سیاسی است که می‌توانند به اجرای حکم واجب برسند.

آری در روش انقلاب، پیش از فراهم شدن نیروی کافی، و در روش گام‌بگام و مراحل نخستین آنگاه که حمله‌های سیاسی شروع می‌شود، جای شرط «امن از خطر» هست. در این حالت هنوز زمانی فرا نرسیده که قربانی دادن در حکم تیر خلاص برای سرنگون ساختن پیکره کفر و انحراف باشد.^۷

علاوه بر اینها اگر توجه داشته باشیم در خواهیم یافت که امر به معروف و نهی از منکر با توجه به زمینه‌های آن در دو صورت واجب است:

- ۱- در آنجا که حکومت عدالت گستر اسلامی برقرار باد.
 - ۲- آنجا که حکومت کفر برقرار است، یا حکومت اسلامی منحرفی که از بین نمی‌رود مگر با فداکاری و از جان گذشتگی.
- و برخی از فقهای نامدار ما بر این عقیده‌اند که شرط درامان بودن از ضرر که از شروط امر به معروف و نهی از منکر است اختصاص به قسم

اول دارد، اما در قسم دوم این شرط ساقط است، زیرا در این صورت، برای از بین بردن حکومت کفر، یا اسلامی منحرف، و برقراری دولت اسلامی (حقیقی)، نثار جان و مال لازم است^۸، مشروط بر این که این فداکاری اثری در رسیدن به هدف داشته باشد ولو تأثیری کم اما مورد اعتماد.

باتوجه به این مسائل مجال زیادی برای این شرط باقی نمی ماند. به عقیده من فقهای که در وجوب قیام برای اقامه دولت اسلامی، ایمنی از خطر را شرط کرده اند از آن دسته از فقها نیستند که فداکاری و از

۸- این اندیشه فقیه اکبر، مرجع مسلمانان جهان، مرحوم سید محسن حکیم است که پاسخی است بر سوالی این چنین: در رساله عملیه جناب عالی در باب امر به معروف و نهی از منکر می فرمایید: شرط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، امن از خسارت جانی و عرضی و مالی است، و حال این که ما بسیاری از مؤمنان نیکوکار را می بینیم که امر به معروف و نهی از منکر کرده اند، و در این راه از قوای شر و ضلالت صدماتی فراوان دیده اند، آیا این کارشان نادرست است؟

پاسخ: شروط امر به معروف و نهی از منکر که ما و سایر فقهاء ذکر کرده ایم، برای نهی از منکرات معمولی است از قبیل ترك نماز و شرب خمر و خوردن مال مردم یا بردن آبروی آنها و جز اینها از اموری که بر اساس دین و بیضة اسلام صدمه ای نمی زند. اما منکراتی که ترس زیان رساندن به اساس دین در آنها می رود چنین نیست بلکه برای حفظ آن مبارزه و جان نثاری کردن واجب است چنان که در بسیاری از زمانها و مکانها برای حفظ بیضة اسلام و اساس دین، جهاد واجب است، و آنچه این مؤمنان نیکوکار از فداکارها و صدمات طاقت فرسا از نیروهای شر و گمراهی تحمل کرده اند از همین نوع است (الأضواء ۳/۲، ص ۵۹).

جان گذشتگی را به یقین در تحقق یافتن این امر موثر می دانند.
علاوه بر این، پس از این که زندگی شهیدان و سرگذشت گروه‌های
گوناگون سیاسی ثابت کرده است که قربانی دادن آنها تنها راه واژگون ساختن
یک حکومت و جایگزین کردن حکومت دیگری بر خرابه‌های آن است،
دیگر نیازی به این استدلالها نیست.

شبهه دیگر

روش سخن ما را بر آن می دارد که به منظور رفع اشتباه درباره این
شبهه توقفی - هر چند اندک - داشته باشیم تا، نقطه مورد نزاع مشخص
شود، زیرا ثبوت آن، باعث سقوط اصل دعوت می شود.
به نظر بعضی چنین می آید که، مسأله دعوت برای برپایی حکومت
اسلامی همراه با دو مطلبی است که هر کدام، وجوب چنین دعوتی را به
سقوط می کشاند، و این دو مطلب عبارتند از:
بشریت امروز، یا آمادگی کامل برای پذیرفتن اسلام دارد، و یا
ندارد.

اگر این آمادگی را دارد، ناچار باید پیشوایی که همه منتظر او هستند
ظهور کند، چرا که این زمینه کامل خودبخود ظهور وی را حتمی
می سازد.

و هنگامی که این ظهور تحقق یافت، امر دعوت، به خود آن
حضرت مربوط می شود.

و اگر جامعه بشری آمادگی تام و تمام برای پذیرفتن اسلام ندارد،

دعوت برای برقرار ساختن حکومت اسلامی بی نتیجه است، و در این صورت فایده‌ای بر آن مترتب نیست.

پاسخ:

بیگانه بودن این اشکال با مسأله مورد بحث از این جهت است که صاحب این اندیشه، حکومتی را که مسؤلیت برقراری آن به عهده امام منتظر (عج) است، با حکومتی که مسؤلیت قیام برای برقراری آن به گردن مسلمانان گذاشته شده، یکی دانسته است. و حال آن که میان این دو حکومت فرق است زیرا:

دولت امام (عج) جهانی است و به احتمال قوی این خصوصیت از روشترین ویژگیهای آن است و حکومت اسلامی مورد بحث، مشروط به این نیست که باید جهانی باشد، چون چنین امری مقدور نیست، و نه دلیل نقلی از نصوص شرعی بر آن وجود دارد و نه دلیل عقلی. هرگاه در مسأله‌ای از این قبیل مسائل، مورد نزاع مشخص شد، نقطه اشتباه نیز روشن می‌شود.

علاوه بر این هیچ احتمال داده نمی‌شود که فقیهی در آن بخش از روی زمین که در نتیجه دعوت سیاسی آمادگی کامل برای برقراری این حکومت وجود داشته باشد، فتوای وجوب آن را صادر نکند.

من نمی‌دانم کسی که این نظریه را می‌پذیرد، چه می‌گوید، اگر فرض کنیم در کشوری از کشورهای اسلامی اندیشه سیاسی اسلامی حاکم شود و مردم این کشور زمام امور سیاسی خود را به دست گیرند، و در کارهای خود به فقیه جامع شرایط حاکم اسلام رجوع کنند، و از او

بخواهند که حکومت اسلامی را در میان آنها برقرار کند، و از طرفی موقعیت آنها در معرض این خطر باشد که اگر این فقیه بر آنها حکومت نکند و آنان را به حال خودشان واگذارد، مرتکب اعمال خلاف شرع می شوند، زیرا نسبت به احکام اسلامی و موارد اجرای آن آگاهی ندارند. آیا چنین کسی، غیر از وجوب پاسخ مثبت این فقیه، به این مردم راه دیگری به نظرش می رسد؟

من هیچ احتمال نمی دهم کسی که کمترین شناختی از قانون شرع و اسلام دارد، جایز بودن پاسخ مثبت این فقیه را احتمال دهد.

چند حدیث درباره برپایی دولتی پیش از ظهور امام (عج)

علاوه بر دلایلی که بیان شد و احادیثی که در گذشته ذکر کردیم، روایات دیگری نیز به این مطلب اشاره دارد که پیش از ظهور امام منتظر (عج) دولت اسلامی غیر جهانی تشکیل می شود و متصدیان آن، هنگام ظهور آن حضرت، پرچم را به حضور وی تقدیم خواهند داشت. توجه به این روایات از چیزهایی است که مسأله را روشنتر می کند، از جمله این روایات دو روایت زیر است:

۱- از پیامبر (ص) نقل شده است: «جمعی از طرف شرق می آیند که پرچمهای سیاه در دست دارند، طلب خیر می کنند و پاسخ مثبت نمی گیرند، ولی آنها می جنگند تا پیروز می شوند، (حکومتها) خواسته آنها را به آنها می دهند اما آنها نمی پذیرند، تا پرچم را به دست مردی از اهل بیت من دهند، و او (زمین) را پر از عدل و داد می کند همچنان که

(حاکمان ظلم) آن را از ستمگری پر کرده باشند.

هر کس از شما این موقعیت را درک کرد به سوی آن مردم برود
هر چند با خیزیدن بر روی برف باشد، (این روایت ذیل بحث «معنای
انتظار» از غیبت نعمانی ذکر شد).

۲- از امام باقر (ع): «گویی گروهی را می بینم که از مشرق
برخاسته، حق را طلب می کنند، به آنها داده نمی شود، سپس طلب
می کنند باز هم به آنها داده نمی شود، وقتی که این وضع را می بینند،
شمشیرهایشان را روی دوشها می گیرند، آنگاه خواسته آنها به ایشان داده
می شود، ولی آنها نمی پذیرند تا این که قیام می کنند، و آنچه به آنها داده
شده فقط تسلیم امام منتظر (عج) می کنند و کشته شدگان آنها شهید
هستند».

رفع اشکال

برای بعضی ممکن است چنین اشتباهی پیش آید که برقراری چنین
حکومتی مقدمه ای است برای ظهور امام منتظر (عج).

پاسخ این است که این حرف در صورتی درست است که این دولت
شرایط ظهور را فراهم داشته باشد.

اما وقتی که جامع این شروط نباشد این زمینه را ندارد، اگرچه با این
حالت در ایجاد آمادگی برای ظهور پیشوای منتظر سهمی خواهد داشت.

امید است خدای تعالی در فرارساندن فرج او شتاب کند و به ما
توفیق یاری او و شهادت در رکابش را روزی فرماید که خدا بسیار شنوا و
اجابت کننده است.

آخرین سخن

پروردگارا (این اندک را) از ما بپذیر که تو شنوا و آگاهی
(سوره بقره، آیه ۱۲۶)

امید

در پایان سخن، با تو ای خواننده عزیز خدا حافظی می‌کنم.
امیدوارم که دقت نظرهای پربه‌بیت مرا موفق دارد بر این که مروری
دوباره داشته باشم تا در اصلاح و تکمیل آنچه نوشته‌ام کوشش بیشتری
به عمل آورم.

و اکنون دست تضرع به سوی حق تعالی بلند کرده و به این دعا او را
می‌خوانم: «خدایا ما از سوی تو آرزوی آن چنان حکومتی داریم که در
آن، اسلام و اهلش را عزیز، و نفاق و اهلش را خوار سازی، و ما را در
آن حکومت از داعیان به سوی فرمانبرداری از فرمانهایت و راهنمایان

راहत قرار دهی، و به آن وسیله به ما بزرگواری دنیا و آخرت روزی
فرمایی^۲»

توجه

دلیل این که در بابهای اخیر از ذکر مصادر بعضی احادیث خودداری
شده این است که آنها نیز مأخوذ از کتابهای مراجعی است که در آخر کتاب
ذکر شده است.

حمد خدای را که آفریننده جهانیان است، نجف اشرف

۱/۵/۱۳۸۴ هـ

مأخذ

- ١- قرآن كريم .
- ٢- نهج البلاغه طبع مصر «دارالكتب العربية الكبرى» جلد ٤» .
- ٣- ألبانى : محمد ناصر الدين ، سلسلة احاديث ضعيف و جعلى ، و اثر بد آن در جامعه (دمشق مطبعة دارالفكر ، جلد ١ - جزء ١) .
- ٤- امين عاملى : سيد محسن ، اعيان الشيعة (چاپ كرم ١٣٧٣ هـ) ، طبع دوم جزء دوم ، قسم سوم) .
- ٥- بحر العلوم : سيد محمد ، بلفه الفقيه (ايران مطبعة عاليان مشهدى ، چاپ سنگى ، اصفهانى ١٣٢٩ هـ) .
- ٦- بدوى : دكتور محمد طه و دكتور محمد طلعت غنيمى ، النظم السياسية والاجتماعية (قاہرہ ، دارالمعارف ، مصر ١٩٥٨ ، م .) چاپ اول .
- ٧- آية الله بروجردى : حاج آقا حسين طباطبايى ، البدر الزاهر فى صلاة الجمعة و المسافر ، تقريرات بحث ايشان به قلم شاگردش حسينعلى منتظرى نجف آبادى ، (قم چاپخانه حكمت ١٣٧٨ هـ) .
- ٨- شيخ حرّ عاملى : محمد بن حسن ، وسائل الشيعة الى تفصيل احكام الشريعة (ايران چاپ سنگى ١٢٨٨ هـ) مجلد سوم كتاب قضا .
- ٩- آية الله حكيم : سيد محسن طباطبايى ، «الامام الحكيم يوضح

مراتب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر» الأضواء ۳/۲، ربيع الثانی ۱۳۸۲ هـ، فتوا (نجف، نسخة خطی آن نزد مؤلف است) و نهج الفقاهه (چاپخانه علمیه نجف ۱۳۷۱) جزء اول.

۱۰ - حکیم: محمدتقی، اصول المائمه للفقہ المقارن (بیروت چاپخانه های دارالاندلس ۱۹۶۳ م.).

معاضرات فی تاریخ الاسلامی، برای دانشجویان دانشکده فقه (خطی).

۱۱ - جریده: مجله «الثوره» (بغداد «۱۹۶۱/۱۲/۲۵» شماره ۷۸۵).

۱۲ - زین الدین: محمد امین، مع الدكتور محمد امین فی حدیث المهدي

و المهديه (نجف مطبعة دارالتألیف و النشر ۱۳۷۱ هـ).

۱۳ - سبزواری، مولا محمد باقر، کفاية المقتصد، خطی (نجف،

کتابخانه دانشکده فقه).

۱۴ - شهید ثانی: زین الدین عاملی، مسالک الافهام الی شرح

شرايع الاسلام، (ایران، چاپ سنگی ۱۳۱۰ هـ) کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.

۱۵ - شیرازی: سید میرزا عبدالهادی حسینی، فتوا، (نجف، خطی نزد

مؤلف).

۱۶ - شیرازی: سید میرزا مهدی حسینی، فتوا (نجف، خطی نزد

مؤلف).

۱۷ - صاحب جواهر: شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح

شرايع الاسلام، ایران چاپ سنگی، خونساری ۱۳۰۵ هـ. کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.

۱۸ - صافی: لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر فی الامام الثانی

عشر (علیه السلام) طهران چاپخانه بوذرجمهری، مصطفوی ۱۳۷۳ هـ.

۱۹ - صدر: سيد اسماعيل، محاضرات في تفسير القرآن الكريم، نجف، چاپخانه نعمان.

۲۰ - صدر: سيد صدرالدين، المهدي، طهران چاپخانه عالي.

۲۱ - طباطبائي: سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، تهران، دارالكتب الاسلاميه ۱۳۷۶ هـ - جلد ۴.

۲۲ - عسكري: نجم الدين، شريف، علي والوصيه، نجف، مطبعة آداب.

۲۳ - علامه حلي: حسن، يوسف، مختلف الشيعة في احكام الشريعة، ايران چاپ سنگي، كتاب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر.

۲۴ - فضلي: عبدالهادي در اهداف و مسائل ثورة الطف، الاضواء ۱/۳ - پانزدهم محرم الحرام ۱۳۸۰ هـ.

ثورة الحسين (ع)، نجف مطبعة النجف ۱۳۸۳.

حصار ثنائي ميدان الصراخ، نجف، مطبعة النعمان.

۲۵ - فيض كاشاني: محمد بن مرتضى مشهور به محسن، مفاتيح الشرايع، نجف، كتب خطي كتابخانه دانشكده فقه.

۲۶ - مجله: «المقتطف»، مصر، جلد ۵۹، جزء سوم.

۲۷ - مراغي: سيد فتاح حسيني، العناوين، ايران چاپ سنگي، اروجنی ۱۲۹۷ هـ.

۲۸ - مظفر: محمدرضا، عقايد الشيعة (نجف چاپخانه حيدريه ۱۳۸۱ هـ).

۲۹ - مفيد: محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد في معرفة حجج الله على المباد (ايران گيلاني، ۱۳۱۷ هـ).

۳۰ - مودودي: ابواعلي، البيانات (ذخائر الفكر الاسلامي) عربي شده

به وسیله محمد عاصم حدّاد.

۳۱- غروی نائینی: محمد حسین غروی، تنبیه الأئمّه و تنزیه العله (نجف

تأیید شده - مخصوص کتابخانه دانشکده فقه).

۳۲- منتظری نجف آبادی: حسینعلی منتظری، البدر الزاهر فی صلاة

الجمعة و المسافر، این عنوان در شماره ۷ حرف «ب» نیز ذکر شد.

۳۳- نشره (مجله) اضواء، نجف، این نام نیز در شماره های ۹ و ۲۴

همین فهرست ذکر شد.

۳۴- نعمانی: محمد بن ابراهیم، معروف به ابن ابی زئب، کتاب

الفیه (تبریز کتابفروشی صابری ۱۳۸۳ هـ).